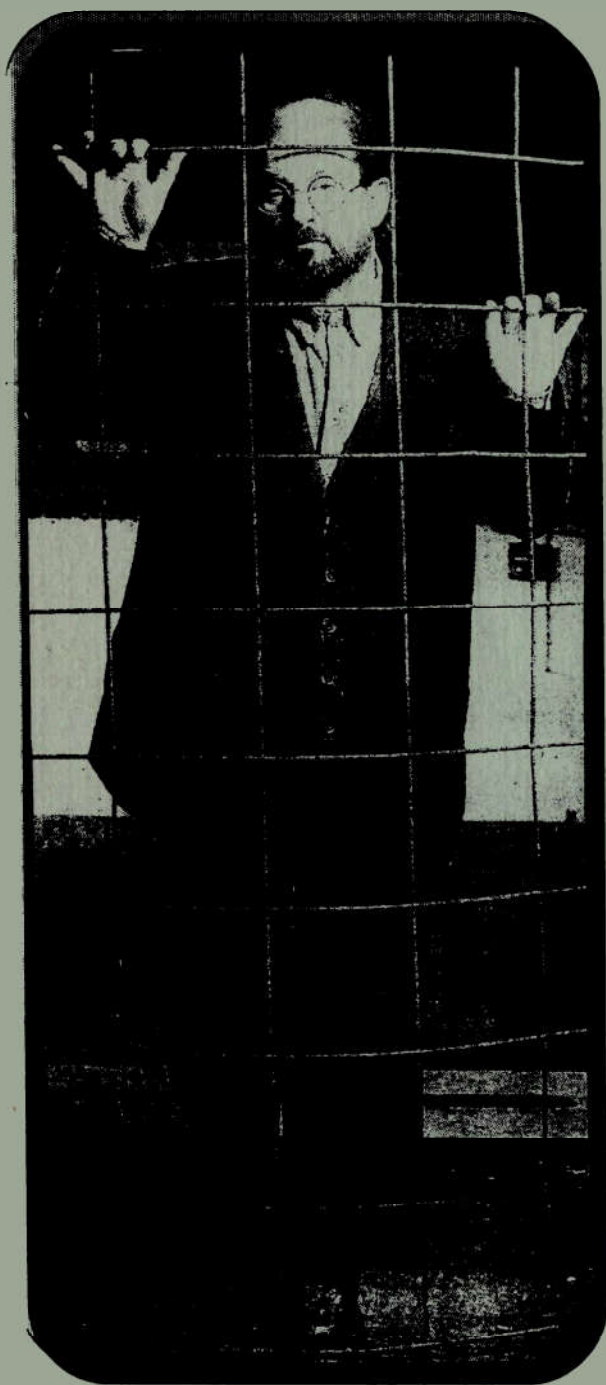


سال چهارم
فروردین ۱۳۷۲

بولتن آغازی نو

ویژه سلمان رشدی



"مسئله رشدی"، مسئله رژیم

— "عایشه" . . . بخشی از کتاب "آیات شیطانی"
— سلمان رشدی سخن می گوید:

چهار سال از فتوا می گذرد
گفت و شنود با سلمان رشدی، ...

روزشمار ماجرای پُریاهوی زمان "آیه های شیطانی"

مقالات

آنها غریق وحشت خود بوده اند، ...

گزیده ئی از جرائد

مواضع نیروهای اپوزیسیون
سلمان رشدی و حکومت ایران

ویژه سلمان رشدی

فروردین ۱۳۷۲

سرمقاله — "مسأله رشدی"، مسأله رژیم

۲ — عایشه (آیات شیطانی/سلمان رشدی)

سلمان رشدی سخن می گوید:

۵ — چهار سال از فتوا می گذرد. یک پیروزی، یک شکست (سلمان رشدی/لیبراسیون، ۱۱ فوریه ۱۹۹۳)

۱۰ — گفت و شنودی با سلمان رشدی (ساندی تریبون/۱۷ ژانویه ۱۹۹۳)

۱۲ — مصاحبه کریستین اوکرننت با سلمان رشدی (اونمان دو ژدی، ۲۴ فوریه ۱۹۹۳)

۱۴ — گزارشی از سخنرانی سلمان رشدی در کنفرانس «بگذار نور بیارد» (آیریش تایمز، ۱۵ ژانویه ۱۹۹۳)

۱۵ — روزشمار ماجرای پُرهیاهوی زمان "آیه های شیطانی"

مقالات:

۲۲ — آنها غریق وحشت خود بوده اند (تبریزی/مهاجر)

۲۴ — بررسی اجمالی حکم قتل سلمان رشدی از دیدگاه فقه و مبانی اسلام (مهدی حائری/نشریه حقوق بشر)

۲۶ — حکم رشدی با موازین اسلامی منطبق نیست (جلال گنجه ای/نیویورکتایمز)

گزیده ئی از جرائد:

۲۷ — مواضع نیروهای اپوزیسیون

۲۹ — سلمان رشدی و حکومت ایران



"مسأله رشدی"

مسأله رژیم

در چهارمین سال فتوای خمینی "مسئله رشدی" بیش از پیش اهمیت یافته است. دوران "اقتصاد مال خراب است" به پایان رسیده و جمهوری اسلامی در کار خود درمانده و به موضعی دفاعی افتاده است. رهبران ریز و درشت اسلامی که همواره در لحظه حرکت می‌کنند و توانایی یا خرد درک و ارزیابی پی‌آمد کارهایشان را ندارند، این بار نیز در چاهی افتاده‌اند که خود کنده‌اند.

تغییر موضع صد و هشتاد درجه‌ای از جانب رژیم، با نفوذ و اقتداری که خمینی داشت ممکن بود. دیدیم که چگونه مدعیان راه کربلا و پرچمداران جنگ جنگ تا پیروزی، جملگی به "آتش‌بس" و جام زهر نوشیدن او لبیک گفتند. اما اکنون برای خامنه‌ای که خودشان نیز او را به جد نگرفته و قبائی را که به قامتش دوخته‌اند برآزنده نمی‌یابند، سرکشیدن جام زهری دیگر به عنوان راه فرار بعید می‌نماید. تأکیدهای گاه و بیگاه وی مبنی بر "لازم‌الاجرا بودن" فتوای خمینی، از جمله برای کسب مشروعیت در مقام جانشینی خمینی نیز هست و این خود گرچه در خدمت قوام نهاد ولایت فقیه و از آنجا دستگاه حکومت است، اما از سوی دیگر کل رژیم را در تنگنای بیشتری فرو می‌برد.

بنابراین آنچه که ابتدا "مسأله رشدی" خوانده شد و همدردی و پشتیبانی و اعتراض آزادی‌خواهان را برانگیخت، اکنون "مسأله رژیم" شده است. اینکه زمامداران جمهوری اسلامی به دست و پا افتاده‌اند و فتوای خمینی را صرفاً دینی و امری "کارشناسانه" قلمداد می‌کنند، به دلیل وخامت وضعیت دنیائی‌شان است. جدا ساختن دین از دنیا، ظاهراً تنها راه فراری است که در برابر خود یافته‌اند. اما بازار "مسئله رشدی" در ایران، همچنان گرم است و کماکان به کار افسون "امت همیشه در صحنه" می‌آید. "سمینار سلمان رشدی"، "جایزه قتل سلمان رشدی"، شاخ و شانه کشیدن علیه "روشنفکران حامی سلمان رشدی" و... جای ویژه‌ای در رسانه‌های حکومت دارند.

"مسأله رشدی" که به خاطر منافع مقطعی، آن‌هم به نحو ناشیانه‌ای آفریده شد، اکنون گریبان رژیم را رها نمی‌کند. دولت‌های غربی که همانا به خاطر منافع‌شان، جنایت‌های سهمگین جمهوری اسلامی را نادیده گرفته و افکار عمومی جهانی را از آنچه در ایران و بر ایرانیان می‌گذشت، بی‌خبر نگه می‌داشتند، به ناچار در صف افشاگران جمهوری اسلامی در آمدند. ایران در معرض دید جهانیان قرار گرفت. خواب‌ریبابان حرفه‌ای "جناح معتدل" پریشان شد. اکنون دیگر جهانیان نیز می‌دانند که دست‌های خونین این حکومت، با آب هفت دریا هم شسته نخواهد شد.

"مسأله رشدی" و "مسأله رژیم" هر دو مسأله مرگ و زندگی است. اگر زمان به سود اولی در جریان است، برای دومی بدتر از این خواهد شد و هر دو "مسأله" هم‌زمان موضوعیت خود را از دست خواهند داد.

بولتن

فروردین ۱۳۷۲

عایشه

آیات شیطانی

بخشی از کتاب

اثر سلمان رشدی

پرده‌ها، مخمل طلایی ضخیم تمام روز بسته است. چرا که در غیر این صورت شیطان، خارجی، بیگانه و ملت اجنبی ممکن است به درون راه یابند. این حقیقت ممکن است به درون راه یابد که امام اینجاست و نه آن جا که همه افکارش متوجه آنست. در فرصت‌های معدودی که امام بیرون می‌رود تا هوای "کنزینگتون" را بخورد، احاطه شده در میان هشت جوان با هینک آفتابی و کت و شلوار از شکل افتاده، امام دستانش را در پیش می‌گیرد و به آن‌ها خیره می‌شود تا هیچ عنصری با غباری از این شهر منفور، این مرداب گناه که با پناه‌دادن به او، او را در حقیقت خوار کرده، تا علی‌رغم راه و رسم توأم با شهوت، طمع و بی‌شرش او را مدیون خود کرده باشد. ذره‌ای غبار در چشم‌هایش لانه نکنند. زمانی که او این تبعیدگاه نفرین‌شده را برای بازگشت پیروزندانه به شهر دیگر زیر کوه کارت‌پستال ترک کند، لحظه‌های غرورآمیزی خواهد بود که بگوید او در کمال بی‌خبری از این دنیای "سودوسی" که مجبور به انتظار آن بود زیسته، بی‌خبر و از این رو بی‌هیچ تأثیری، تغییرنیافته و پاک به وطن بازمی‌گردد.

دلیل دیگر برای پرده‌های بسته اینست که نه همه چشم‌ها و گوش‌هایی که او را در برگرفته اند، دوست او هستند. ساختمانهای پرتقالی‌رنگ بی‌طرف نیستند. جایی آن سوی خیابان اسکان حضور همدی‌های زوم، دوربین‌های ویدئو، میکروفنهای بزرگ و همیشه اسکان تیراندازهای حرفه‌ای هست. طبقات بالا، پاتین و طرفین توسط پاسداران امام گرفته شده، پاسدارانی که در هیئت زنان چادری با رویندهای طلایی در خیابانهای کنزینگتون می‌خرانند. اما همیشه غریبست که تا حد ممکن مواظب بود. جنون برای جلای وطن‌کرده‌ها پیش شرط بقاء است.

داستانی است که او زمانی از یکی از نزدیکان مورد علاقه‌اش، امریکایی تازه مسلمان شده، خواننده موفق سابق، اکنون معروف به "بلال" شنیده است. در کلویی که امام معمولاً افسارش را برای استراق سمع حرف‌های افرادی خاصی متعلق به جناحهای مخالف خاصی می‌فرستد، بلال به جوانی از "دژ" برمی‌خورد که او هم تا حدی به حرف‌های خوانندگی اشتغال دارد. آن‌ها با هم صحبت می‌کنند. معلوم می‌شود که جوان، محمود ناسی، شخصیتی بوده بسیار مقدس که آلوده زنی می‌شود. زنی بلندقامت و سرخپوش، با هیكلی بزرگ که بعداً معلوم می‌شود، "رناتا"ی مورد علاقه‌اش، معشوقه قبلی رئیس تبعید شده سازمان شکنجه ساواک ایران بوده است. "پنجاندازم بزرگ"، نه مادیت خردمپایی علاقه‌مند به کشیدن ناخن پا یا گذاشتن آتش روی پلک، بلکه حرامزاده‌ای راست و درست. یک روز بعد از آن که محمود و "رناتا" به آپارتمان جدیدشان نقل مکان می‌کنند، نامه‌ای به دست محمود می‌رسد که در آن نوشته: «خب گه‌خور، داری ترتیب زن منو می‌دی، فقط خواستم سلام کنم». روز بعد نامه دوم با این عبارت می‌رسد: «در ضمن گوش کن، یادم رفت بگم، این هم شماره تلفن جدیدت». در این زمان محمود و رناتا تقاضای تلفن جدید کرده بودند اما هنوز شماره تلفن جدید به آنها اطلاع داده نشده بود. وقتی دو روز بعد شماره تلفن جدید به آنها اطلاع داده می‌شود، همان شماره‌ای است که در نامه ذکر شده بود. با این اتفاق بود که موهای محمود شروع به ریختن می‌کند. محمود که مراهبش را روی بالش می‌بیند، در مقابل رناتا دست‌ها را به التماس بلند می‌کند که: عزیزم دوست دارم، اما تو برای من زیاده از حد داغی، لطفاً از اینجا برو یک جای دور، دور. وقتی این داستان برای امام گفته شد، امام سری تکان داد و گفت: اکنون دیگر کدام مرد به این فاحشه، علی‌رغم چشم شهوت‌انگیزش، دست خواهد زد. این زن لکه‌ای بدتر از جذام بر خویش قبول کرده... اما نکته اصلی داستان نیاز مردان به مردانگی ظاهری است. لندن

اکنون تصورات پی‌درپی هم کوچ کرده‌اند. آنان شهر را بهتر از او می‌شناسند. در پی "رزا" و "خاور" دنیاهای تصویری فرشته مغرب، غریب‌تر از دیگر او تا حد واقعیت‌های گریزنده‌ای که در بیداری به سراغش می‌آیند، قابل لمس و محسوس به نظر می‌آید، از جمله این رویا: قصری به سبک هلندی در بخشی از لندن به نام کنزینگتون، رویاها با آخرین سرعت او را از کنار فروشگاههای زنجیره‌ای "بارکز" و خانه خاکستری کوچکی با شامنشین‌های دوتایی که "تاکری" در آن اثر خود "بازار مکاره بطالت" را نوشت و میدان و صومعه‌ای که دخترکان یونیفورم‌پوش همیشه به آن وارد می‌شدند و هرگز از آن بیرون نمی‌آمدند و خانه‌ای که "تالی‌راند" سالهای کسولت را بعد از هزار و یک تغییر رنگ در اصل و اعتقاد در آن گذراند و در نهایت بدل به سفیر فرانسه در لندن شد، رویاها او را از کنار همه این محل‌ها به سوی این قصر می‌راند و او را در گوشه‌ای این عمارت هفت طبقه که تا طبقه چهارم آن، بالکن‌ها دارای نرده‌های آهنی سبزرنگ هستند، پیش می‌راند. اکنون رویاها او را به سوی دیوارهای خارجی قصر و به طبقه چهارم می‌راند. پرده‌های سنگین پنجره اطاق نشیمن را کنار می‌زند و بالاخره همچون همیشه بی‌خواب، با حدقه‌های باز در نور خفیف زردی که به درون می‌تابد، امام معمم و محاسن‌دار به آینده خیره می‌شود.

او کیست؟ یک جلای وطن کرده. نباید او را با نام دیگری خطاب کرد و اجازه داد در جستجوی نام، به همه‌ی واژه‌هایی که مردم با این تصور در ذهنشان بیدار می‌شود، رجوع شود. واژه‌هایی همچون کوچه‌ننده، تبعیدی، پناهنده، مهاجر، سکوت و هشیاری. جلای وطن رویای بازگشتی افتخارآمیز است. جلای وطن، دورنمای انقلاب است. چيستانی است که با نگرش به گذشته در حقیقت به آینده می‌نگرد. جلای وطن همچون گریبی است که به بلندی به هوا پرتاب می‌شود، همانجا منجمد در زمان و برگردانده به عکس، به دور از حرکت، به گونه‌ای ناممکن در ورای زمین، محل زادگاهش می‌ماند و منتظر لحظه‌ی ناگزیری می‌شود که در آن تصویر باید شروع به حرکت کند و زمین خود را بپاید. امام به اینها می‌اندیشد. خانه‌ی او اکنون آپارتمانی است اجاره‌ای. اطاق انتظار، هکسی، هوا. کاغذ دیواری ضخیم با راهراه‌های زیتونی بر زمینه‌ی شیری، کمی رنگ باخته به نظر می‌آید و جای خالی قاب‌های مستطیل و بیضی شکلی را که زمانی بر دیوار قرار داشت، بیشتر مشخص می‌کند. امام دشمن تصویر است. وقتی امام به درون قصر آمد، تصاویر آهسته و بی‌سروصدا از دیوارها و اطاقها گریختند و خود را از خشم تقبیح ناگفته‌اش دور کردند. گرچه تمثال‌هایی چند اجازه یافتند که بر دیوارها باقی بمانند. از جمله بر بالای بخاری یک دست کارت‌پستال هادی نشاندهنده سرزمین امام موسوم به "دژ"، کوهی بر فراز شهر، یک روستای خوش‌منظره زیر درختی کهن، یک مسجد. اما در خوابگاه امام، روی دیوار، مقابل بستر سفت او، تمثال مستحکمی دیده می‌شود. تصویر زنی با نیروی استثنایی، زنی که به خاطر نیم‌تنه‌ی یونانی‌اش و موی بلندش که به بلندی قامت اوست، معروف است. زنی نیرومند، دشمن او. وجود دیگرش. امام او را در جوار خویش نگاه می‌دارد. همانطور که دور از اینجا آن زن هم در قصرهای همه‌جایی‌اش، تصویر امام را زیر ردای سلطنتی یا آن را در قالب کوچکی روی گردنش حفظ می‌کند. او ملکه و نام او چیزی جز عایشه نیست. در این جزیره، امام جلای وطن کرده و در وطن، در "دژ" این زن است که حضور دارد. آن‌ها برای مرگ یکدیگر توطئه می‌ریزند.

شهری است که در آن رئیس سابق ساواک دوستان با نفوذی در شرکت تلفن آن داشت و آشپز سابق شاه، رستوران پر رونقی در محله "هالسلوی" آن به راه انداخته بود. شهری این چنین خوشامدگر، چنین پناهگاهی، انواع و اقسام آدسها را به خود می‌پنیرد. پس پرده‌ها را بکشید.

طبقه‌های سه تا پنج این قصر را در حال حاضر برای مأمان امام در نظر گرفته‌اند. در اینجا تنگن و رادیوهای موج کوتاه و اطافیهایی است که در آنها جوانان تیزهوش و کت و شلواری، نشست و دایم با تلفن‌ها مشغول صحبت‌های ضروری هستند. در اینجا اثری از الکل، ورق یا تاس‌بازی نیست، و تنها زن موجود، تصویری است که در خوابگاه پیرمرد روی دیوار آویخته شده است. در این وطن خیابانی که پیر بی‌خواب آن را اطاق انتظار یا استراحتگاه موقتی می‌داند، دستگاه حرارت مرکزی، روز و شب در بالاترین درجه قرار دارد و پنجره‌ها کاملاً بسته‌اند. جلای وطن کرده نمی‌تواند و نباید حرارت خشک "دژ"، تنها سرزمین آینده‌اش را که در آن حتی ماه نیز مثل نان کر مالد نف کرده، داغ و تازه است، فراموش کند. این قطعه‌ای آرزو شده‌ی جهانی، جایی که ماه و خورشید آن مذکور هستند، اما نور گرم و مطبوع آنها به ناسپای زنانۀ مضمین هستند. شب‌ها، جلای وطن کرده پرده‌ها را می‌کشاید و نور خارجی ماه، مورب به درون می‌تابد. نوری که سردی‌اش بر روی چشم‌ها همچون میخی است. امام خود را عقب می‌کشد، چشم‌هایش را تنگ می‌کند، لبروها درهم، مرکبار و با پیراهنی راحت و بیدار. این امام است. امام مرکز دلهره است.

او آفریننده حرکت است، حرکت روز. پسرش خالد، با لیوانی آب، دست راست آن را گرفته و دست چپ زیر آن را وارد خلوت امام می‌شود. امام دائم آب می‌نوشد. هر پنج دقیقه یک لیوان تا خود را پاک نگاه دارد. آب قبل از آن که به لب امام برسد، توسط دستگاه تصفیه آب آمریکایی، از ناخالصی‌ها هاری می‌شود. تمامی جوانان دوروبر او از رساله مصروفی که وی درباره آب نوشته آگاهند. این آبی است که امام معتقد است، خلوص آن، صفا و حظ گیرای آن به نوشنده منتقل می‌شود. امام می‌گوید: ملکه شراب می‌نوشد، شراب سرخ و سفید و این‌ها فساد نشسته‌امیز خود را در بدن او درهم می‌آمیزند. این گناه به تنهایی او را برای همیشه -ورای هرگونه آسیدی به نجات- محکوم می‌کند. تصویر روی دیوار خوابگاه، ملکه هایش را نشان می‌دهد در حالیکه جمجمه‌ی انسانی در دست دارد ملو از ملع سرخ سیاهی. ملکه خون می‌نوشد. اما امام سرد آب است. رساله می‌گوید: بی‌دلیل نیست که مردم سرزمین ما به آب به دیده تقدس می‌نگرند. آب حافظ زندگی است. هیچ فرد متمدنی نمی‌تواند آب را از دیگری دریغ کند. اگر طفل خردسالی به سراغ مادر بزرگی با مفاصل متورم آمده، تقاضای آب کند، وی بخواهد خامت و به سراغ شیر آب خواهد رفت. از همه آنها که به آب بی‌حرمتی می‌کنند باید برحذر بود. آن که آب را آلوده می‌کند، روح خویش را تضمین می‌کند.

امام غالباً خشم خویش را به "اکاخان" فقید ابراز می‌کند که در متن مصاحبه او، رهبر فرقه اسماعیلیه در حال نوشتن شامپاین توصیف شده است: خدای من، این شامپاین فقط برای تظاهر خارجی است. چرا که به محض آن که با لبهای من تماس پیدا می‌کند، به آب بدل می‌شود. امام به خروش هادت دارد و این گونه به اطرافیان می‌گوید: کافران، مرتدان و نیرنگ‌بازان در آینده به سزای اعمال خویش خواهند رسید. آن گاه زمان آب خواهد رسید و خون مثل شراب جاری خواهد شد. اینست طبیعت مجزآمیز آینده‌ی جلای وطن کرده‌ها. آن چه آنها ابتدا در ناتوانی در آبارتمان زیاده از حد گرم‌شده‌ی خود بیان می‌کنند، بعدها سرنوشت ملتها خواهد شد. چه کسی این رویا را در سر نداشته که روزی شاه بشود؟ اما امام رویای روزهای بیشتری را بر سر دارد. او در رویای آن است که روزی از سرانگشتانش، رشته‌های هنگبوتی بیرون خواهند زد که با آن‌ها حرکت تاریخ را به دست خواهد گرفت.

نه، تاریخ را نه.

نه او رویای غریب‌تری است.

فرزندش خالد، حامل آب، در برابر پدر مثال زاتری در برابر محراب، سر خم می‌کند و به او اطلاع می‌دهد که پاسدار بیرونی حریم امام، سلمان فارسی است. بلال در فرستنده رادیویی، پیام روز را روی طول موج مقرر برای اهالی "دژ" می‌خواند.

امام توده‌ی عظیم سکون و آرامش است. سنگی چاندار است، با دستهای بزرگ با رگ‌های پیچ در پیچ و خاکستری‌رنگ که به سنگینی روی کناره‌های صندلی بلندش قرار گرفته‌اند. سرش، که نسبت به بدنش بیش از

اندازه بزرگ به نظر می‌آید، به سنگینی روی گردن نحیفش که گاه و بی‌گاه از میان ریشهای خاکستری و سیاهش دیده می‌شود، می‌چنبد. چشمان امام ابرالود است. لب‌هایش از هم نمی‌چنبد. او قدرت مطلق است. موجودی اولیه. بی‌جنیش راه می‌رود. بی‌حرکت عمل می‌کند و بی‌ابراز کلام حرف می‌زند. او شعبده‌بازی است که تاریخ شمشیده اوست.

نه، نه تاریخ، بلکه چیزی غریب‌تر.

توضیح این معما لحظه‌ای بعد، روی اسواچ پنهانی رادیو به گوش می‌رسد. این همان موجی است که روی آن بلال آمریکایی تازه مسلمان‌شده، ترائی مقدس امام را می‌خواند. صدای بلال مؤذن در رادیو محلی کنزینگون پخش می‌شود و به سرزمین آرزوشده‌ی "دژ" می‌رسد، در حالیکه نطق خروشان‌آمیز امام آن را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. بلال که با ذکر آئینی رفتارهای ناپسند ملکه، تپه‌کاری‌ها، قتل‌ها، رشوه‌گیری‌ها و روابط جنسی‌اش با سوسمار را آغاز می‌کند، در نهایت با لحنی زنگ‌دار فراخوان شبانه امام را خطاب به مردم برای خروش علیه شیطان بزرگ اعلام می‌کند. امام با صدای او اعلام می‌کند: «ما انقلابی خواهیم کرد که نه تنها علیه یک ستمگر که علیه تاریخ است. چرا که گذشته از هایش، تاریخ دشمن ماست. تاریخ، خون/شراب است که دیگر نباید نوشیده شود. تاریخ نشسته‌آمیز است. تاریخ، خلق کردن و تملک شیطان، شیطان بزرگ و بزرگترین دروغ‌هاست -پیشرفت، علم و حق- امام در برابر همه‌ی آن‌ها ایستاده است. تاریخ انحرافی از راه مستقیم است. آگاهی فریبی بیش نیست، چرا که نهایت آگاهی زمانی بود که پروردگار بر محمد متجلی شد. بلال در گوش شب شنوا فریاد:

ما از تاریخ پرده برخوایم داشت و وقتی پرده از تاریخ به کناری رفت، بهشت را با تمام شکوه و انوارش در برابر خود خواهم دید». امام بلال را به دلیل صدای زیبایش انتخاب کرده است. صدایی که در تجسم خود، قلدی "لورست" را در رژهای با شکوه نه یک بازکه بازها تا راس آن فتح کرده است. صدای بلال غنی و حاکی از اقتدار است. صدایی که هادت به گوش دادن را در شخص تقویت می‌کند. صدای تربیت‌یافته و خوش‌الحان اطمینان‌بخش آمریکایی، اسلحه غرب که به سوی سازندگان‌ش نشانه رفته است. سازندگانی که نیرویشان ملکه و خودکامگی‌هایش را تأیید می‌کنند.

در روزهای ابتدا، بلال هم چنان به تفصیل با صدای خود به اعتراض برخاسته بود. او معتقد بود که او هم به گروه استثمارشدگان تعلق دارد. از این رو فیرادلانه بود که او را با پانکی‌های امپریالیست برابر دانست. امام بدون اظهار نریش در پاسخ گفت: بلال رنج‌های تو رنج ما هم هست. اما برای آن که در منزلگاه قدرت بزرگ شوی باید راه‌ها را آموخت، در آنها غوطه‌ور شد و آن‌ها را از پوستی که طعم استثمار را کشیده، گذراند. هادت قدرت، طنین، کیفیت و شیوه‌ی مسالمت با دیگران، این مرضی است که بلال همه آن‌ها را که به آن نزدیک شده، مبتلی می‌کند. اگر قدرت بر تو هم ظهور کند، تو هم مبتلی خواهی شد.

بلال تاریکی را خطاب می‌کند: «مرگ بر ملکه هایشه ستمگر. مرگ بر تقویم، بر آمریکا، بر زمان. ما خواهان ابدیت، بی‌زمانی و خدا هستیم.

ما طرفدار آبهای آرام او نه شراب روانش هستیم. کتابها را بسوزانید و فقط به کتاب آسمانی تکیه کنید. کافنها را پاره کنید و کلام خدا را گوش کنید. چنانکه آن را فرشته جبرئیل بر پیغمبر محمد آشکار کرد و امام آن را تفسیر». بلال "آمین" می‌گوید و کلام شبانه را به پایان می‌آورد. اما امام در خلوتگاه خود پیامی می‌فرستد و فرشته مقرب، جبرئیل را به درگاه می‌خواند.

حضور جبرئیل، به مثابه شخصی که بیدار می‌شود، در خلوتگاه امام که چشمانش به سفیدی لبر می‌مانند، به اهتزاز در می‌آید. جبرئیل با کج خلقی سخن می‌گوید تا هراسش را مخفی کند.

«چرا اصرار دارید که فرشته مقرب را ببینید. باید خوب بدانید که آن دورانها گذشته».

امام چشمانش را می‌بندد، آه می‌کشد. قلیچه‌ی زیر پایش، رشته‌های بلندش را می‌پراکند و جبرئیل را سخت در بر می‌گیرد.

جبرئیل تأکید می‌کند: «به من نیازی ندارید، وحی پایان یافته، بگذارید بروم».

امام سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد و بی‌آن که لب‌هایش از هم باز شوند، سخن می‌گوید، و این صدای بلال است که گوشهای جبرئیل را پر می‌کند. گرچه سخنگو در هیچ کجا دیده نمی‌شود. صدا می‌گوید: اشب، همان شب معبود است تو باید مرا به اورشلیم ببری.

سپس اپارتمان معو می‌شود و آن دو بر بام، کنار مخزن آب ایستاده‌اند. چرا وقتی که امام میل به حرکت می‌کند، ساکن می‌ایستد و جهان به دور او می‌چرخد. باد در ریشش می‌پیچد. ریشش اکنون بلندتر شده است. اگر باد اکنون در ریش او همچون دستمال گردن نازکی نمی‌پیچد، ریشش تا به زمین می‌رسید. چشمان امام سرخ شده و صدایش در آسمان اطراف طنین می‌اندازد: «سرا آنجا ببر». جبرئیل مقاومت می‌کند: «به نظر خودتان از سیده این کار بر می‌آید». اما امام با حرکتی اجهاب‌آور سریع، ریشش را روی شانه‌اش می‌اندازد، دامنش را بالا می‌کشد، طوری که دو ساق دوک مانند ملو از سویش آشکار می‌شود و سپس به بالا و در آسمان شامگاهی می‌جهد، چرخ می‌زند و روی شانه‌های جبرئیل قرار می‌گیرد. وی با ناخشنودی که به صورت چنگالهای بلند و خمیده‌ای در آمده، به جبرئیل می‌چسبد. جبرئیل احساس می‌کند در آسمان بلند می‌شود و پیرمرد دریا را که موهایش هر دقیقه بلندتر می‌شود و به دست باد می‌رود و ابروانش که مثل دم پرنده است، با خود می‌برد. جبرئیل از خود می‌پرسد اورشلیم کجاست؟

این کلامی فرار است. اورشلیم علاوه بر نام یک محل می‌تواند یک اندیشه، یک هدف، یک ستایش باشد. اورشلیم امام کجاست؟ صدایی که معلوم نیست از کجا می‌آید در گوش‌های او می‌پیچد. «سقوط فاحشه، سقوط فاحشه بابلی».

آنها با حرکتی اریبی آسمان شامگاهی را طی می‌کنند. ماه دارد گرم می‌شود و از خود حبابهایی چون پنیر داغ‌شده روی حرارت را بروز می‌دهد. جبرئیل می‌بیند که تکه‌هایی از آن گاه و بی‌گاه می‌افتد و تکه‌های وراآمده روی توری آسمان جلز و ولز می‌کنند. سپس زمین زیر پایشان آشکار می‌شود. التهاب گرمای بیشتر می‌شود.

منظره‌ای عظیم، به رنگ سرخ، درختانی که از بالا در یک سطح قطع شده‌اند. سپس از روی کوهی که آن هم در قله صاف شده، پرواز می‌کنند. حتی سنگها در این منطقه در اثر حرارت مسطح شده‌اند. سپس به کوهی بلند می‌رسند که تقریباً مخروطی است. کوهی که مانند کارت پستال بر زمینه‌ی بخاری دور دست می‌نشیند و در سایه‌ی کوه، شهری که دریا مثل آن به تضرع پهن شده است، و در دامنه‌های پائینتر کوه، قصری. این قصر ملکه است که موج‌های رادیویی آن را مشخص کرده است. این انقلاب عصر رادیو است.

جبرئیل و امام که مثل فالچیه بر او سوار است، پائین‌تر می‌آیند و در شب بخاراآبخاراگرد به نظر می‌آید که شهر کاملاً زنده است خیابان‌ها مثل مارها درهم می‌پیچند. در حالیکه در جلوی قصر شکست نلکه، تپه‌ی جدیدی گویا در حال شکل گرفتن است. صدای امام در آسمان می‌پیچد: متاشا کن، اینجا چه روی می‌دهد. بیا پاتین تا عشق را به تو نشان دهم.

آن دو در سطح بام‌ها هستند که جبرئیل می‌فهمد خیابانها ملو از مردم است. انسانها فشرده در خیابانهای مارپیچ که به تدریج به مارپیچ بزرگتر و وحشی‌تری می‌پیوندند. مردم آهسته و با آهنگی یکنواخت در طول کوچه‌های باریک، خیابانهای باریک، خیابانهای فرعی، از خیابانهای فرعی تا بزرگراهها، همه به سوی خیابان عظیم دوازده ردیفه و سزین به درختان اوکالیپتوس به سوی دروازه‌های قصر پیش می‌آیند. خیابان اصلی ملو از انسان است. این خیابان اندام اصلی این موجود جدید چندسر است. هفتاد تن سینه به سینه، آرام به طرف دروازه‌های قصر ملک پیش می‌آیند. در برابر قصر، پاسداران در سه ردیف خوابیده، زانو زده و ایستاده با مسلسل‌ها آماده در دست انتظارشان را می‌کشند. مردم از روی تپه به طرف قصر و پاسداران پیش می‌آیند. هربار هفتاد تن به تیررس پاسداران می‌رسند، اسلحه‌ها شلیک می‌کنند و آنها می‌ریزند و سپس هفتاد تن بعدی پا به روی اجساد کشته‌شده‌ی آنها می‌گذارند و پیش می‌آیند. اسلحه‌ها بار دیگر به صدا در می‌آیند و پشته‌ی کشته‌شدگان هر بار بلندتر می‌شود. بعد آنها که عقب‌تر ایستاده‌اند شروع به بالا آمدن می‌کنند. در دروازه‌های تاریک شهر، مادران چادر به سر فرزندان عزیز خود را به جلو ترغیب می‌کنند. برو جانم، برو شجید شو، آنچه باید کرد، یکن بمر. صدای امام دوباره می‌پیچد: «می‌بینی چگونه مرا دوست دارند. هیچ دیکتاتوری روی زمین نمی‌تواند در برابر قدرت این عشق آرام و متحرک ایستادگی کند».

جبرئیل گریان پاسخ می‌دهد: «این عشق نیست، نفرت است. این ملکه است که آنها را به سوی تو می‌راند». این توضیح به نظر سطحی و ساده می‌آید.

صدای امام می‌گوید: «آنها مرا دوست دارند، زیرا من آیم، من زاینده‌گی‌ام و ملکه زوال است. آنها مرا به خاطر حادثه به شکستن ساعت دوست

دارند. انسانهایی که از خدا برمی‌گردند، عشق و اطمینان از وجودشان می‌گیرند. آنها دیگر فاقد حس زمان بی‌حد و مرز می‌شوند. این احساسی است که گذشته، حال و آینده را در بر می‌گیرد. زمان بی‌زمانی که نیازی در آن به سوی جلو رفتن نیست. ما مشتاق ابدیت هستیم و من ابدیت هستم. او هیچ است، ذره‌ای است. هر روز در آینه به خودش می‌نگرد و فکر پیری وحشت‌زده‌اش می‌کند. او هم به زمان زنجیر شده. بعد از انقلاب دیگر هیچ ساعتی نخواهد بود. سرنوشت را درهم خواهیم کوبید. واژه ساعت از واژگانها معو خواهد شد. بعد از انقلاب هیچ روز تولدی نخواهیم داشت. ما همگی دوباره زاده خواهیم شد. همه ما در چشم‌های خداوند قادر یک سن خواهیم داشت. امام سخن را به پایان می‌آورد، زیرا در پای ما لحظه‌ی موعود فرا رسیده. مردم به تیررس اسلحه‌ها رسیده‌اند که به نوبه خود توسط گلوله‌ها خاموش می‌شوند. اما مارپیچ بی‌پایان مردم، افمی عظیم توده‌های برخاسته، پاسداران را در بر می‌گیرد، آنها را خفه می‌کند و به این ترتیب، اسلحه‌های مرگبار آنها که به صورت خفه تیرهایی شلیک می‌کند، خاموش می‌شوند، امام به سنگینی آه می‌کشد: تمام شد».

وقتی مردم با همان آهنگ آرام و حساب‌شده به درون قصر می‌روند، چراغهای قصر خاموش می‌شود و سپس از درون قصر تاریک‌شده، صدای شومی بر می‌خیزد که با ناله‌ی کشیده‌ی نازک و نافذی آغاز و به زوزه‌ی حقیق و بلندی که تمامی شکافهای شهر را با خشم خود پر می‌کند، تمام می‌شود. سپس گنبد طلایی قصر مثل تخم‌مرغی می‌ترکد و از درون آن که ملتهب و سیاه است، شیمی اسطوره‌ای با بالهای بزرگ و موهایی سیاه که در هوا رها شده و به بلندی موهایی امام است، بیرون می‌آید. جبرئیل می‌فهمد که حفاظ عایشه از هم دریده شده است.

امام فرمان می‌دهد. بکشید او را.

جبرئیل امام را روی بالکن تشریفات قصر فرود می‌آورد. امام دستها را می‌گسترده تا شمع مردم را در برگیرد. و صدایش که حتی زوزه‌های عایشه را تحت‌الشعاع قرار داده، مثل ترانه‌ای بالا می‌گیرد. سپس جبرئیل در هوا به پرواز در می‌آید. او که اختیاری از خود ندارد، آدمکی شده است که به جنگ می‌رود. ملکه را می‌بیند که پیش می‌آید، می‌چرخد، در هوا در خود فرو می‌رود و با ناله‌ی مرگبار و با تمام قوا به سوی او می‌آید. جبرئیل می‌داند که امام مثل همیشه این بار هم دیگران را در جنگ به جای خود می‌گمارد، و او را همچون پشته‌های مردم در دروازه‌های قصر، فدای خود خواهد کرد. جبرئیل می‌داند که او سرباز آماده به مرگی در خدمت اعتقادات مذهبی است. با خود فکر می‌کند: من ضعیفم، مرا طاعت برابری با ملکه نیست، اما از طرفی شکست هم ملکه را ضعیف کرده است. قدرت امام جبرئیل را پیش می‌راند و قدرت صاعقه را در کف او می‌گذارد و مبارزه آغاز می‌شود. جبرئیل نیزه‌های رعدگونه به سوی پاهای ملکه پرتاب می‌کند و ملکه ستاره‌های دنباله‌دار به کشاله‌های او. جبرئیل با خود فکر می‌کند: ما یکدیگر را خواهیم کشت و بعد از مرگ ما در منظومه جدید به نام‌های لات و جبرئیل در فضا متولد خواهند شد. آنها مانند چنگجریان خسته روی میدانی پوشیده از اجساد سربازان به یکدیگر می‌کوبند و تلو تلو خوران از پای در می‌آیند. ملکه می‌افتد.

او به زمین می‌افتد. لات، ملکه شب، واژگونه به زمین سقوط می‌کند و سرش تکه‌تکه می‌شود. فرشته‌ی سیاه بی‌سری از او روی زمین باقی می‌ماند با بالهای کنده شده در کنار دروازه کوچکی در باغهای قصر. همه وجودش درهم پیچیده شده، جبرئیل که از وحشت چشم از او می‌گیرد، امام را می‌بیند که هیولا مانند بزرگ می‌شود و با دهان باز در صحن جلوی قصر دراز می‌کشد. مردم در حال پیش آمدن به سوی دروازه‌های قصر، به درون دهان باز او گام می‌گذارند و او همه‌ی آنها را می‌بلعد.

جسد لات روی چمن سچاله شده و فقط لکه سیاهی از آن به جای مانده است. اکنون تمام ساعت‌ها در پایتخت "دژ" شروع به نواختن می‌کنند و بی‌وقفه، دوازده، بیست و چهار، هزار و یک بار، پایان زمان. زمان ورای سنجش، زمان بازگشت از تبعید، زمان پیروزی آب بر شراب و آغاز دوران بی‌زمانی امام را اعلام می‌کنند.

دیدگاه شماره ۳

هنری، ادبی، اجتماعی

نوامبر ۱۹۹۰

آلمان، کلن

چهار سال از فتوا می گذرد

یک پیروزی، یک شکست

نوشتۀ سلمان رشدی

برگرفته از: لیبراسیو، ۱۱ فوریه ۱۹۹۳



چهار سال، چهار سال گذشت و من هنوز هستم. گرچه عجیب به نظر می رسد ولی این یک پیروزی و در عین حال یک شکست است. چرا پیروزی؟

۱۶ فوریه ۸۹ وقتی که از فتوای خمینی با خبر شدم، اولین واکنشم این بود که بگویم: کارم تمام شد. به یاد شمعی از یکی از دوستان آمریکائی ام ریچارد کارور (Raymond Carver) افتادم. او این شعر را زمانی سروده بود که از دکترش شنید که سرطان دارد:

گفت که دین و ایمان داری؟

حاضری در پیشه زاران به زانو در آئی

و خود را واگذاری که یاری بخواهی؟

گفتم هنوز نه، لیک بر آنم که از امروز چنین کنم.

ولی من بی ایمانم. من به زانو در نمی آیم. به تلویزیون رفتم و در مصاحبه ای گفتم که دلم می خواست کتابی به مراتب انتقادی تر می نوشتم. چرا چنین چیزی گفتم؟ برای اینکه وقتی رئیس یک دولت تروریست اعلام می کند که می خواهد شما را به نام خدا سر به نیست کند، یا از خشم منفجر می شوید و یا اینکه پرت و پلاهایی نامفهوم می گوئید. و من نمی توانستم که پرت و پلا بگویم. وقتی دستور قتل به نام خدا صادر می شود، شما کمتر از همیشه نام خدا را به نیکی یاد می کنید.

گفتم که اگر خدا هست، فکر نمی کنم که از «آیه های شیطانی» خیلی رنجیده باشد. این شباهت به آن خدائی ندارد که اریکه قدرتش با یک کتاب به لرزه بیافتد. از جانب دیگر اگر وجود ندارد، دیگر رنجیدگی نیز در میان نیست. بنابراین جدلی هم بین من و خدا در نمی گیرد، بلکه جدل من با کسانی است که فکر می کنند می توانند هر غلطی خواستند بکنند، به این بهانه که، به قول باب دیلان (Bob Dylan)، خدا با آنهاست.

پلیس به دیدنم آمد و از من خواست از جایی که هستم تکان نخورم، هیچ کجا نروم. گفتند که برنامه هایی داریم. اکیب کوچکی از افسران پلیس مراقبت از من را به عهده گرفتند. در کمین ملک الموت، آتش خراب به چشمانم نرفت. یکی از فیلم هایی که مورد علاقه ام بوده و هست، فیلمی است به نام «فرشته ویرانگر» از لویی بونول. این فیلم در مورد آدم هایی است که نمی توانند از یک اطاق خارج شوند.

فردای آنروز در حالیکه تلویزیون مشغول بزرگ نمائی و باد زدن به آتش کینه و خون خواهی بود، «نیروی ویژه» محافظ من شد. افسران

آمدند و گفتند که باید برای چند روزی به جایی بروم تا در این مدت مسئله از طریق سیاسی حل شود.

خاطرستان هست؟ چهار سال از آنروز می‌گذرد. همه ما فکر می‌کردیم که چند روز برای حل قضیه کافی است. مگر می‌شود که در پایان قرن بیستم انسانی را به خاطر نوشتن کتابی تهدید به مرگ کرد... که رئیس دولتی فاشیستی-مذهبی بتواند شهروند آزاد کشور آزادی را در آنسوی دنیا تهدید کند... این دیگر خیلی احمقانه است. مسئله می‌رفت که حل شود. پلیس این‌طور فکر می‌کرد. شما نیز همین‌طور. من نیز همین‌طور.

بنابراین ما از آنجا رفتیم. نه این‌که فکر کنید به جایی محافظت شده و مخفی، بلکه به یکی از هتل‌های همان اطراف. خبرنگار دیلی می‌رور (Daily Mirror) در اتاق پهلویی بود، همراه زنی که همسرش نبود. سر راهش قرار نگرفتیم. نمی‌خواستیم مزاحمش بشوم. آتشب در حالیکه تمامی خبرنگاران مملکت دنبال من می‌گشتند، این خبرنگار جنتم، چطور بگویم، لقمه چرم و نرمی از دست داد.

همه چیز در عرض چند روز حل می‌شود! چهار سال گذشت و هنوز ماجرا ادامه دارد. آنطور که به من می‌گویند تهدید به قتل جدی است و جان من بیش از همه کسانی که تحت مراقبت «نیروی ویژه» اند، در خطر است.

یک پیروزی، یک شکست، یک پیروزی، برای اینکه هنوز زنده‌ام. علیرغم اینکه یکی از «دوستان» مرا منتظر به مرگ نامید. یک شکست، برای اینکه هنوز در این زندانم.

* « زندان به دیوار سنگی‌اش نیست

و نه قفس به میله‌های آهنی‌اش » (۱)

این زندان هر آنجایی است که من می‌روم. نه دیواری دارد، نه قفسی و نه دستی‌بندی. با این وجود در عرض این چهار سال راه خروجی از آن نیافته‌ام.

حل قضیه، زمانی بیش از آنچه که پیش‌بینی می‌شد می‌طلبید. بنابراین زندگی مخفیانه‌تری در پیش گرفتیم. نمی‌توانم از این محیط مخفی که امروز در آن زندگی می‌کنم، اگر بخوام همچنان از آن استفاده کنم، چیزی بگویم.

من تحت فشار سیاسی بودم. فکر نمی‌کنم که بتوانید ابعاد این فشار را تصور کنید. سرنوشت گروگان‌ها در هوا بود. از من می‌خواستند که در ملا عام معذرت‌خواهی کنم و گرنه امکان داشت بلای بر سر یکی از گروگان‌های انگلیسی بیاید. به عبارت دیگر، اگر بیاید تصویر من خواهد بود.

بیانی‌های را که پذیرفتم بدهم نه به دست من که به قلم جان لیتل (John Lytle) مرحوم- که از سوی اسقف اعظم کانتربری مامور رسیدگی به مسئله گروگان‌ها بود- و سایر عالی‌جنابان نوشته شده بود. من فقط دو کلمه‌اش را عوض کردم و تازه برای این کار هم می‌بایست که می‌جنگیدم. این بیانی‌ها برای هیچکس خوب نبود. برای کمک به گروگان‌ها تهیه شده بود، اما نتیجه‌اش همچون اولین اقدام خودم برای نجات سرم، آشکارا شکست بود.

خمینی فتوایش را تکرار کرد. برای کشتن من میلیون‌ها دلار جایزه تعیین شد. از این پس، دیگر رسماً فشار می‌آوردند که ناپدید شوم. دلیل‌شان هم این بود که به اندازه کافی دردسر درست کرده‌ام. نمی‌بایست در ملا عام در مورد سرنوشت حرفی بزنم و نه خودم از خودم به دفاع برخیزم. نظم عمومی به اندازه کافی مختل شده و چون مقامات دولتی این‌همه کار برای محافظت از من کرده‌اند، من نباید مسئله را از آنچه که هست مشکل‌تر کنم. هیچ کجا نروید، هیچ کس را نبینید، و هیچ نگویید. لاجرم شوید. خدا را هم شکر کنید که هنوز زنده‌اید. ناسزاها، افتراها، فراخوان به قتل و فراخوان به سکوت را تحمل کنید و خاموش باشید.

« زندان به دیوارهای سنگی‌اش نیست، »

حدود یک سال و نیم هیچ تماسی نداشتم. نه با اعضای دولت انگلیس و

نه با یک کارمند وزارت خارجه. در برزخ بودم. آگاه شدم که وزیر کشور هر گونه ملاقاتی را با من فسخ کرده است، چراکه ظاهراً ممکن است روابط بین جامعه‌های قومی مختلف را خراب کند.

بالاخره به ویلیام والدگریو (William Waldegrave) در وزارت خارجه تلفن کردم و گفتم که آیا به نظرش فکر خوبی نیست که بخوایم ملاقاتی با هم داشته باشیم. نمی‌توانست. فکر می‌کنم که اجازه چنین کاری را به او ندادند. سرانجام توانستم دیدار و گفتگویی با یک دیپلمات و سپس خود داگلس هرد (Douglas Hurd) داشته باشم. شرط دیدارها این بود که مخفی بماند. «برای اینکه گروگان‌ها از این بابت لطمه‌ای نخورند.» داخل پرانتز بگویم که من یادم نمی‌آید که تهران و یا گروگان‌گیری‌های لبنان در این مورد رابطه‌ای برقرار کرده باشند. شاید هم من اشتباه می‌کنم.

اگر امروز این جزئیات را می‌گویم برای این است که دیگر خطری برای کسی ندارد. تا روزی که تری ویت (Terry Waite) آزاد شد، من به گونه‌ای گروگان گروگان‌ها بودم. پذیرفته بودم که نخست مورد آنها حل شود و مسئله من اولویت درجه دوم شود. امیدوار بودم که به محض آزادی آنها، نوبت من خواهد رسید و دولت بریتانیا و جامعه بین‌المللی به جستجوی راهی برای حل مسئله من خواهند پرداخت. انتظارم بس به درازا کشید. انتظاری پر از دقایقی شگفت‌انگیز.

یک فیلم پاکستانی که مرا قاتل بدنسب شکنجه‌گری نشان می‌داد که لباس‌های عجیب و غریبی هم دارد، نتوانست اجازه نمایش در انگلیس بگیرد. من ویدئوی این فیلم را دیدم. وحشتناک بود. فیلم به یمن قدرت خداوندی، با «اعدام» من به پایان می‌رسید. دهشت این فیلم مدت‌ها مرا تنها نگذاشت.

برایشان نوشتم که نه علیه آنها و نه بر علیه فیلم، کاری نخواهم کرد و خواستم که به این فیلم اجازه نمایش داده شود. گفتم که نمی‌خواهم مورد حمایت احتمالی سانسور قرار بگیرم. فیلم اجازه نمایش گرفت و به زودی از صحنه سینماها محو شد. هر کس که در بردفورد (Bradford) (۲) خواست این فیلم را ببیند با صندلی‌های خالی روبرو شد. این به معنی نمایش دفاع از آزادی بیان بود: مردم می‌توانند خود مستقلاً داوری کنند.

با این وجود بسیار عجیب است که شماری از نمایش فیلمی خوشحال شوند که موضوعش مرگ من باشد. محل سکونت گاه خانهای راحت بود و گاهی اطاقی کوچک بود. از ترس اینکه مبادا دیده شوم، نباید به پنجره نزدیک می‌شدم. گاه قدری بیرون می‌رفتم، که همیشه شدنی نبود.

کوشیدم به آمریکا و فرانسه سفر کنم، اما دولت‌هایشان نگذاشتند. یک بار باید به بیمارستان می‌رفتم که دندان عقم را بکشند. بعدها فهمیدم که پلیس برای این‌کار نقشه عجیب و غریبی در سر می‌پروراند. قرار بود مرا بیهوش کنند و سپس در کیسه بزرگی بگذارند و به وسیله یک نقش کش به بیمارستان ببرند.

با محافظین‌ام دوست شدم و بسیار چیزها در مورد «نیروی ویژه» فرا گرفتم. یاد گرفتم که چگونه می‌شود تحت تعقیب بودن در اتوبان را تشخیص داد. به تدریج آلات و ابزار را که همواره دوروبرم را گرفته بود، شناختم. زبان آرگو (Argo) پلیس را یاد گرفتم، مثلاً به شوهر تاکسی می‌گویند «ر-م-ج» که مخفف «راننده‌های مادرچنده» است. به پلیس راه «موش‌های سیاه» می‌گویند. هرگز اسم مرا به زبان نمی‌آوردند. یاد گرفتم که به نام‌های دیگری خوانده شوم و جواب دهم. مرا «رئیس» خطاب می‌کردند.

با بسیاری چیزها که تا چهار سال پیش برایم بیگانه بود، آشنا شدم. اما هرگز نتوانستم عادت کنم. از همان آغاز می‌دانستم که عادت کردن، یعنی تسلیم شدن. آنچه بر سر من آمده است جنایت است. هرگز نمی‌پذیرم که این چیزها به وضعیت عادی زندگی من بدل شود. «اون کیه که بوره و مہ‌های بزرگ داره، و در تاسمانی

(Tasmania) زندگی می‌کنه؟ سلمان رشدی.

نامه‌های زیادی به دستم رسید، هنوز هم می‌رسد. می‌گویند بی‌خیال باش، است را عوض کن و با یک جراحی پلاستیک، زندگی نوینی را آغاز کن. این امکانی است که هرگز در نظر نداشتم. این که دیگر از مرگ هم بدتر است. من زندگی کس دیگری را نمی‌خواهم. می‌خواهم خودم باشم. محافظین من محبت‌ها به من کردند و یاری‌ام رساندند که لحظات بسیار سختی را از سر بگذرانم. من همیشه مدیونشان خواهم بود. آنها مردانی جسورند. زندگی‌شان را به خاطر من کف دستشان گذاشته‌اند. هرگز در گذشته کسی به خاطر من چنین کاری نکرده بود. * اینجا باید مطلبی را بگویم. گمان دارم، از آنجا که من کشته نشده‌ام، خیلی‌ها بر این فکراند که لابد کسی هم کوششی برای کشتن من ندارد. احتمالاً بسیاری هم فکر می‌کنند که همه این چیزها کمی تئوریک است. اما چنین نیست.

در همان ماه‌های اول، یک تروریست عرب در هتلی در پدینگتون (Paddington)، با بمب‌اش به هوا رفت. روزنامه‌نگاری که گزارشی از اوردوگاه‌های حزب‌الله در دره بقاع لبنان تهیه کرده بود، به من گفت که عکس آن تروریست را در آنجا دیده است که بر «دیوار شهدا» نصب شده بود. زیر عکس نوشته شده بود که هدف من بوده‌ام. در زمان جنگ خلیج، شنیدم که حکومت ایران برای کشتن من قراردادی بسته است. ماه‌ها بعد از اینکه نهایت تمهیدات و مراقبت‌ها به کار برده شد، به من خبر دادند که آدم‌کش‌ها. اگر بخوام زبان معترمانه پلیس مخفی را به کار ببرم. از این کار «ناامید شدند». ترجیح دادم که جویای چند و چون این ناامیدی نشوم.

در سال ۱۹۹۲، سه ایرانی از انگلیس اخراج شدند. دو نفرشان از کارمندان هیئت نمایندگی ایران بودند. نفر سوم «دانشجو» بود. طبق اظهارات وزارت خارجه، آنها جاسوس بودند و حضورشان در انگلیس دقیقاً در رابطه با اجرای فتوا بود. بعلاوه، مترجم ژاپنی کتاب به قتل رسید، چیزی نمانده بود که مترجم ایتالیایی هم کشته شود. پلیس ژاپن در سال ۱۹۹۲ نتیجه تحقیق دوازده ماهه‌اش را اعلام کرد. به نظر آنها آدم‌کش‌ها، تروریست‌های حرفه‌ای خاورمیانه بودند که از طریق چین وارد ژاپن شده بودند.

در این مدت بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه را در پاریس به قتل رساندند. گلوش را بریده بودند. یک آوازه‌خوان مخالف ایرانی را که در آلمان اقامت داشت، کشتند. جسد قطعه قطعه شده‌اش را درون یک کیسه پیدا کردند.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، قضیه اصلاً تئوریک نیست. انگلیس کشوری است کوچک، با جمعیتی متراکم که خیلی‌شان کنجکاوند. اینجا جایی نیست که بتوان خود را به آسانی ناپدید کرد. (۳) یکبار در خانه‌ای بودم که می‌بایست آنجا را ترک می‌کردم. لوله‌های شوفاژ مرکزی ترکید و لوله‌کش درست دم در ورودی ایستاده بود. افسر پلیس مجبور شد سر او را گرم کند تا که من بتوانم از پشت سر او در بروم. از این یکی بگذریم. یکبار در آشپزخانه بودم که ناگهان سروکله همسایه پیدا شد. مجبور شدم خودم را پشت مبلی پنهان کنم و همان‌جا چمباته بزنم. از این یکی هم بگذریم.

یکبار در راه‌اندان روبروی مسجد ریچنس پارک (Regent's Park) گیر کردم. درست وقتی بود که نمازگزارها از مسجد خارج می‌شدند. خودم را در جاگوار ضدگلوله مقب کشیدم و روزنامه دپلی‌تلگراف را جلوی دماغم گرفتم. محافظین به شوخی گفتند این اولین باری است که می‌بینند تلگراف‌ها این‌قدر برایم جالب شده است.

این گونه زندگی کردن به معنی هر روز خُرد شدن است و تنیدن رشته‌های توهین و تحقیر به دور قلب آدمی. این گونه زندگی کردن به معنی این است که به دیگران. از جمله همسرت (۴). اجازه دهی در روزنامه‌ها بزدل خطابت کنند. البته چه بسا این آدم‌ها در مراسم تشیع جنازاهام ستایش مبسوطی از من می‌کردند. ولی زنده ماندن و احتراز از

آدم‌کشان، در مقایسه با کشته شدن پیروزی بزرگی است. (فقط متمصب‌ها هستند که خواهان شهادتند.) (۵)

من چهل‌وپنج سال دارم و با این‌حال حق ندارم بدون اجازه محل سکونت را ترک کنم. کلید هم ندارم. گاهی اوقات بدشانسی‌هایی هم پیش می‌آید. در یکی از همین بدشانسی‌ها. که نمی‌توانم در بارماش توضیحی بدهم. در عرض بیست شب در سیزده جای مختلف خوابیدم. در چنین لحظاتی آشوب عظیم و وحشیانه‌ای تن آدمی را تسخیر می‌کند. در چنین لحظاتی انسان از خود بی‌خود می‌شود.

یاد گرفتم که بپذیرم. خشم و تلخ‌کامی را بپذیرم. می‌دانم که این چیزها باز هم پیش خواهد آمد. وقتی که اوضاع روبراتر شد، باید به آن پردازم.

(فعلاً پیروزی من در این است که نشکنم، دست‌وپایم را گم نکنم و به کار کردن ادامه بدهم.) (۶)

در مورد ختم غائله هولناک گروگان‌ها در لبنان، من هم مثل همه خوشحال شدم. ولی کسانی که بیش از همه در کمیته پشتیبانی از من فعال بودند (Frances D'Souza و Carmel Bedford از انجمن «بند ۱۹») می‌دانستند که آرامش خاطر عظیمی که بعد از ختم غائله پدید آمد، در همین حال یک خطر است. شاید آدم‌ها نخواهند به حرف کسی توجه کنند که می‌گوید: معذرت می‌خواهم، آخر هنوز یک مشکل دیگر هم وجود دارد. من آیا به امری از یاد رفته بدل نمی‌شدم؟ تازه شایعاتی هم وجود داشت که دولت انگلیس در صدد عادی کردن روابطش با ایران برآمده است و «مسئله رشدی» را به فراموشی سپرده است. چه باید کرد؟ (خاموشی گزیدن و حساب باز کردن روی «دیپلماسی بی سروصدا» و یا با صدای بلند و به قدرت سخن گفتن؟) (۷)

جز این انتخاب دیگری نداشتم. با آزادی گروگان‌ها زبانم باز شد. آخر قدری عجیب است که انسان به عنوان مبارزه برای آزادی بیان،



به سکوت متوسل شود. بنابراین تصمیم گرفتم که مبارزه را با سروصدای هر چه بیشتر به پیش ببریم، تا به دولت انگلیس بفهمانیم که نمی‌تواند مسئله را نادیده بگیرد. بعلاوه، می‌خواستیم جانی تازه به حمایت بین‌المللی بدسیم. طوری‌که به حکومت تروریستی ایران بفهماند که آن فتوا همان‌طور که برای من آزاددهنده است، برای منافع خودشان نیز مضر است.

در ماه دسامبر ۱۹۹۱، چندروزی پس از آزادی آخرین گروگان آمریکائی (تری اندرسون) سرانجام توانستم اجازه ورود به آمریکا بگیرم، تا در مراسم دویستمین سالگرد بیانیه حقوق بشر در دانشگاه کلمبیا سخنرانی کنم. (تدارک این سفر واقعاً یک کابوس بود. بیست‌وچهار ساعت قبل از رفتن هنوز نمی‌دانستم که اجازه دارم یا نه. قرار شد با یک هواپیمای

نظامی مسافرت کنم. این امتیاز بزرگی بود و موجب امتنان من. (این اطلاعات قرار بود محرمانه بماند ولی یک روزنامه جنجالی انگلیسی مناسب دید که آنرا منتشر کند و مرا متهم سازد که نیروی هوایی سلطنتی را به خطر می‌اندازم.) (۸)

(لحظه حرکت هیجان‌انگیز بود. اولین بار بود که پس از سه سال از انگلیس خارج می‌شدم. برای مدتی قسم بزرگتر می‌شد. در نیویورک کاروانی از اتومبیل‌ها همراه با موتورسوارها به دنبال آمدند. مرا در لیموزینی سفید رنگ نشاندهند و با سرعت تمام به سوی منتظرین بردند. فرمانده عملیات به من گفت، «همان کاری را می‌کنیم که برای عرفات کردیم». با لحن شرمگینی پرسیدم، «پس برای رئیس جمهور چه کار می‌کنید؟» پیاده‌روهای بسیاری از خیابان‌ها را بسته بودند و عبور و مرور از آنها را ممنوع اعلام کرده بودند. «اما در مورد شما فکر کردیم که این کار زیادی توی چشم می‌خورد». واقعا جدی صحبت می‌کرد. پلیس نیویورک وظیفه‌شناس است و دقیق و چندان هم اهل شوخی نیست.

روز را در آپارتمانی واقع در طبقه چهاردهم، با دست کم بیست نگهبان مسلح گذراندم. پنجره‌ها را با تشک‌های ضدگلوله بسته بودند. جلوی در نیز مردان مسلح دیگری را گمارده بودند همچون Schwarznegger و مجهز به تجهیزات بسیار. در این آپارتمان جز یک مورد، یک سلسله دیدارهای محرمانه داشتم. توانستم شاعر آمریکائی، آلن گینزبرگ (Allen Ginsberg) را به مدت بیست دقیقه ببینم. به محض اینکه وارد اتاق شد، تشک‌های روی مبل را برداشت، روی زمین انداخت و رو به من گفت، «کفش‌هایتان را در بیاورید و روی زمین بنشینید. حالا من چند حرکت برای تامل و تمرکز (meditation) یادتان می‌دهم. این کار به شما کمک می‌کند تا وضعیت وحشتناکی را که دارید تحمل کنید». مسئول ادبی هر دوی ما (Andrew Wylie) نیز آنجا بود. دعوتش کردم که به ما ملحق شود. با کمی آخ و پوف پذیرفت. هنگام کشیدن نفس عمیق و خواندن ورد، با خودم فکر کردم که چه قدر عجیب است که یک هندی‌تبار، در وسط اتاقی پر از مردان مسلح، توسط یک شاعر آمریکائی- که چهارزانو و دست به هوا نشسته- با بودائیسیم آشنا شود. زندگی فرصتی یگانه است و تکرار ناشدنی.

آن شب کاروان عظیمی مرا به دانشگاه کلمبیا برد و کنفرانس برگزار شد.) (۹)

به یاد دارم که گفتم آزادی بیان، خود زندگی است. فردایش روزنامه‌های آمریکا همدردی بسیار نشان دادند و برخوردی مثبت کردند. روشن بود که آمریکائی‌ها همچون من به قضیه نگاه می‌کنند: آزادی دیرینه و بنیادین به مسئله مرگ و زندگی مبدل شده است. در انگلیس اما، مسئله طور دیگری بود. با چنین عنوانی رویو شدم: «بار دیگر رشدی آتش خشم مسلمانان را شعله‌ور ساخت». (برای اینکه می‌خواستم «آیه‌های شیطانی» را در قطع جیبی چاپ کنم.)

سال بعد که بیش از پیش به کشورهای دیگر سفر کردم، دوگانگی انعکاس مسئله باز هم آشکارتر شد. در دیگر کشورها، «مسئله رشدی» در باره آزادی بیان و تروریسم دولتی است. اما در انگلستان به نظر می‌رسد که مسئله عبارت است از داستان محافظت از کسی که به خاطر کاری که کرده، جانش در خطر است. در دیگر کشورها، مردم می‌دانند که توهینی نه از سوی من که علیه من صورت گرفته است. اما در برخی از نقاط کشور من قضیه را برعکس می‌دانند. آگاهی به این قضیه، زخم التیام‌ناپذیری است که به همراه می‌برم. توانم را می‌گیرد. نمی‌دانم که این برای کسی اهمیت دارد یا نه، اما واقعیت این است.

قطع جیبی کتاب در بهار ۱۹۹۲ انتشار یافت. نه به وسیله پنگوئن که از چاپ کتاب سر باز زد، که به وسیله یک کنسرسیوم. برای معرفی کتاب توانستم به واشنگتن بروم. در کنفرانس دیگری در باره آزادی بیان، اولین نسخه‌اش را به نمایش گذاشتم. ناگهان غرق در شور و هیجان شدم، تمام نیرویم را به کار گرفتم تا از سرازیر شدن اشک‌هایم جلوگیری کنم.

به واشنگتن بیشتر برای آن رفتم که برای نمایندگان مجلسین

صحبت کنم. شب گردهم‌آئی به من گفته شد که جیمز بیکر، ویر خارجه شخصا به روسای هر دو مجلس تلفن کرده و به آنها گفته که نمی‌خواهد این جلسه سر بگیرد. مارلین فیتزواتر (Marlin Fitzwater) در توضیح دلایل دستگاه بوش در مورد خودداری از دیدار با من گفته بود: «او صرفا یک نویسنده است که برای فروش کتابش به مسافرت آمده».

(علیرغم کوشش‌های اکیپ بوش، توانستم شمار قابل توجهی از سناتورها را به ریاست پاتریک موینهن (Patrick Moynihan) از نیویورک و ریچارد لیبی (Richard Leahy) از ورمونت ملاقات کنم. برای نهار به کاپیتول دعوتم کردند. در کمال شگفتی دیدم که تعداد زیادی از نسخه‌های کتابم را به همراه آورده‌اند که برایشان امضاء کنم. بعد از نهار کنفرانس مطبوعاتی داشتیم. موینهن و دیگران با حرارت از من سخن می‌گفتند. لحظات مهمی بود. از این پس نزدیک شدن به نماینده‌های مجلس و دولت‌های اروپا و آمریکا ممکن شد. حتی به مجلس انگلیس دعوت شدم تا با نماینده‌های همه احزاب دیدار کنم. به همین خاطر مجلس ایران بلافاصله خواستار اجرای فتوای خمینی شد.

(همین‌جا بگویم که انتشار قطع جیبی بدون هیچ حادثه‌ای اتفاق افتاد. با اینکه برخی از انتشارش واهمه داشتند و برخی نیز وا دادند. جمله معروف روزولت در یادمانده و اغلب به یاد می‌آید که گفته بود، از ترس بیش از همه چیز باید ترسید.)

در تابستان ۱۹۹۲ توانستم به عنوان میهمان «انجمن قلم» به دانمارک بروم. این‌جا هم تمهیدات امنیتی بسیار سنگینی در کار بود. یک کشتی جنگی هم حتی در ساحل کپنهاگ بود. به من ندا دادند که «با ماست». این باعث شده بود که شوخی‌هایی هم بر سر زبان‌ها بیافتد. مثلاً می‌گفتند: باید مراقب بود که کشتی‌های ایرانی یا مردان قورباغی‌ای بنیادگرا از طرف دریای بالتیک حمله نکنند.

در مدت اقامت در دانمارک، اعضای دولت حتی به طرفم هم نیامدند. (با این وجود با دادن اجازه ورود به کشور و تضمین امنیت من، حمایت‌شان را به روشنی ابراز کردند.) از این واهمه داشتند که مبادا در صدور پنیور دانمارکی به ایران اختلالی به وجود آید. به‌هرحال با حمایت شورانگیزی از جانب احزاب دیگر مواجه شدم، به ویژه Anker Jorgen که احتمالاً نخست‌وزیر بعدی است. در کشتی‌ای که در بندر لنگر انداخته بود، با او یک کنفرانس مطبوعاتی مشترک داشتیم. او به طور ضمنی قول داد که با حزب حاکم وارد مذاکره شود تا سیاست واحدی را در مورد من پیش بگیرند. گرچه این خود قدمی بود، اما من به بیش از این‌ها امید بسته بودم.

سفر کوتاهی به اسپانیا کردم. (روی مشکلات عظیمی که سازماندهی این سفرها داشت تاکید نمی‌کنم، باور کنید هیچ‌یک از این سفرها آسان نبود.) در آن‌جا Gustavo Villa Palos، رئیس دانشگاه مادرید که هم به حکومت اسپانیا نزدیک است و هم با ایران رفت‌وآمد دارد، پیشنهاد میانجیگری کرد. به زودی به من خبر داد که نشانه‌های امیدوارکننده‌ای از سوی مقامات بلندپایه ایرانی دریافت کرده است. به او گفته بودند که اکنون فرصت بسیار مناسبی برای حل قضیه به وجود آمده است. ایران می‌دانست که مانع اصلی استراتژی اقتصادی‌اش همین داستان است. از گفته‌های انواع و اقسام آدم‌های معتبر چنین بر می‌آمد که به دنبال راهی برای حل قضیه‌اند. از جمله این آدم‌ها باید از بیوه خمینی و برادر بزرگترش نام برد.

با این وجود، چند هفته بعد روزنامه‌های اروپائی به نقل از ویلاپالوس نوشتند که من موافقت کرده‌ام که بخشی از کتاب «آیه‌های شیطانی» را دوباره بنویسم. من اصلاً چنین چیزی نگفته بودم. ویلاپالوس به من گفت که منظورش را بد فهمیده‌اند و از من خواست در لندن با او ملاقاتی داشته باشم. موافقت کردم و از آن پس دیگر از او خبری ندارم.) (۱۰)

اواخر تابستان بعد، در نروژ بود که فرجی حاصل شد. بار دیگر میهمان «انجمن قلم» بودم و بار دیگر رسانه‌های گروهی و مردم به گرمی بسیار مرا پذیرفته بودند. این بار دولت از من پرهیزی نداشت. با

وزیر فرهنگ و آموزش دیدار داشتیم و پیام دوستانه‌ای از شخص نخست‌وزیر (Gro H. Bruntland) دریافت کردیم. قبل از بازگشت، از سازمان ملل و دیگر مجامع بین‌المللی قول قطعی گرفتیم. * (۱۱) بعلاوه، در روابط دوجانبه نروژ و ایران، کشورهای شمال اروپا با سنت قوی‌ای که در مورد حقوق بشر دارند، آغاز به حرکت نمودند. * دعوت کردند که در ماه اکتبر در کنفرانس شورای کشورهای شمال اروپا، در هلسنکی شرکت کنیم. افتخار بزرگی بود و فرصتی برای اینکه این کشورها به مساعی مشترکی در این مورد برسند. * (۱۲) این شورا قطعنامه‌ای را در حمایت قاطع از من به تصویب رساند و چند حیثیت از شرکت کنندگان کنفرانس متمهد شدند که مسئله را با اعضای پارلمان‌ها و دولت‌های خود در میان بگذارند. *

سفیر انگلیس که به جلسه سخنرانی من دعوت شده بود، دعوت را نپذیرفت. * (۱۳) سازمان‌دهندگان جلسه به من گفتند که از لحظ خشن پاسخ او حیرت زده شده بودند. * در بازگشت، به رابطه در وزارت خارجه تلفن زدم. او همیشه به من اطمینان می‌داد که این سفرها با "دهای خیز" دولت همراه است، (و وزارتخانه مربوطه از هر کاری که من به نفع این مسئله انجام دهم، رضایت دارد). (۱۴) به او گفتم چگونه می‌توان از کشورهای دیگر که گمان می‌کنند دولت بریتانیا پشت من است توفیق داشت، در صورتیکه سفیر کشورم در آنجا حضور ندارد.

بعد از هلسنکی، هر جا که رفتم سفرای انگلیس به نحو شگفت‌انگیزی از من حمایت کردند. در حقیقت موضع دولت انگلیس مصمم‌تر و قاطع‌تر از همیشه است. (لحظه دردناکی هم به هنگام مبارزه انتخاباتی داشتیم، وقتی که به ناگهان توسط یکی از کمیسرها اصلی باخبر شدم که محافظت از من به زودی زودپایان می‌گیرد. گرچه هیچ نشانه‌ای حاکی از مطمئن‌تر شدن وضعیت من وجود نداشت. او گفت (و آشکارا به چشم می‌آمد که از به‌زبان آوردنش ناراحت است)، «می‌دانید، جان خیلی‌ها در انگلستان در خطر است و البته برخی نیز می‌میرند.» با وجود این، بعد از اینکه انجمن «بند ۱۹» با دفتر نخست‌وزیر به مذاکره پرداخت، تصمیم‌شان را به تعویق انداختند. حامیان من نامه‌ای از دفتر نخست‌وزیری دریافت کردند، مبتنی بر اینکه تا زمانی که جان من در خطر است، حفاظت از من بی‌اثر و اگر، ادامه دارد. (۱۵) موضع دولت نیز در برابر ایران استحکام بیشتری یافته است. به رژیم ایران گفته شد تا زمانی که فتوای مرگ من لغو نشود، سخنی از عادی شدن روابط دو کشور در میان نخواهد بود. حالا دیگر این دولت رفسنجانی بود که می‌بایست واکنش نشان دهد.

* (۱۶) بار دیگر بگویم که از حفاظتی که از من می‌شود و از قاطعیت دولت انگلیس سپاسگزارم. اما این را نیز می‌دانم که برای وادار کردن ایران به تغییر سیاستش، حرکتی قوی‌تر لازم است. سفرهای من به کشورهای مختلف با این هدف صورت می‌گیرد که این حرکت را قوی‌تر سازد. *

۲۵ اکتبر به ژن، پایتخت آلمان رفتم. آلمان مهم‌ترین طرف اقتصادی ایران است. فکر می‌کردم که در اینجا کاری از پیش نخواهم برد. ولی آنچه که در واقع رخ داد به معجزه کوچکی شبیه بود. (این معجزه کوچک، کار خانم Thea Bock، نماینده مجلس از حزب سوسیال دمکرات بود. جلسه دید و بازدید را او سازمان داد. انگلیسی این خانم به اندازه آلمانی من ابتدائی بود. با اینکه اغلب به زبان لالابازی حرف زدیم، به هر حال از عهده کار به خوبی بر آمدیم. او توانست با توسل به آمیزهای از تملق، زور و کلک و با کمک عده‌ای دیگر از نمایندگان، به ویژه Norbert Gansel ملاقات‌هایی را با اغلب مقامات دولتی و سخنگوی پرقدرد مجلس Rita Susenmuth و نیز کارمندان عالی‌رتبه وزارت خارجه ترتیب دهد. همچنین با رهبر حزب سوسیال دمکرات Bjorn Engholm، که در کنار من و جلوی دوربین تلویزیون مرا «یار جانی» اش خطاب کرد. بسیار تحت تأثیر این کار او قرار گرفتیم. او پشتیبانی کامل حزب از من را اعلام کرد. از آن پس او تلاش بی‌وقفه‌ای را برای این کار آغاز کرده است.

بالاترین مقامات دولت قول دادند که آلمان از من حمایت خواهد کرد. پس از آن بود که دولت اعلام کرد. * مجلس آلمان با تصویب قطعنامه‌ای باتفاق آراء اعلام داشت که آلمان قانونا ایران را مسئول امنیت رسانی می‌داند و اگر بلائی سر من بیاید این ایران است که باید متحمل پی‌آمدهای اقتصادی و سیاسی آن باشد. (مجلس‌های کانادا و سوئد نیز مشغول مطالعه قطعنامه مشابهی هستند.) بعلاوه، موافقتنامه بزرگ فرهنگی میان ایران و آلمان به حالت تعلیق در آمد (۱۷). وزیر خارجه آلمان، آقای کینکل (Kinkel) گفت که پرونده این موافقتنامه تا زمانی که فتوای مرگ لغو نشده، خاک خواهد خورد. (۱۸)

قاطعیت آلمان، ایران را واداشت که دوباره فتوای مربوطه را مورد تأکید قرار دهد و برای اجرایش جایزه تعیین کند. البته این واکنش احمقانه بود. این کار شمار بیشتری از دولت‌ها را که توجهی به حل مسئله من داشتند، مصمم‌تر کرد.

* (۱۹) پس از آلمان، در سوئد دولت و «انجمن قلم» جایزه معروف Kurt Tucholsky را که سنتا متعلق به کسانی است که قربانی عدم رعایت حقوق بشرند، به من دادند. نخست‌وزیر سوئد Bengt Westerberg هنگام اهدای جایزه، سخنرانی آتشینی کرد و حمایت کامل و قاطع دولت را نسبت به من ابراز کرد. *

غلطک شروع به چرخیدن نمود. (۲۰)

دیپلماتی که با مسائل خاورمیانه سروکار داشت به من گفت: «باید وقتی قطار می‌رسد در ایستگاه حاضر باشی. این است راز دیپلماسی. اگر آنجا حاضر نباشی، از اینکه قطار را از دست دادی شکوه مکن. اما مشکل اینجاست که قطار در ایستگاههای متعددی می‌ایستد. بنابراین باید حواست باشد که در همه ایستگاهها حاضر باشی.» (۲۱)

آغاز دسامبر، بار دیگر از اقیانوس آتلانتیک گذشتم. مقصدم کانادا بود، به دعوت «انجمن قلم». (آیا هرگز نویسنده‌ای پیش از من مورد حمایت همکارانش بوده است؟ اگر از شر این مسئله خلاص شوم، زندگی‌ای را در پیش خواهم گرفت که بتوانم اندکی از شور و احساس و کمکی را که به من شده، باز گردانم.) در مراسم شبانه‌ای که به نفع «انجمن قلم» در تورنتو بر پا شده بود شمار نویسندگان سخنران چندان زیاد بود که یکی در گوش من گفت، «این جشن جهنمی به خاطر شماست!» نخست‌وزیر اونتاریو Bob Rae به روی صحنه پرید و مرا در آغوش کشید. اولین رئیس حکومتی بود که در ملا عام چنین رفتاری با من می‌کرد. (پیش از آن در پشت صحنه در برابر خبرنگاری عکاس مرا بوسید. من هم طبعاً رویش را بوسیدم.) فردای آن روز در اوتاوا، وزیر خارجه Barbara MacDougall و رهبر اپوزیسیون، آقای Jean Chretien را ملاقات کردم. توضیحاتی نیز در مقابل سوکسیسیون حقوق بشر ارائه دادم که تأثیر برق‌آسایی داشت. در عرض ۴۸ ساعت پارلمان کانادا قطعنامه‌ای را باتفاق آراء به تصویب رساند که از دولت می‌خواست برای طرح مسئله در سازمان ملل و دیگر ارگان‌های بین‌المللی همچون دادگاه بین‌المللی عدالت مداخله کند. دولت نیز موافقت کرد که با این قطعنامه همراهی کند.

قطاری دیگر در ایستگاهی دیگر. ایستگاه بعدی شاید کلینتون باشد؟

من همواره می‌دانستم که مبارزه‌ای طولانی در پیش خواهد بود. در حال حاضر حرکتی واقعی در جریان است. تا آنجا که می‌توانستم توضیح دادم، اما در پشت پرده فعالیتی بس بزرگ در کار است که فقط بعدها می‌تواند آشکار شود.

این را نیز می‌دانم، و هر جایی هم که می‌روم بازگو می‌کنم که این مبارزه مسئله‌ای نیست که فقط به من مربوط شود. در این مورد من حتی در رده نخست هم نیستم. مسئله، مسئله آزادی بیان است و حق حاکمیت ملی. مورد من شناخته شده‌ترین مورد نویسندگان و روشنفکران ترقی‌خواه و مخالفی است که در جهان مسلمان تحت تعقیب‌اند، زندانی و تبعیدی‌اند و به قتل می‌رسند. این را هنرمندان و روشنفکران ایرانی می‌دانند و به همین خاطر است که چنین جسورانه و چنین بی‌وقفه، بدون (بقیه در صفحه ۱۴)

گفت و شنودی با

سلمان رشدی

برگرفته از: ساندی تریبین، ۱۷ ژانویه ۱۹۹۳



به او گفتیم که چند مصاحبه پیشین‌اش را مرور کرده‌ام؛ حتماً از اینکه پاره‌ای پرسش‌های تکراری را باید باز پاسخ گوید خسته خواهد شد... گفت که اصلاً چنین نیست، مهم است پی این کار گرفته شود. پرسیدیم چرا؟

تا مطمئن شویم که این موضوع (فرمان قتل) از خاطر مردم نخواهد رفت. اگر این موضوع قرار است به سرانجامی برسد، باید درست بشود، و برای اینکه درست شود، نیاز به تلاش سیاسی جدیدی دارد. در ابتدا دولت‌های سراسر جهان (فتوا را) محکوم و به آن اعتراض کردند اما به تدریج توجه به این موضوع کمتر شد.

در عین حال، اقتضای همانیست که بود و خطر نیز به هم‌چنین. تنها راهی که میتوان به این موضوع خاتمه داد درگیر کردن دیگر دولت‌هاست، و نه فقط دولت بریتانیا، که بسیاری از دولت‌های دیگر. به نظر من تنها راهی که ایران مجبور به تغییر سیاستش خواهد شد این است که بفهمد چنین تغییری در راستای منافعش است.

او کوشید که مساله را دو سال پیش خودش حل کند، اسلام را پذیرفت و انتشار جلد کاغذی آیات شیطنانی را به تعویق انداخت.

حسن کردم آثارم و شخصیتم در جهان اسلام، که هیچ‌گاه با آن دعوائی نداشته‌ام، سوءتعبیر و لکه‌دار شده است. بخشی از وجودم همواره می‌خواهد به مسلمانان معمولی دوروبر جهان بگوید که: آنچه به شما گفته‌اند درست نیست و من دشمنی شیطنانی نیستم. و این احساسات مرا به ارتکاب بزرگترین اشتباهم کشاند: یعنی در حالی که فردی مذهبی نیستم، به مذهب روی آورم.

این اشتباه نشان داد که چقدر از سر استیصال می‌خواستم به مردم جهان بفهمانم که مستقل از اینکه آن مذهب را قبول دارم یا نه، خودم همیشه محصول آن فرهنگ بوده‌ام. می‌خواستم بگویم که همان‌گونه که یک راهی هست که می‌شود یهودی غیرمذهبی بود، راهی هم هست که می‌توان مسلمان غیرمذهبی بود. هستند مردمانی که فرهنگ را می‌پذیرند، اما الهیات را نه. اکنون فکر می‌کنم که اشتباه کردم و این اشتباه مرا به راهی کشاند که هیچ در آن راحت نبودم. با مردمانی که مذهبی هستند هیچ مسالهای ندارم، فقط این چیزیست که من نمی‌توانم باشم.

اما توافق در به تعویق انداختن انتشار کتاب با جلد کاغذی آیات شیطنانی برای چه بود؟

در آن زمان قرار نبود جلد کاغذی اثر منتشر شود. منظورم این است که نشر پنگوئن از انتشار آن سر باز زد. سرآخر مجبور شدم حق انتشار را از آنها بگیرم و راه دیگری انتخاب کنم. بنابراین، به‌نظر سازش کوچکی می‌آمد که بگویم: خُب، حالا انتشار جلد کاغذی اثر را به تعویق می‌اندازم، و این در حالی بود که ناشری حاضر نبود آن را چاپ کند. در ضمن در آن زمان که صحبت‌هایی با رهبران اسلامی (در

بریتانیا) داشتم، همه جور قول و وعده به من داده شد. به یاد دارم ملاقاتی داشتیم و آنها دستی به پشتم کشیدند و گفتند: بی خیال باش، تا دو سال دیگر در حال خواندن کتاب‌هایت خواهیم بود و فقط به فرصت نیاز داریم تا به مردم توضیح دهیم که چه اشتباه بزرگی رُخ داده است.

آنها به من گفتند: می‌دانی، ما برای تو این برنامه تبلیغاتی را در سراسر دنیا به راه خواهیم انداخت تا مطمئن شویم مردم می‌دانند که در مورد اثر تو اشتباهی رخ داده است. پس من گفتم: اگر واقعا می‌خواهید این کار را بکنید شاید بیرزد که برای این کارتان فضای مناسبی ایجاد شود. به این دلیل بود که توافق شد جلد کاغذی اثر در آن زمان منتشر نشود.

آنها حقیقت مطلب را نمی‌گفتند چون یکی-دو هفته بعد از این ملاقات بود که نه تنها خواستار به تعویق افتادن انتشار جلد کاغذی اثر شدند، که می‌خواستند خود اثر هم از بازار جمع شود. آنها دوباره به زبان زهرآگین دو سال گذشته برگشتند.

به نظرم، آنها به من کلک زدند و وقتی فهمیدم که به من نارو زده‌اند، بی‌فوت وقت عقب نشستم. از آن زمان تا به حال به شدت کوشیدم که نشر پنگوئن جلد کاغذی اثر را چاپ کند و پس از آن که به من فهماندند که دست به چنین کاری نخواهند زد، حق انتشار را از آنها پس گرفتم و اثر توسط کنسرسیوم ناشران و دیگر نهادها در آمریکا چاپ و سپس به بریتانیا وارد شد. نمی‌دانم که به ایرلند رسید یا نه.

ولی آیا توافق بر سر به تعویق انداختن انتشار کتاب با جلد کاغذی به معنی تن دادن به این موضوع نبود که اوضاعی می‌تواند به وجود آید که جلوی آزادی بیان یا انتشار اثری را بگیرد؟

من زیر سخت‌ترین فشارها قرار داشتم، نه تنها به خاطر حفظ امنیت، که در سطحی دیگر، توسط مقامات بریتانیا زیر فشار بودم تا بابت کاری انجام دهم که امنیت عمومی در خطر افتد؛ مسالهٔ گروگان‌ها در لبنان نیز به نحوی در کل ماجرا قاطبی شد. از جنبه‌های مختلف به من فشار سیاسی وارد می‌شد و این موجب شد تصمیمی بگیرم که متعقد اشتباه بدی بود.

من نسبت به آزادی بیان بیش از گذشته موضعی مطلق‌گرا دارم. حدود ده سال پیش محدودیت‌هایی را بر آزادی بیان می‌پذیرفتم که اکنون حاضر به پذیرفتنشان نیستم. برای مثال، در مورد مسالهٔ زبان نژادپرستانه. مدتی مدید فکر می‌کردم که (محدودیت بر زبان نژادپرستانه که در قانون روابط نژادی بریتانیا ملحوظ شده) درست است، که این محدودیتیست که جامعه‌ای اصولی بر گفتار مردم قابل است. ولی اکنون چنین نمی‌اندیشم. مردم جوری از آزادی بیان صحبت می‌کنند که انگار چیزی مقدس است؛ و چنین هم هست. اما پیآمد این ایده این است که باید خیلی چیزهای زشت تحمل شود؛ و فکر نمی‌کنم لازم است آدم بیندیشد که چه چیزی را می‌تواند تحمل کند و چه چیزی را نمی‌تواند تحمل کند. همهٔ ایدهٔ آزادی بیان در این است که مردم بتوانند چیزی بگویند که بر ضد تو باشد.

دربارهٔ چیزهای پورنوگرافیک چطور؟ آیا باید انتشار مواد پورنوگرافیک که حق زنان را در مورد احترام برابر زیر پا می‌گذارد نیز آزاد باشد؟

من از این مطالب خوشم نمی‌آید ولی فکر می‌کنم که این موضوع در جنبش زنان مسالهٔ بزرگی بوده که بخش چشم‌گیری از این جنبش را با گروه‌های سانسورچی متحد کرده است. گمان نمی‌کنم که این موضوع کمکی به جنبش زنان بکند ولی مطمئناً به خاطر همه گونه فضائل، علیه قوانینی هستم که جامعه را یک قدم در راه جامعه‌ای ناآزاد پس براند. منظورم این است که من در جامعهٔ ناآزاد زندگی کرده‌ام، در دیکتاتوری نظامی (در پاکستان) زندگی کرده‌ام. می‌دانم چه می‌شود وقتی

مردم علیه روزنامه‌ها و تلویزیون شروع به نق زدن می‌کنند و می‌گویند فلان کتاب را نباید در کتابفروشی گذاشت. من از برداشتن هرگونه گامی در این راه امتناع می‌کنم.

اتا آزادی بیان تنها یکی از آزادی‌های اساسی را رقم می‌زند، گرچه پاره‌ای اوقات نقشی کلیدی نسبت به سایر آزادی‌ها دارد.

با این حال، پاره‌ای اوقات آزادی بیان در تناقض با دیگر آزادی‌های پایه‌ای قرار می‌گیرد، پس چرا باید "مطلق" گرفته شود و چرا باید بر سایر آزادی‌های پایه‌ای سایه اندازد؟

برای اینکه بدون آن سایر آزادی‌ها نمی‌تواند وجود داشته باشد. بله البته پیش می‌آید که در همه جوامع از خود بپرسند که آیا برای آزادی بیان مانند سایر آزادی‌ها باید محدودیت‌هایی قایل شد یا نه. روشن است که همه جوامع می‌پذیرند پاره‌ای محدودیت‌ها مشروع است، نمونه معروف فریاد زدن "آتش" در سالن نمایش را در نظر بگیرید. نظر من این است که زحمت اثبات اینکه باید بر آزادی بیان محدودیت گذاشت با کسانی است که طرفدار این کار هستند.

عجب چرخش جالبی از موضع مطلق‌گراتان کردید؟ آیا جالب نیست؟

خیلی خُب. ولی در مناظره درباره این موضوع من جانب مخالفت با محدودیت را خواهم گرفت. مردم نقطه‌نظرهای متفاوتی دارند و این در ذات آزادی بیان است.

ولی آیا این گفته به این معنا نیست که شاید هم ضرورت ایجاد محدودیت بر آزادی بیان اثبات شود؟

ممکن است بشود این کار را کرد ولی من خیلی از این کار پشیمان خواهم شد چون فکر می‌کنم این جاده بسیار خطرناکی است. البته این امکان نظری هست که این موضوع اثبات شود ولی در عوض، هر چقدر هم که معقول به نظر آید، موجب بیشتر و بیشتر شدن تصمیمات اشتباه خواهد شد.

در جوامعی مانند بریتانیا یا هندوستان — جوامعی چند-فرهنگی با تنوع‌های بسیار زیاد میان گروه‌های فرهنگی و قومی مختلف — ارزش "احترام برابر" در پاره‌ای اوقات با ارزش "آزادی بیان" در تناقض قرار می‌گیرد. آیا در این گونه موارد جایز نیست زمانی که علیه ارزش "احترام برابر" اقدامی صورت می‌گیرد و جامعه به بی‌ثباتی می‌گراید آزادی بیان محدود شود؟

اگر دارید درباره تناقض‌های گروه‌گرایانه صحبت می‌کنید به نظر من آنچه در هندوستان روی می‌دهد محصول روند بسیار طولانی اضمحلال ارزش‌های سیاسی ساختار سیاسی هندوستان است، رویه‌ای است که سیاستمداران برای دستاوردهای کوچک سیاسی‌شان حاضرند از احساسات مذهبی و قومی بهره‌برداری کنند. به نظر می‌آید که مسأله هندوستان این بوده است و هیچ ربطی به اصل آزادی بیان ندارد.

در نامه‌ای (که رهدی در اکتبر ۱۹۸۸) به راجیو گاندی (نخست‌وزیر فقید هندوستان) نوشت، اشاره شده بود که تیت منع آیات شیطانی تنها به دلیل بازی با ورق گروه‌گرایی بود. حتی اگر این نکته صحیح می‌بود، آیا این هم صحیح نبود که انتشار کتاب در هند در آن زمان موجب افزایش تنش‌های گروهی می‌شد و به احتمال زیاد به قهر و مرگ می‌انجامید و خصوصیت لایک دولت

هندوستان ضربه می‌خورد؟ آیا در آن شرایط درست نبود که کتاب ممنوع‌الانتشار بماند؟

البته این موضعی بود که دولت (هندوستان) گرفت. ولی دولت راجیو گاندی خیلی بیش از آیات شیطانی بر لاتیسیته در هندوستان ضربه زد.

مسئولیت حادثه مسجد آیودیا را (که مبارزان هندو که مدعی شده بودند مسجد بر فراز مکان مقدس هندوها بنا شده و آن را خراب کردند، و به شورش‌های گروهی انجامید و ۱۰۲۰۰ نفر در دسامبر گذشته جان خود را از دست دادند) می‌توان کاملاً به عهده راجیو گاندی دانست. او کسی بود که موضوع را از لای پرونده‌ها بیرون کشید و گفت که مسجد باید به هندوها تعلق بگیرد. بدین شکل بود که چیزی که موضوع مورد مناقشه نبود به مرکز انفجارها تبدیل شد.

در سال ۱۹۸۷ درباره این موضوع نوشتم و آن زمان گفتم که انفجار نزدیک است رخ دهد. پیشبینی آن کار مشکلی نبود. حزب کنگره به رهبری گاندی‌ها در تغییر راه هندوستان از جامعه‌ای لایک بر پایه دیکراسی به جامعه‌ای هندو-ناسیونالیست راهی طولانی پیموه است.

این کاریست که آنها برای ماندن در قدرت انجام دادند. این موضوعی سیاسی است، و ربطی به آزادی بیان ندارد.

اگر این راه را انتخاب کنید که: هر چه را که به کس دیگری بی‌احترامی کند ممنوع کنید، به زودی دولتی فاشیستی روی کار خواهید آورد. شما با چیدن دلایل بسیار خوب کنار هم می‌توانید رژیم دیکتاتوری بر پا کنید. آتی که در این راه گام برداشتید، وضعیتی را ایجاد خواهید کرد که افراد معدودی در قدرت تصمیم بگیرند که چه حد و مرزی بر افکار بکشند — تصمیم خواهند گرفت، چون آرزو دارند از مردم حمایت کنند و ملت شکننده یا هر چیز دیگری را حفاظت کنند. اتا چه کسی مواظب متولیان خواهد بود؟ چه کسی باید بگوید حد و مرز (آزادی بیان) را در کجا باید کشید؟ (...)

اکنون هویت خود را چگونه تعریف می‌کنید؟ آیا خود را همنان بخشی از جهان اسلام می‌دانید؟

در مورد خودم این جور فکر می‌کنم: کسی هستم که از هندوستان آمده و در بریتانیا سکنی گزیده است. اگر اهل هندوستان باشید، از نظر تئوریک به جهان اسلام تعلق ندارید. من از خانواده مسلمان هندی می‌آیم، و تا این حد به بخشی از جهان اسلام تعلق دارم. تأثیرات فرهنگی‌ای که در هندوستان گرفتم خیلی مختلط بود. هندوستان سنت خیلی مخلوطی دارد، بعضاً مسلمان، بعضاً هندو و بعضاً بریتانیایی است.

پیش از این درباره فرهنگ حرام‌زاده صحبت کرده‌ام. وقتی مردم از فرهنگ‌های ناب، یا از نژاد یا قوم ناب صحبت می‌کنند، به هراس می‌افتم. ناب بودن یکی از ایده‌های خطرناک قرن بیستم است. وقتی صحبت از این ایده‌ها می‌شود مردم، یکدیگر را در میدان شهر به دار می‌آویزند، یا به اتاق‌های گاز می‌فرستند. پس من طرفدار ناخالصی هستم، ناخالصی به همه معانی: به معنی نامقدس در برابر مقدس، به معنی شُربک در برابر بسیط، و به معنی جنس ناخالص در برابر جنس ناب. من طرفدار جنس ناخالصم.

(در مقاله‌ای که گراتا چاپ کرد سلمان رشدی می‌نویسد: "آیه‌های شیطانی، اختلاط، ناخالصی، درهم‌جوشی، درهم‌تنیدگی، و تحولی را جشن می‌گیرد که تازگی به همراه دارد، و ترکیب‌های غیرمنتظره انسان‌ها، فرهنگ‌ها، ایده‌ها، سیاست‌ها، فیلم‌ها و آوازه‌ها را. این اثر جنس ناخالص را تقدیس می‌کند و از مطلق‌گرایی‌ای که خالص به‌همراه می‌آورد می‌هراسد.")

رشدی: اگر مرا بکشند، به یقین برای من ناخوشایند خواهد بود، اما این برای دیگران نیز یک شکست است.

برگرفته از: L' EVENEMENT DU JEUDI (۱۸ تا ۲۴ فوریه ۱۹۹۳)



می‌شود همه چیز اقتصادی است. اما به عقیده من اگر غرب، جهان آزاد، قصد دارد روابط اقتصادی یا سیاسی‌اش را با کشورهای نظیر ایران گسترش دهد باید شرایط اولیه‌ای را طرح کند. باید به این کشورها گفته شود که از قتل شهروندانمان صرف‌نظر کنید. فکر می‌کنم که این حداقل چیزی است که می‌توان از کشوری که قصد اتحاد با آن وجود دارد، توقع داشت. همه ما درگیر هستیم. اخیراً نزدیک بود که یک ایتالیایی کشته شود. مترجم ژاپنی من کشته شده. شبی در کار نیست. آدمکشان واقعی وجود دارند که آزادند و همه جا می‌روند، آدمکشان مزدوری که سفارت ایران حافظت‌شان را به عهده دارد. به من گفته شده است که سفارت ایران در فرانسه خصوصاً در این زمینه بسیار فعال است. فکر نمی‌کنید که دولتها در ذات خود بی‌آزرمانند؟

۶ فوریه گذشته سلمان رشدی با کریستین اوکرت (روزنامه‌نگار فرانسوی) دیدار کرد. در مصاحبه‌ای که انجام گرفت، نویسنده انگلیسی به رفتار دولت فرانسه اشاره کرد که تاکنون سه بار از دادن اجازه ورود به او خودداری کرده است.

ک. ا.: از چهار سال پیش تا امروز چه چیزی از زندگی شما بیش از همه آزاردهنده و یا بیرحمانه بوده است؟

س. ر.: بی‌شک این مسئله که نمی‌توانم در جزئیات زندگی‌ام با کسی سهیم باشم. این یکی از دلایلی است که مرا به نوشتن خاطرات روزانه وادار کرده. حداقل می‌توانم زندگی روزمره‌ام را با صفحات سفید سهیم شوم. برای نمونه، نمی‌توانم به شما کوچکترین چیزی در مورد نحوه زندگی‌ام بگویم.

به پسران هم نمی‌توانید بگوئید؟

ن.: اوایل این ماجرا، از او پرسیدم: «فکر می‌کنی من کجا زندگی می‌کنم؟» جواب داد: «در میان ابرها». برای تمام دوستانم و تمام کسانی که مرا دوست دارند، هاله‌ای از من در برگرفته. اما نه برای خودم. جاهائی که زندگی می‌کنم کاملاً مشخص هستند. دکورها عوض می‌شوند. بعضی جاها راحت‌ترند. خودم را وفق می‌دهم ولی نمی‌توانم در مورد زندگی روزانه‌ام به شما چیزی بگویم. چیز عجیبی‌ست. اگر از دوستانم سؤال کنید خواهند گفت که من خیلی پرحرف بودم. شاید زیاده از حد. هرگز نمی‌توانستم سری را نگه‌دارم. حالا اما در این زمینه به نابه‌ای تبدیل شده‌ام. حالا این‌ها سنگ شده‌ام.

انگلستان بار دیگر پشتیبانی‌اش را از شما مورد تأکید قرار داده. فرانسه تا به امروز هیچ موضع رسمی در مورد شما نگرفته. این را چگونه توضیح می‌دهید؟

نمی‌فهمم و این مرا عمیقاً متأثر می‌کند. سالهای اخیر وقت آنرا داشته‌ام که در مورد حقوق بشر و حق آزادی بیان مطالعه کنم. اکثر این ایده‌ها در فرانسه پا به عرصه وجود گذاشته است. بدون توجه به فرانسه و عصر روشنگری غیرممکن است که بشود درباره مفهوم مدرن آزادی صحبت کرد. طبقاً در شرایطی نظیر شرایطی که من دارم، به سمت چنین کشوری می‌توان رو کرد.

چند بار اجازه ورود به فرانسه را درخواست کرده‌اید؟

به کرات. چندین بار خواستم که اجازه دهند به دلایل شخصی مسافرتی داشته باشم. سه بار درخواستم به دلایلی واهی رد شد. تازه چطور می‌توانند دلایلی راخی‌کننده‌ای بیاورند؟ این غیرقانونی است. من شهروند اروپا هستم. چطور فرانسه می‌تواند به من اجازه ورود ندهد؟ با این حال این چیز نیست که اتفاق افتاده. به وضوح گفته‌اند که هیچ‌کاری برای کمک به من نخواهند کرد.

آیا دلایلی که فرانسه یا هر دولت دیگری را مجبور می‌کند که این‌گونه رفتار کنند برای شما قابل فهم است؟

فکر می‌کنم که این دلایل عمدتاً اقتصادی هستند. همانطور که گفته

- قطعاً. ولی می‌شود روی یک دولت معین فشار آورد. ضمناً فکر می‌کنم وقتی در مکان مناسب با فرد مناسب طرف باشیم متوجه می‌شویم که او خیلی هم بدبین نیست. حتی وقتی با او صحبت از حقوق بشر می‌شود، عکس‌العملی شایسته دارد.

- شما از حقوق بشر و آزادی بیان صحبت می‌کنید. این‌ها ارزش‌هایی کاملاً غربی‌اند. در حالیکه فرهنگ، مذهب و ریشه‌های شما شرقی است. - اول اینکه من مطمئن نیستم که آزادی تیول غرب باشد. این واقعاً یک ارزش جهانی است. علاوه بر این، همانطور که این مفهوم در تمام نوشته‌های من نهفته است، همیشه مخالف جدائی جغرافیائی فرهنگ‌ها بودم. من در بیستی بزرگ شدم. مادرشهری که فرهنگش آمیزه‌ای از فرهنگ‌های جهان است، هندو، مسلمان، مسیحی، غربی، شرقی؛ یک فرهنگ کاملاً مخلوط. به بیان دیگر سنت‌های جهان مدرن همه پیوندی‌اند. من معتقدم که این مسئله بیک اندازه در مورد غرب و شرق صادق است. همه ما زاینده سنت‌های درهم آمیخته هستیم، همه ما دورگه‌ایم. ایده‌ای که امروز از همه خطرناک‌تر است ایده "خلوص" است. به محض اینکه کسی از سنت یا فرهنگ خالص یا بدتر، از نژاد خالص صحبت می‌کند، چه اتفاقی می‌افتد: اوشوتس.

- و امروز بوسنی. - کاملاً. فکر اصالت نژادی و یا قومی، فکر تصفیه ضروری، خطرناک‌ترین مفاهیم دنیا همین‌هاست. من عمیقاً طرفدار "ناخالصی" و آمیختگی هستم. آرزوی من برای دنیای آینده این است.

- در میان این همه آشوب و بی‌نظمی نشانه‌های امیدوارکننده‌ای هم وجود دارد: جامعه بین‌المللی روشهای جدیدی را بکار می‌گیرد و در درگیریهای ناحیه‌ای دخالت می‌کند.

- این چیز بسیار مشکل و در ضمن بسیار مبهمی است. مثلاً در بوسنی، جایی که یک فاجعه واقعی جریان دارد... نظر من از سالها پیش این بوده که اسلام هم، مثل تمام مذاهب دیگر به عرف تبدیل شده. امروز باید ممکن باشد که یک مسلمان عرفی [یا لائیک] بود. همانطور که می‌توان یهودی عرفی [یا لائیک] بود. مسلمانان بوسنی بیش از همه در دنیا، به این مسئله دست یافته‌اند. اما چون مسلمان هستند چنان با آنان رفتار می‌شود که گویی خمینی‌های کوچک‌اند. اروپا نمی‌خواهد از آنها دفاع کند، برای اینکه آنها به "امپراطوری بدی" تعلق دارند.

- به‌رحال اروپا از اینکه از آنها همینطوری حمایت کند خودداری کرده. - و در این حالت متمصبین مذهبی و بنیادگرایان دنیا به کمک آنها خواهند شتافت. در حالیکه کسانی که به آنها نزدیکی فرهنگی بیشتری دارند، هیچکاری نمی‌کنند. پانزده سال دیگر یک خمینی دم دروازه اروپا خواهیم داشت. و آنوقت ما از خود ستوال می‌کنیم چطور چنین اتفاقی افتاد!

- زندگی فعلی شما دست‌کم، مابه ازائی هم دارد؟ - معلوم است. چنین ماجرائی بالطبع زندگی را زیر و رو می‌کند و شخص را تغییر می‌دهد. آدمی که این رنج را تحمل کند، دیگر آدم سابق نیست. مسئله این نیست که بهتر می‌شود یا نه. من دچار چنان خسرانهائی شده‌ام که بی‌شک هنوز تمام آنها نفهمیده‌ام. خواهیم دید که این چه اثری روی کارم خواهد داشت. اما من چنین تجربه‌ای را برای بهتر شدن توصیه نمی‌کنم.

- آیا نوشتن برایتان التیام‌بخش است؟ - می‌نویسم. کاری که همیشه کرده‌ام. این حرفه من است. وقتی روزمره این کار را به انجام می‌رسانم احساس می‌کنم که کاری که می‌کنم منطقی است. این راهی است برای اینکه در زندگی‌ام تعادلی باشد. به این ترتیب می‌توانم با دیوانگی‌ای که مرا فرا گرفته مقابله کنم. خوشبختم از اینکه نویسنده‌ای از این دستم. در تنهائی هم می‌توانم بنویسم. اگر نمایشنامه‌نویس بودم مشکل‌تر می‌توانستم کیفیت کارم را حفظ کنم. یک رمان‌نویس اما می‌تواند تنها باشد.

- یکی از رمان‌هایتان، "کشورهای خیالی"، در فرانسه در دست چاپ است. ناشران، کریستیان بورژوا، مترجمان، تمام پیش‌بینی‌های لازم را برای این

کار کرده‌اند. دلشان می‌خواهد که مقدمه‌ای خطاب به خوانندگان فرانسویان بنویسید؟

- نه. همین که خوانندگانی دارم، برایم کفایت می‌کند. در مورد آیات شیطانی چیزی که از همه ناراحت‌کننده‌تر است این است که همه روی این کتاب نظر دارند، در حالیکه شمار بسیار کمی وقت گذاشته‌اند و کتاب را خوانده‌اند. این کتاب یک اثر اسطوره‌ای است که بالای سرها شناور است و هر کسی فکر می‌کند که وجود دارد... اما این یک کتاب واقعی هم هست. مردم باید زحمت این را به خود بدهند که آنرا کشف کنند. دست‌کم برای اینکه من بتوانم در چشم مردم یک نویسنده باشم و نه فقط یک مفهوم. در انگلستان، ازتودکس‌ترین مسلمانان می‌گویند وقت آن است که فراموش کنیم، ببخشیم و به آینده بنگریم. تعداد زیادی روشنفکر مسلمان در جهان جرئت کرده‌اند که از آیات شیطانی و نویسنده‌اش دفاع کنند. تعداد زیادی نظراتشان را بیان کرده‌اند. برای مثال روشنفکران ایرانی مقیم فرانسه با شجاعت زیادی حرف زده‌اند. اگر مرا بکشند، به یقین برای من ناخوشایند خواهد بود، اما این برای دیگران نیز یک شکست است. تعداد زیادی از ایرانیانی که جرئت کرده و از من حمایت کرده‌اند آگازشان در ایران ممنوع شده است. به مرگ تهدید شده‌اند. با این همه به دفاع از من ادامه می‌دهند. این یعنی شجاعت. از من دولت انگلستان محافظت می‌کند. آنها اما هیچ محافظت دولتی ندارند. واقعاً که شجاعند. مدت چهار سال است که شما در عین اینکه در این دنیا زندگی می‌کنید در خارج آن هستید. نگاهتان به دنیا عوض شده. تنهائی بر تیزی آن افزوده. چه وقایعی در این سالهای اخیر شما را بیش از همه تحت تاثیر قرار داده است؟

- گمان کنم که پایان کمونیسم باعث چیزی شده که من بر آن عنوان کهنه مرحله جدید دیالکتیک تاریخ را می‌گذارم. اگر دیگر این مارکسیسم و یا سرمایه‌داری نیست که جهان را هدایت می‌کند، دلیلش این است که درگیریهای دیگری جای آنها گرفته. دشمن‌های ناسیونالیستی و هم‌چنین ایدئولوژیک. مبارزه‌ایست از یک طرف بین "خلوص" و "ناخالصی" و از طرف دیگر، بین کسانی که معتقدند می‌توانند جهان را کاملاً توضیح دهند و کسانی که حتی این ایده را که چنین توضیحی می‌تواند ممکن باشد، رد می‌کنند. این است نبرد مرکزی زمان ما. آدم‌هایی که فکر می‌کنند حقیقت را در چنگ خود دارند بر ضد آنهایی که معتقدند که خود این ایده که می‌توان حقیقت را از آن خود داشت فی‌الفسه بد است، در جنگند. به نظر من این مبارزه‌ایست بین مذهب و عرف. تمصب مذهبی بنیادگرایان این را به ما نشان می‌دهد. آنها قصد دارند که جهان لائیک و اومانیست را در هم بریزند. آنرا تحقیر می‌کنند و این را به ما می‌گویند. فکر می‌کنند که ما هیچ چیز نداریم و آنها خودشان ارزشهای واقعی را از آن خود دارند، خدا، بهشت، جهنم... و ما؟ کواکولا، مادونا و تلویزیون! برای آنها دنیای دموکراتیک، لائیک، اومانیست و لیبرال ما، دنیائی است بدون ارزش‌ها. برای طنزنویسی چون من این غریب و حتا متناقض جلوه می‌کند؛ دیگر تنها افشاء ارزشهایی که با آن مبارزه می‌کنیم کافی نیست، فاشیسم مذهبی یا هر چیز دیگری. باید روی ارزشهایی که طرفدارش هستیم هم تاکید کنیم و با اینکه این عمیقاً بر خلاف عادت من است، باید تاکید کنیم که این ارزشها وجود دارند و هیچ ربطی هم به خدا و شیطان ندارند. اینکه ایده "خوب" و "بد" و یا اخلاق، پیش از مذاهب بوده. مذهب فقط یکی از وسیله‌هایی است که آنرا توضیح می‌دهد و غالباً وسیله‌ای سرکوب‌گرانه. این فرهنگ لائیک، دموکراتیک، اومانیست و لیبرال هم از ارزش‌های واقعی است که می‌شود از آن با همان شوری که متمصبین مذهبی دارند، دفاع کرد. البته از همان وسیله برای رسیدن به آنها استفاده نمی‌شود.

بنابراین سوال اساسی این است: آنچه که من در بالا کم و بیش توضیح دادم فرهنگ اروپائی است. اما فرهنگ اروپائی آیا به خودش باور دارد؟ اگر به خود باور ندارد، در این صورت ملاها حق دارند و ما در اشتباهیم.

سخنرانی سلمان رشدی در کنفرانس

« بگذار نور بیارد » (تجلی)

دانشگاه «ترینیتی»، دبلین، ایرلند، ۱۵ ژانویه ۱۹۹۳

Irish Times, January 16, 1993 برگرفته از:

سلمان رشدی در سخنرانی خود گفت در دورانی که به دلیل «فتوای قتل» که رهبران مذهبی در ایران، — به خاطر نگارش کتاب آیات شیطانی او صادر کردند — پنهانی زندگی می‌کرده، نقطه‌نظرات خود را در مورد آزادی بیان تغییر داده است و اینکه هیچ محدودیتی برای آزادی قایل نیست. او که شب گذشته در بخش نخستین کنفرانس سهمی درباره سانسور و آزادی بیان در دبلین صحبت می‌کرد، گفت زمانی پیش‌تر به غیرقانونی بودن زبان نژادپرستانه یا زبان تهدید به قتل در بریتانیا باور داشته است. اکنون به‌گونه دیگری می‌اندیشد. اهمیت آزادی بیان در آن است که بیان غیرمتمدن را علیه چیزهایی ممکن می‌سازد که شخص دیگری تنفرانگیز تشخیص می‌دهد. آثای رشدی حدود ۲۰ دقیقه بدون رجوع به یادداشت و با لحنی استعاری صحبت کرد. او علیه احکام تکفیر در بیان عقاید و تعیین آنچه بیان‌شدنی‌ست حد قابل می‌شود هشدار داد و آغاز عصر روشنگری را به دوران انگلیسی‌سوی بازگرداند. او گفت حمله علیه او و کتابش آیات شیطانی را نباید همچون مبارزه‌ای میان غرب آزاد و روشنگر با شرق ناشکیبا و ناآزاد تعبیر کرد. او علیه تعیین حد و حدود برای آزادی نیز هشدار داد. او گفت در

چهار سال از فتوا می‌گذرد
(بقیه از صفحه ۹)

قید و شرط از من حمایت کرده‌اند. (روشنفکران مسلمان، آدونیس (Adonis) شاعر و طاهرین جلودر رمان‌نویس، و بسیاری دیگر خواستار پایان تهدید ایران شدند. این‌ها به خاطر نگرانی آنها از وضع من نیست بلکه می‌دانند که این مبارزه خود آنها نیز هست. پیروزی در این مبارزه به معنی پیروزی در جنگ بسیار بزرگتری است. باختن در این مبارزه البته نتایج ناخوش‌آیندی برای شخص من در بر دارد، ولی شکستی است که در نبردی بسیار گسترده‌تر رخ می‌دهد.) (۲۲)

در این مبارزه اجازه نداریم شکست بخوریم، باید پیروز شویم. مطلب به همین سادگی است. خلاقه را به خاطر اینکه کتابی نوشته‌اند نمی‌کشند. مطلب به همین اندازه دردناک است.

می‌خواستم نوشته را به چاپ بسیارم که شنیدم دکتر Kalim Siddiqui، این عوام‌فریب معلوم‌الحال (یکی از مسئولین جامعه مسلمانان انگلیس) بر این عقیده است که زمان آن رسیده است که، «هر دو طرف این ماجرا ببخشند و فراموش کنند». بعد از چهار سال توهین و تحقیر و خشونت، البته بخشودنی بسیار است (۲۳). من از شاخه زیتون استقبال می‌کنم، اگرچه نامحتمل است.

باین‌وجود، تا زمانی که تهدیدهای تروریسم بین‌المللی که از سوی یک دولت پشتیبانی می‌شود، بی‌هیچ اما و اگرری رسماً لغو نشود، این بحران پایان یافتنی نیست. کاری که امروز نیازمند به آنیم این‌است که دولت انگلیس از نظر مساعد افکار عمومی جهانی، که به همت کسانی که در دهها کشور در حمایت از من بوجد آورده‌اند، استفاده کند و در رأس این مبارزه قرار گیرد که این ماجرای مفتضح پایان پذیرد.

من از دولت انگلیس به خاطر تمام کارهایی که برای من کرده است سپاسگزارم. اما خواستار کار بیشتر و مصمم‌تری هستم، تا به زودی با قدری شانس، دیگر کار زیادی برای انجام نماند.

غرب بحث‌هایی شنیده است که گویا باید برای آزادی حد گذاشت، و اینکه این یا آن گروه باید مورد حمایت قرار گیرد: کسانی که این حرف‌ها را می‌زنند هیچگاه «با محصول نهایی این حرف‌ها، که همان سانسور است، زندگی نکرده‌اند».

احکام تکفیر اشتباه است و سه تا از بزرگ‌ترین محاکمه‌های تاریخ غرب، محاکمه سقراط، گالیله و هبسی، بوده که در همه آنها حکم تکفیر داده شد. احکام تکفیر به شکار آدمیان منجر خواهد شد، آنچه در مورد خود او رخ داده است. «یکی فریاد زد «جادوگر». اگر در پایان روز یک نفر فکر کرد که کفر گفته‌ای، خوب، که حالا چی بشود؟»

او گفت اگر خدایی هست، بعید است وقت خود را صرف یک زمان کند. و اگر خدایی نیست، که دیگر مساله‌ای وجود ندارد. خدا مساله نیست، مساله مردمانی هستند که گمان می‌کنند خدا جانب آنها را گرفته است.

او گفت فتوایی که علیه‌اش اعلام شد چیز تازه‌ای نیست، که بخشی از آن چیزی است که بر نویسندگان در کشورهای اسلامی می‌گذرد. در سالی که آیات شیطانی منتشر شد، حدود ۱۰ تا ۱۱ نویسنده ایرانی به قتل رسیدند و در قبرهایی ناشناس دفن شدند. وقایعی که پیرامون آیات شیطانی جاری شد نمونه دیگری از این روند بود.

نکته تعجب‌آور این است که دلایلی که حین محاکمه نویسندگان به کار برده شده، دقیقاً همان دلایلی است که علیه سلمان رشدی و کتابش به کار گرفته شده است. «این گونه است که اندیشه را می‌کشند، با پیروی از رویه انگلیسی‌سوی. من به شنوندگان اروپایی می‌گویم «تاریخ‌تان را به یاد آرید».

سلمان رشدی افزود که سهم است به یاد آرید که روشنگری اروپایی قیاسی نه علیه دولت، که علیه کلیسا بود. اگر نویسندگان بزرگ دوران روشنگری به ندرت در زمان حیات‌شان منتشر شد. اما آنها سطح بحث‌ها را با بهره‌جویی از کفرگویی بالا بردند. *

پانویس‌ها

- (۱) بخش بزرگی از آنچه در متن فرانسه آمده، در متن انگلیسی (New York Times, 7 Feb. 1993) نیامده است. این بخش افشای سهمی از سیاست دولت انگلستان و رفتار عمومی دولت‌های غربی با سلمان رشدی است. این بخش در متن فارسی ما با اشاراتی در آغاز و پایان، ملات‌گزاری شده است.
- (۲) (برادفورد) Bradford شهری است که شاهد شدیدترین تظاهرات علیه سلمان رشدی بوده است.

- (۳) در متن انگلیسی (بخشی که میان دو ستاره قرار گرفته است) نیامده است.

- (۴) هس دوم سلمان رشدی گفته است: «دوستانان سلمان رشدی همه کار برای او کرده‌اند و دوست دارند که او را شایسته این همه فداکاری ببینند. در صورتی که چنین نیست. سلمان شجاع‌ترین فرد دنیا نیست و همه کار خواهد کرد تا جانش را بدر برد این است آن رازی که همه می‌کشند پنهانش کنند. نقل از ساندی تایمز، مجله گلوب، پاریس.
- (۵) در متن انگلیسی نیامده است.

- | | |
|------------|------------|
| (۶) همان. | (۷) همان. |
| (۸) همان. | (۹) همان. |
| (۱۰) همان. | (۱۱) همان. |
| (۱۲) همان. | |

- (۱۳) در متن انگلیسی این جمله نیامده است: «با منم می‌واجه شدم». این جمله در متن فرانسه نیامده است.

- | | |
|--|------------|
| (۱۴) این جمله در متن انگلیسی نیامده است. | |
| (۱۵) همان. | (۱۶) همان. |
| (۱۷) همان. | (۱۸) همان. |
| (۱۹) همان. | |

- (۲۰) این جمله در متن فرانسه نیامده است:

رهبر حزب کارگر سوئد دیداری طولانی با من داشت که طی آن تصدیق نمود از طرف من با سایر احزاب سوسیالیست کار کنند. من می‌دانم که مساله را با حزب کارگر انگلیس طرح کرده است و از آنها خواستند که بیش از این کنند. رهبران حزب کارگر تا امروز نه با من و نه با «ماده ۱۹» تماسی نداشته‌اند که موضع و مقاصدشان را بگویند. من از آنها می‌خواهم که هر چه زودتر این را تصریح کنند.

- (۲۱) این جملات در متن فرانسه نیامده است:

دادستان کل کشور ایران، در ماه نوامبر گفت که همه مسلمان‌ها مکلفند که مرا بکشند و به این ترتیب نادرستی ادعای ایران را که فتوا به دولت مربوط نیست را رد کرد. آیت‌الله حسن صائمی، مردی که در پشت جایزه ایستاده است گفت که گروه‌های ضریب دلاطلب به زودی گسیل می‌شوند.

- (۲۲) در متن انگلیسی نیامده است.

- (۲۳) پاسر هرفات هم فتوا را محکوم کرده است و آن را ضداسلام خوانده است.

روزشمار ماجرای پرهیاوی رُمان "آیه های شیطانی"

روزشمار ماجرای سلمان رشدی را شاید بشود به سه دوره تقسیم کرد. دوره نخست از زمانی آغاز می شود که رمان "آیه های شیطانی" انتشار می یابد و با واکنش های دم افزون نیروهای متمصب و متعجر اسلامی در لندن، هندوستان، پاکستان و... روبرو می شود. اوج این مرحله صدور فتوای خمینی و جنجال هایی است که در پی آن پدید می آید. در این دوره سلمان رشدی به دفاع از خود برمی خیزد و توضیحاتی پیرامون انگیزه و اهدافش در نگارش این رمان می دهد. ویژه گی دوره دوم، فروکش جنجال است. در این دوره سلمان رشدی در موضعی کاملاً تدافعی قرار دارد. مسئله سلمان رشدی به حاشیه رانده می شود و تحت الشعاع مسئله گروگانهای کشورهای غربی در لبنان، قرار می گیرد. به همین علت اخبار مربوط به این دوره نسبتاً کم است.

دوره سوم کمابیش از یک سال پیش، یعنی سومین سال صدور فتوا آغاز می شود. در این دوره سلمان رشدی به موضعی تهاجمی روی می آورد. وضعیت جهانی برای این حرکت مساعد است و روابط میان جمهوری اسلامی ایران با دولت های غربی رو به وخامت گذاشته است. این دوره در ماه فوریه، یعنی در آستانه چهارمین سال حکم اعدام سلمان رشدی به نقطه اوج خود می رسد.

ما روزشمار ماجرای پرهیاوی رُمان "آیه های شیطانی" را بر اساس این دوره بندی تنظیم کرده ایم. این روزشمار - که بیشتر به نقاط عطف و رویدادهای مهم اشاره دارد - با استفاده از منابع مختلف تهیه شده است: روزنامه های خارجی: لوموند، لیبراسیون، هالدترین، تایمز، گاردین و مجله های نیوزویک، تایم، اکونومیست در سه دوره: از اکتبر ۱۹۸۸ تا مارس ۱۹۸۹ و فوریه ۱۹۹۰؛ از ژوئیه ۱۹۹۱ تا نوامبر ۱۹۹۱؛ از ژانویه ۱۹۹۲ تا ۲۰ مارس ۱۹۹۲. و نیز مجله انگلیسی Article 19, XIX، شماره نوامبر ۱۹۹۱: 1,000 Days of Censorship در میان مطبوعات جمهوری اسلامی: رسالت، کیهان هوائی و سلام در ماه های بهمن ۱۳۶۷، آذر، دی، بهمن و اسفند ۱۳۷۱ و نیز مجله ۱۵ خرداد، آذر - اسفند ۱۳۷۰، شماره ۵-۶. از نشریات فارسی زبان خارج از کشور: کیهان لندن ۴ اسفند ۱۳۶۷؛ ماهنامه شورا، دی تا اسفند ۱۳۶۷ و شماره دی ۱۳۷۱؛ گاهنامه آزادی شماره ۹ تیرماه ۱۳۶۸؛ گاهنامه چشم انداز شماره ۱۰ بهار ۱۳۷۱؛ خبرنامه کانون نویسندگان ایران (در تبمید) ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۸؛ بولتن آغازی نو شماره ۲ فروردین ۱۳۶۸ و شماره ۱۹ بهمن - اسفند ۱۳۷۰. بولتن

پیش از فتوای خمینی:

• ۵ اکتبر ۱۹۸۸

سلمان رشدی نامه ای به راجیو گاندی، نخست وزیر هند فرستاد، و از جمله نوشت: «... در این بخش خیالی کتاب، من دیدگاه شخصی خودم را درباره پدیده وحی کلام و زایش یک دین بزرگ جهانی توصیف کرده ام. خب، این دیدگاه یک آدم لامذهب است که فرهنگ اسلامی در تمام عمرش البته نقش مرکزی داشته است... موضع شما درباره کتاب آیه های شیطانی در سراسر دنیا به نشانه سهمی تفسیر خواهد شد و اگر شما این ممنوعیت را تأیید کنید، می ترسم پیاندها بسیار بدی داشته باشد...»

• ۵ اکتبر ۱۹۸۸

سیدپاشا رهبر "اتحادیه سازمان های اسلامی" در انگلیس، "سازمان های اسلامی" را به نشستن اضطراری برای مخالفت با کتاب "آیه های شیطانی" فرا خواند.

• ۲۰ اکتبر ۱۹۸۸

سید پاشا نامه ای به مارگارت تاچر، نخست وزیر وقت انگلیس، نوشت و از وی خواست که سلمان رشدی را بخاطر بی حرمتی به مقدسات مسلمانان تحت پیگرد قانونی

• ۲۶ سپتامبر ۱۹۸۸ - ۲ مهر ۱۳۶۷

کتاب "آیه های شیطانی" توسط انتشارات پنگوئن - وایکینگ در لندن منتشر شد.

• ۱۰ - ۴ اکتبر ۱۹۸۸

فیض الدین احمد، عضو "بنیاد اسلامی" شهر لستر در انگلیس، از انتشار کتاب با خبر شد و فتوکی فصل مربوط به "ماهوند" را - که درباره حضرت محمد است - به سازمان های اسلامی انگلیس فرستاد. سپس به عربستان سعودی رفت و خواهان تشکیل نشست اضطراری کنفرانس سران اسلامی شد.

• ۵ اکتبر ۱۹۸۸

دوئت هند از انتشار و پخش کتاب "آیه های شیطانی" در این کشور پیشگیری کرد. در پی آن دولت های پاکستان، عربستان سعودی، بحرین، سوامالی، سودان، مالزی، قطر، ابوظبی و آفریقای جنوبی ورود کتاب را به کشورهای خود ممنوع کردند.

قرار دهد.

• ۱۱ نوامبر ۱۹۸۸

مارگارت تاچر در پاسخ به درخواست سیدپاشا نوشت: «در انگلیس هیچ زمینه حقوقی و قضائی برای دستگیری و پیگرد سلمان رشدی و منع کتاب وی وجود ندارد».

• ۵ ژانویه ۱۹۸۹

لرد سککی بالاترین مقام قضائی انگلیس در نامه ای به سیدپاشا نوشت: توهین به مقدسات مذهبی جرم جنائی به حساب می آید و وزارت کشور مسئول رسیدگی به این جرم است.

• ۱۴ ژانویه ۱۹۸۹

گروه کثیری از مسلمانان شهر بردفورد، پس از نماز جمعه در میدان بزرگ شهر جمع شدند و نسخه هایی از کتاب "آیه های شیطانی" را به آتش کشیدند.

• در همین ماهها سید عطاء الله مهاجرانی، یکی از نظریه پردازان جمهوری اسلامی و مشاور رئیس جمهور

پس از فتوای خمینی:

کتابی به نام "توطئه آیات شیطانی"، در انتشارات روزنامه اطلاعات، منتشر کرد.

در این کتاب نوشته شده که: «مسلمان رشدی با توجه به اقرار آشکارش در کتاب "لبخند یوزپلنگ" که خود را کافر خوانده است و با توجه به اهانت و استهزاء پاورهای مسلمانان از جمله اعتقاد به خداوند متعال، قرآن مجید، پیامبر اسلام، ابراهیم خلیل، اسماعیل، عیسی مسیح، جبرئیل، احکام اسلام و نیز یاران پیامبر مانند سلمان و بلال و زنان پیامبر، مرتد و سآب رسول الله است. یعنی متبکننده و دشنامگونی نسبت به پیامبر اسلام و قرآن و... است. او در خانواده‌ای مسلمان متولد شده است. اهانت‌ها و استهزاء و هتاک‌ها او از روی قصد و اختیار صورت گرفته است و... او مرتد فطری است.» و در مورد مرتد فطری می‌نویسد: «... تقریباً همگی فرق مختلف اسلامی در مورد کسی که پیامبر را متب کرده است هستند، که باید چنین کسی به قتل برسد و توبه او پذیرفته نیست.»

۱ فوریه ۱۹۸۹

وزیر کشور انگلیس، داکلاس هرد اعلام کرد که در قوانین انگلیس توهین به مقدسات مذهبی ادیان غیرمسیحی قابل پیگرد نیست.

۱۲ و ۱۳ فوریه ۱۹۸۹

تظاهرات خشونت‌آمیزی در پاکستان روی داد. ۶ نفر کشته و تعداد زیادی زخمی شدند. بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر وقت پاکستان، مخالفان بنیادگرا را که قصد بی‌ثباتی دولت را دارند، بانی این تظاهرات اعلام کرد. و در مصاحبه‌ای در همان روز گفت: «این کتاب که به مقدسات اسلامی اهانت کرده، نه وارد پاکستان شده، نه کسی آن را ترجمه کرده و نه کسی خواندن آن را تبلیغ کرده است.»

۱۲ فوریه ۱۹۸۹

در شهر کشمیر نیز تظاهرات مشابهی انجام گرفت که منجر شد به کشته‌شدن یک نفر و زخمی شدن ۶۰ نفر.

۱۴ فوریه ۱۹۸۹

سلمان رشدی در مصاحبه‌ای تلویزیونی - کانال چهار لندن - گفت: «می‌دانستم که آهوندها از این کتاب خوششان نمی‌آید. اما، من این کتاب را برای آنها ننوخته‌ام. من ماجرای پازده سال گذشته را پی گرفته‌ام و می‌دانم سلاها چه بر سر پاکستان آورده‌اند و همه این زورگونی‌ها و سرکوب‌ها را بنام اسلام انجام داده‌اند. من خود شاهد و ناظر بوده‌ام.»

۱۴ فوریه ۱۹۸۹ - ۲۵ بهمن ۱۳۶۷

خمینی فتوای قتل سلمان رشدی را صادر کرد:

عضو "سازمان اسلامی" منع خواهد کرد.

۱۷ فوریه ۱۹۸۹

دولت‌های آلمان، هلند، اسپانیا و... فتوای قتل سلمان رشدی را محکوم کردند و به خاطر چنین تهدیدی به جمهوری اسلامی هشدار دادند.

۱۷ فوریه ۱۹۸۹

کانون نویسندگان آمریکا، "انجمن قلم" در نامه‌ای به بوش، از وی خواستند که آشکارا تهدیدهای ایران را علیه سلمان رشدی و ناشران کتاب وی محکوم کند.

۱۷ فوریه ۱۹۸۹

۲۴ نویسنده معروف آلمانی از دولت این کشور خواستند که از سلمان رشدی حمایت کند. و در تلگرافی به نخست‌وزیر آلمان خمینی را مسئول اعدام هزاران نفر در ایران خواندند.

۱۷ فوریه ۱۹۸۹ (۲۸ بهمن ۱۳۶۷)

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)، در اطلاعیه‌ای مطبوعاتی به زبان انگلیسی و فرانسه همبستگی خود را با سلمان رشدی، اعلام کرد. در این اطلاعیه که به زبان فارسی عنوان "شکست این قلم‌ها را" دارد، آمده است: «این فرمانی است که خمینی ده سال پیش، برای بسیج دشمنان آزادی و درهم کوبیدن آزادی قلم صادر کرد» و «فرمان قتل این نویسنده، همان داستان کهن "شکستن قلم" است و بر دار کردن اهل قلم.»

۱۷ فوریه ۱۹۸۹

خانم‌های در خطبه نماز جمعه تهران گفت: «اگر سلمان رشدی پوزش بطلید ممکن است مجازات او لغو شود» و در همین خطبه تظاهرات در برابر سفارتخانه‌ها را به زبان جمهوری اسلامی دانست.

۱۸ فوریه ۱۹۸۹

سلمان رشدی در اطلاعیه‌ای رسمی اعلام کرد که: «من لا آزردگی و پرهیزی که در اثر انتشار این کتاب متوجه پیروان صدیق اسلام شده است، عمیقاً متأسف هستم»

۱۸ فوریه ۱۹۸۹

حزب‌الله لبنان در اطلاعیه‌ای فتوای خمینی را حکم شرعی و عادلانه‌ای در برابر اهانت علیه مقدسات اسلام دانست.

۱۸ فوریه ۱۹۸۹

۱۱۰ نویسنده فرانسوی در بیانیه‌ای فتوای قتل سلمان رشدی را محکوم کردند.

۱۹ فوریه ۱۹۸۹

خمینی در اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «اگر نویسنده کتاب آیات شیطانی توبه کند و زاهد زمان هم گردد بر هر مسلمان واجب است با جان و دل تمامی هم خود را بکار گیرد تا او را به درک واصل گرداند.»

۱۹ فوریه ۱۹۸۹

صدتن از روشنفکران ایرانی، عرب و فرانسوی در میدان تروکادروی پاریس تظاهراتی بر پا کردند و فتوای خمینی را "عملی تروریستی" خواندند.

۱۵ فوریه ۱۹۸۹ - ۲۶ بهمن ۱۳۶۷

"حزب‌اللهی"ها در برابر سفارت انگلیس در تهران تظاهرات برپا کردند و شیشه‌های ساختمان سفارت را با پرتاب سنگ شکستند.

حسن صناعمی، سرپرست "بنیاد ۱۵ خرداد"، برای کشتن رشدی جایزه یک میلیون دلاری تعیین کرد.

۱۵ فوریه ۱۹۸۹

خانم‌های در مصاحبه با رادیو گفت: «از لحاظ فقهی آن کسی که یک چنین غلطی را می‌کند بلاشک سیدوالم است و واجب است که او را در روی زمین از بین ببرند»

۱۵ فوریه ۱۹۸۹ (۲۶ بهمن ۱۳۶۷)

رژیم جمهوری اسلامی این روز را "در اعتراض به توطئه جدید شیطان بزرگ مبنی بر انتشار کتاب زهرآگین و توهین‌آمیز در مورد اسلام و قرآن و پیامبر در سراسر کشور عزای عمومی اعلام کرد».

۱۶ فوریه ۱۹۸۹

پارلمان اروپا در نشست خود در استراسبورگ قطعنامه‌ای تصویب کرد و از ۱۲ کشور جامعه اروپا خواست تا در برابر تهدید جمهوری اسلامی ایستادگی کنند و اگر تهدید ایران به اجرا درآید مجازاتهای سهمی در رابطه با منافع رژیم اتخاذ می‌شود و برای کشاندن جنایتکاران در برابر عدالت از زور استفاده خواهد شد»

۱۶ فوریه ۱۹۸۹

وزارت خارجه آمریکا فتوای قتل سلمان رشدی را تهدیدی کاملاً غیرمسئولانه و مغایر معیارهای اساسی حرف بین‌المللی، خواند.

۱۶ فوریه ۱۹۸۹

جفری هارو، وزیر خارجه انگلیس اعلام کرد که فتوای خمینی «داخلت در امور یک کشور خارجی است. ما در این رابطه بسیار نگران هستیم و باید ببینیم پشت این حرف خمینی چه چیز خوابیده است.»

۱۶ فوریه ۱۹۸۹

سلمان رشدی سفرش را به آمریکا لغو کرد و زیر مراقبت پلیس ضدتروریست انگلیس قرار گرفت.

۱۷ فوریه ۱۹۸۹

"سازمان کشورهای اسلامی" به انتشارات پنگوئن اخطار کرد که اگر به پخش و نشر کتاب "آیه‌های شیطانی" ادامه دهد، فروش تمام کتاب‌های این شرکت را در ۲۵ کشور

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم، مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر اسلام و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند سریعاً آنها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هرکسی در این راه کشته شود شهید است انشالله. ضمناً اگر کسی دست‌رسمی به مؤلف دارد ولی قدرت اعدام آن را ندارد او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته
روح‌الله الموسوی خمینی

● ۱۹ فوریه ۱۹۸۹

چندین نویسنده و روشنفکر عرب از جمله محمد حریبی نویسنده مشهور الجزایری و نیز چند روشنفکر و نویسنده ایرانی اعلامیه‌ای در پاریس منتشر و اعلان کردند که: هر ضد تمصب‌گرایی و نابردباری، ما همه سلمان رشدی هستیم.

● ۱۹ فوریه ۱۹۸۹

جلال گنجی‌ای نماینده‌ی جمعیت دفاع از دیکراسی و استقلال ایران و عضو روحانی شورای ملی مقاومت در یک کنفرانس مطبوعاتی در لندن شرکت کرد. و در این کنفرانس از جمله گفت: «خمینی یک سیاستمدار مرتجع است که با سوءاستفاده از نام اسلام به قدرت رسیده است. خمینی کلاً از جرگه‌ی مسلمین خارج است... باید در مقابل او ایستاد و وی را محکوم کرد. این تنها راه مقابله با تجاوزگری خمینی است»

● ۲۰ فوریه ۱۹۸۹

وزاری خارجه کشورهای عضو جامعه اروپا توافق کردند که در اعتراض به فرمان قتل نویسنده بریتانیایی، سفیران خود را برای مشورت از ایران فرا بخوانند. در همین روز آلمان غربی در اعتراض به فتوای خمینی موافقتنامه فرهنگی آلمان با ایران را لغو کرد.

● ۲۰ فوریه ۱۹۸۹

رابرت گراهام، عضو آکادمی نویسندگان کاتولیک واپیکان اعلان کرد: «آیه‌های شیطانی بی‌شک توهین به یک مذهب است و آیت‌الله خمینی حق دارد به آن اعتراض کند»

● ۲۰ فوریه ۱۹۸۹

نایب رئیس مجلس اهلاى اسلامى شیمیان لبنان گفت: «فتوای امام خمینی نه تنها از احکام مذهب شیعه سرچشمه گرفته، بلکه این حکم در کلیه مذاهب اسلامی موجود و یک حکم عادلانه است.»

● ۲۱ فوریه ۱۹۸۹

وزارت خارجه ایران اعلام کرد: «در اعتراض به تصمیم اخیر کشورهای جامعه اقتصادی اروپا، کلیه سفیران و روسای نمایندگانی ایران در این کشورها به تهران فراخوانده شدند.»

● ۲۱ فوریه ۱۹۸۹

دبیرکل سازمان ملل متحد از جمهوری اسلامی خواست تا تهدید علیه جان و حقوق انسانی سلمان رشدی را کنار بگذارد.

● ۲۱ فوریه ۱۹۸۹

دولت انگلیس کلیه افراد سفارت خود را از ایران فراخواند.

● ۲۱ فوریه ۱۹۸۹

انجمن بین‌المللی ناشران از دولتها خواست تا فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی را محکوم کنند.

● ۲۱ فوریه ۱۹۸۹

دولت اسپانیا تصمیم گرفت رئیس دفتر خبرگزاری ایران در این کشور را که برای کشتن سلمان رشدی ابراز آناگهی کرده بود از اسپانیا بیرون کند.

● ۲۱ فوریه ۱۹۸۹

۲۱ نویسنده و هنرمند نیکاراگوئه‌ی فتوای قتل سلمان رشدی را محکوم کردند.

● ۲۱ فوریه ۱۹۸۹

انور صدر دبیرکل شورای جامعه مسلمانان "ببینی"، مسلمانان هند را به راهپیمایی علیه حمایت انگلیس از سلمان رشدی دعوت کرد.

● ۲۲ فوریه ۱۹۸۹

کنفرانس روحانیون مسلمان در عربستان سعودی از فتوای قتل سلمان رشدی حمایت کرد.

● ۲۲ فوریه ۱۹۸۹ (اول اسفند ۱۳۶۷)

خانه‌ای در یک کنفرانس مطبوعاتی در بلگراد گفت: **مساله رشدی راه حلی ندارد، تیری که به سوی او رها شده در حرکت است**

● ۲۲ فوریه ۱۹۸۹

کتاب "آیه‌های شیطانی" در آمریکا منتشر شد و اتحادیه ناشران، کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌های آمریکائی اعلامیه‌ای در روزنامه نیویورک تایمز منتشر کردند: «امروز روز انتشار کتاب "آیه‌های شیطانی" سلمان رشدی است: مردمان

آزاد کتاب می‌نویسند، مردمان آزاد کتاب منتشر می‌کنند، مردمان آزاد کتاب می‌فروشند، مردمان آزاد کتاب می‌خرند، مردمان آزاد کتاب می‌خوانند. ما با روح تمسید به آزادی بیان در آمریکا، به اطلاع عموم می‌رسانیم که این کتاب در کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌های سراسر کشور در دسترس خوانندگان خواهد بود.»

در همین روز رئیس جمهور آمریکا، جرج بوش اعلان کرد که تهدید مرگ رشدی تهدیدی علیه منافع آمریکا است.

● ۲۲ فوریه ۱۹۸۹

وزیر خارجه آلمان در نامه‌ای به ولایتی خواستار "لغو حکم قتل سلمان رشدی" شد.

● ۲۲ فوریه ۱۹۸۹

فرانسوا میتران، رئیس جمهور فرانسه در نشست کابینه دولتی گفت: «تجبرگرایی و اعمال خشونت، آزادی فکر و حق آزادی بیان را به خطر می‌اندازد و خود شرّ مطلق است»

● ۲۴ فوریه ۱۹۸۹

۸۲ نماینده کنگره آمریکا در قطعنامه‌ای فتوای خمینی را محکوم کردند.

● ۲۴ فوریه ۱۹۸۹

هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد، در بیانیه‌ای اعلام کرد: «کتاب کفرآمیز آیات شیطانی توطئه‌ای علیه اسلام و جلوگیری از نقش فزاینده اسلام در جوامع بشری است»

● ۲۴ فوریه ۱۹۸۹

نویسندگان آلمان شرقی در انجمن جهانی قلم، فتوای قتل سلمان رشدی را "زشت و ناروا" دانستند و آنرا محکوم کردند.

● ۲۴ فوریه ۱۹۸۹

روزنامه‌ها و مجله‌های فرانسوی لیبراسیون، نول ابسرواتور، لومان دو جودی همزمان یک فصل از کتاب "آیه‌های شیطانی" را در نشریه‌شان چاپ کردند.

● ۲۴ فوریه ۱۹۸۹

رئیس کمیته انتشاراتی دولت شوروی انتشار کتاب "آیه‌های شیطانی" را در شوروی ممنوع اعلان کرد.

● ۲۴ فوریه ۱۹۸۹

رهبر مسلمانان هند، سیدعبدالله بخاری، از فتوای خمینی پشتیبانی کرد.

در همین روز در ببنی تظاهراتی علیه سلمان رشدی برپا شد و ۱۲ مسلمان توسط پلیس کشته شدند.

● ۲۴ فوریه ۱۹۸۹

در آفریقای جنوبی، "جنبش جوانان مسلمان" در عین محکوم کردن کتاب "آیه‌های شیطانی"، فتوای قتل نویسنده آن را اسی غیرضروری اعلام کردند.

در همین روز ۴۳۰ نویسنده، ناشر و روزنامه‌نگار آفریقای جنوبی بیانیه‌ای به حمایت از سلمان رشدی صادر کردند.

● ۲۴ فوریه ۱۹۸۹

وزیر خارجه عراق، در عین محکوم کردن فتوای قتل سلمان رشدی، کتاب "آیه‌های شیطانی" را به علت کفرگویی، در عراق ممنوع اعلام کرد.

● ۲۵ فوریه ۱۹۸۹

دولت کنیا اعلام کرد از انتشار کتاب "آیه‌های شیطانی" در این کشور پیشگیری می‌شود.

● ۲۶ فوریه ۱۹۸۹

چند هزار مسلمان تظاهراتی علیه کتاب "آیه‌های شیطانی" در نیویورک برپا کردند.

● ۲۶ فوریه ۱۹۸۹

احمد عبدالله رئیس جمهور کومور از اقدام ایران در خصوص کتاب "آیه‌های شیطانی" پشتیبانی کرد.

● ۲۶ فوریه ۱۹۸۹

داستان کل اندونزی ورود کتاب "آیه‌های شیطانی" به این کشور را ممنوع کرد.

● ۲۶ فوریه ۱۹۸۹ (۷ اسفند ۱۳۶۷)

جمهوری اسلامی از کره جنوبی خواست از ورود کتاب "آیه‌های شیطانی" به این کشور پیشگیری کند.

● ۲۶ فوریه ۱۹۸۹

آژانس خبری هند (پی. تی. ای)، اعلام کرد، در تظاهرات شهر بمبئی علیه کتاب "آیه‌های شیطانی" ۲۰ نفر کشته شدند.

● ۲۶ فوریه ۱۹۸۹

مسلمانان سکتی مقیم پاریس، تظاهراتی برپا کردند و اجرای حکم اعدام سلمان رشدی را تأیید کردند.

● ۲۶ فوریه ۱۹۸۹

در لبنان علمای دره بقا اعلام کردند که همه امکانات خود را در خدمت خمینی می‌گذارند.

● ۲۷ فوریه ۱۹۸۹

سوریه تصمیم گرفت دو مؤسسه انتشاراتی وایکینگ - و پنگوئن را تحریم کند.

● ۲۷ فوریه ۱۹۸۹

دولت‌های اندونزی، اردن، مالزی انتشار کتاب "آیه‌های شیطانی" را در کشورهایشان ممنوع کردند.

● ۲۸ فوریه ۱۹۸۹

"مجلس شورای اسلامی" طرح قطع رولپت سیاسی دیپلماتیک با دولت انگلیس را به تصویب رساند: «از زمان تصویب این طرح به مدت یکپفته در صورت عدم مخالفت انگلیس با کتاب ضداسلامی آیه‌های شیطانی و عدم اصلاح مواضع غیراصولی خود در مقابل جهان اسلام»

● ۲۸ فوریه ۱۹۸۹

دولت زامبیا انتشار کتاب "آیه‌های شیطانی" را در این کشور ممنوع اعلان کرد.

● ۲۸ فوریه ۱۹۸۹

کمیسیون سیاسی شورای اروپا با محکوم کردن فتوای قتل سلمان رشدی، از دولت‌های عضو این شورا خواست تا «در برابر هر نوع تهدیدی علیه اتباع خود و تضمین آزادی اخبار و تفکر به عنوان بنیان زندگی دموکراتیک، اقدامی قاطع انجام دهند».

● ۲۸ فوریه ۱۹۸۹

دفتر هفته‌نامه Riverdale Press در نیویورک با یک بمب آتش‌زا به آتش کشیده شد و خسارات شدیدی به بار آورد. این هفته‌نامه در سرمقاله‌ای از کتاب‌فروشی‌هایی که از فروش کتاب آیه‌های شیطانی خودداری می‌کردند، انتقاد کرده بود.

● ۳۰ فوریه ۱۹۸۹

مرکز فرهنگ اسلامی وزارت امور دینی الجزایر، سمیناری با عنوان "محکومیت توطئه انگلیس علیه اسلام" برگزار کرد. در پایان سمینار اعلام شد که هر کسی کتاب آیه‌های شیطانی را مورد تأیید قرار دهد در حکم کافر است و اسلام از او بری است.

● اول مارس ۱۹۸۹

دولت تانزانیا توزیع کتاب آیه‌های شیطانی را در این کشور ممنوع اعلان کرد.

● اول مارس ۱۹۸۹

۱۵۰۰ نویسنده، روزنامه‌نگار، ناشر، مترجم و... نیروی در اعتراض به فتوای قتل سلمان رشدی، یک فراخوان جهانی منتشر کردند.

● اول مارس ۱۹۸۹

خواننده فرانسوی Veronique Sanson، که تهدید به مرگ شده بود، به ناگزیر ترانه "الله‌اش را در شب برگزاری کنسرت آوازخوانی‌اش در موزیک هال پاریس، از مجموعه ترانه‌هایش حذف کرد.

● اول مارس ۱۹۸۹

دولت‌های لیبی و بروندی کتاب "آیه‌های شیطانی" را تحریم کردند.

● اول مارس ۱۹۸۹

رئیس جمهور آمریکا، جرج بوش، آتش زدن دو کتابفروشی در ایالت کالیفرنیا و حمله به چاپخانه‌ای در شهر نیویورک را شدیداً محکوم کرد و هشدار داد که: «هر اقدام خشونت‌جویی از جانب هرکسی علیه نویسنده، ناشر و توزیع‌کننده کتاب آیه‌های شیطانی با حداکثر مجازات قانونی روبرو خواهد بود».

● ۲ مارس ۱۹۸۹

بیش از هزار نویسنده، ناشر و روزنامه‌نگار کشورهای مختلف، و از جمله چند تن از برندگان جایزه نوبل، یک کمیته بین‌المللی در حمایت از سلمان رشدی تشکیل دادند و بیانیه‌ای صادر کردند که در ۶۲ روزنامه و مجله معروف سراسر جهان به چاپ رسید.

● ۳ مارس ۱۹۸۹

هزاران مسلمان در داکا و بنگلادش در اعتراض به کتاب "آیه‌های شیطانی" تظاهراتی برپا کردند. با تیراندازی پلیس ۱۰۰ نفر از تظاهرکنندگان زخمی شدند. در همین روز در شهر استانبول ترکیه نیز تظاهراتی از جانب بنیادگراها در اعتراض به این کتاب برپا شد.

● ۳ مارس ۱۹۸۹

کتاب‌فروشی "موندادوری" در شهر برادور ایتالیا بخاطر توزیع کتاب "آیه‌های شیطانی" به آتش کشیده شد.

● ۵ مارس ۱۹۸۹

بی‌نظیر بوتو، اعلان کرد: «این کتاب به مسلمانان توهین کرده است و ما نیز ممنوع‌کردن آن را جایز دانسته‌ایم». ورود سلمان رشدی به این کشور نیز رسماً ممنوع شد.

● ۵ مارس ۱۹۸۹

جبهه خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی عمومی به رهبری احمد جبریل) در دمشق تصمیم خود را مبنی بر اعدام سلمان رشدی اعلام کرد.

● ۵ مارس ۱۹۸۹

مسلمانان مکتبی در استرالیا تظاهراتی در تحریم کتاب "آیه‌های شیطانی" بر پا کردند.

● ۶ مارس ۱۹۸۹

دولت تایلند ورود کتاب "آیه‌های شیطانی" را به این کشور ندغن کرد.

● ۷ مارس ۱۹۸۹

خاخام اعظم اسرائیل اعلان کرد که دولت یهود باید کتاب "آیه‌های شیطانی" را تحریم کند، اما از فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی انتقاد کرد.

● ۷ مارس ۱۹۸۹

بیش از ۹۰۰ تن از دانشمندان مرکز تحقیقات هسته‌ای اروپا در نامه‌ای به دبیرکل ملل متحد اعلام کردند: «خشونت افسارگسیخته و کور خمینی برای مردم متمدن تحمل‌ناپذیر است».

● ۸ مارس ۱۹۸۹

روزنامه اخبار مسکو، دادخواستی به اعضای گروهی از نویسندگان و روشنفکران شوروی و از جمله آندره ساخاروف چاپ کرد که در آن از خمینی خواسته شده بود که سلمان رشدی را ببخشد.

● ۸ مارس ۱۹۸۹

"سازمان عدالت انقلابی" - که دو آمریکائی را در لبنان گروگان داشتند - آسادی خود را برای اعدام سلمان رشدی اعلام کردند.

● ۹ مارس ۱۹۸۹

دولت کویت رسماً کتاب "آیه‌های شیطانی" را محکوم کرد و خواستار تحریم انتشارات پنگوئن شد.

● ۱۰ مارس ۱۹۸۹

هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه تهران اعلام کرد: «ما کتاب "آیه‌های شیطانی" در سراسر جهان گردآوری و سوزانده نشود راه صلح بین مسلمانان جهان و حامیان این کتاب وجود نخواهد داشت».

● ۱۲ مارس ۱۹۸۹

محتشمی در مصاحبه‌ای با روزنامه کیهان نقل می‌کند که خمینی به او گفته: «اگر من جوان بودم و توانایی داشتم، خود حرکت می‌کردم و می‌رفتم این حکم الهی را اجرا می‌کردم و اگر امروز این شخص را در این جا می‌دیدم با همین وضعیت جسمی او را می‌کشتم».

● ۱۲ مارس ۱۹۸۹

نیگوزالی، عضو شورای رهبری و رئیس کمیسیون سیاست خارجی پارلمان بلغارستان در دیدار با خلغالی گفت: «من به شما اطمینان می‌دهم از این کتاب "آیه‌های شیطانی" حتی یک نسخه هم در بلغارستان نداریم و در آینده هم نخواهیم داشت».

● ۱۳ مارس ۱۹۸۹

بیش از ۱۹۰ نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در نامه‌ای از برگزارکنندگان هجدهمین اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی در ریاض خواستند موضوع کتاب "آیه‌های شیطانی" و مولف آن را در دستور کار این اجلاس قرار دهند.

● ۱۳ مارس ۱۹۸۹

دولت‌های تانزانیا و اندونزی کتاب "آیه‌های شیطانی" را تحریم کردند.

● ۱۴ مارس ۱۹۸۹

۶۰ ناشر آلمانی، ایتالیائی و سوئیسی، شرکت سهامی برای انتشار کتاب "آیه‌های شیطانی" تشکیل دادند.

● ۱۴ مارس ۱۹۸۹

۶۶ هنرمند فرانسوی با امضاء بیانیه‌ای اظهار داشتند که «هیچ مذهب، هیچ عقیده فلسفی و هیچ مصلحتی نمی‌تواند کوچکترین تجاوز به حریم آزادی بیان را توجیه نماید».

● ۱۵ مارس ۱۹۸۹

بیش از ۱۵۰۰ نویسنده از سراسر دنیا در نامه‌ای با امضاء از شورای امنیت سازمان ملل خواستند تمهید خود را ب

آزادی بیان نشان دهد و از سلمان رشدی حفاظت کند. این نویسندگان ۳۶ ساعت در برابر مقر سازمان ملل متحصن شدند.

● ۱۶ مارس ۱۹۸۹

وزیران خارجه سازمان کنفرانس اسلامی در ریاض با انتشار اعلامیه‌ای اعلام کردند: «کشورهای اسلامی کتاب کفرآمیز "آیه‌های شیطانی" را محکوم کرده و نویسنده‌اش را سرتد میدانند. کنفرانس از تمام اعضای خود می‌خواهد که این کتاب را ممنوع کرده، از ورود نویسنده آن به کشورهای اسلامی پیشگیری کنند و از ناشران آن بخواهند که پخش کتاب را متوقف کنند».

● ۱۸ مارس ۱۹۸۹ (۲۷ اسفند ۱۳۶۷)

دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی گفت: تصمیم وزیران خارجه عضو سازمان هیچ ابهامی ندارد. آنها قطعنامه‌ای را به تصویب رساندند و سلمان رشدی را سرتد خواندند و مجازات سرتد اعدام است».

● ۲۱ مارس ۱۹۸۹

شورای جامعه اروپا تصمیم گرفت که هریک از کشورهای عضو این جامعه اگر بخواهند، اجازه دارند سفرای خود را دوباره به ایران بفرستند.

● ۲۶ مارس ۱۹۸۹

دکتر کلیم صدیقی، مدیر "بنیاد اسلامی" لندن در برنامه کانال ۲ بی‌بی‌سی، از فتوای خمینی علیه سلمان رشدی حمایت کرد.

● ۲۹ مارس ۱۹۸۹

رهبر مسلمانان بلژیک، عبدالله اهدال اهل عربستان سعودی و نماینده‌اش سلیم بحری اهل تونس، با گلوله به قتل رسیدند. عبدالله اهدال در یک برنامه تلویزیونی در بلژیک گفته بود که فتوای خمینی علیه سلمان رشدی انکار عمومی مردم ایران را در نظر دارد، اما در اروپا آزادی بیان وجود دارد.

● ۶ آوریل ۱۹۸۹

کمیته آزادی بیان استرالیا، تصمیم شورای ایالت جنوب را نسبت به جمع‌آوری کتاب "آیه‌های شیطانی" از کتابخانه‌های این شورا، محکوم میکند و این اقدام را اقدامی مشابه اقدام خمینی می‌خواند.

● ۹ آوریل ۱۹۸۹

کتابفروشی پنگوئن کولت در لندن به آتش کشیده شد.

● ۱۲ آوریل ۱۹۸۹

یک سمینار درباره سلمان رشدی و آزادی بیان در دانشگاه New South Wales برگزار شد.

● ۱۲ آوریل ۱۹۸۹

دو کتابفروشی در نروژ به آتش کشیده شدند.

● ۱۹ آوریل ۱۹۸۹

در تاتار سلطنتی لندن، نمایشنامه "شب‌های ایران" توسط طارق‌حلی و هارود برنتون برگزار شد. نام اصلی این نمایشنامه "شب‌های ایران" بود که به درخواست مدیریت تاتار به "شب‌های ایران" تغییر داده شد.

● ۲۴ آوریل ۱۹۸۹

"جمعیت حقوق بشر عرب" در پاریس، بیانیه‌ای منتشر کرد. در قسمتی از این بیانیه گفته شده: «ما از همه کسانی که به تمدن اسلامی حربه علاقمندند می‌خواهیم که این فتوای قتل را - که هر مسلمانی را همچون قاتل بالقوه‌ای معرفی میکند - با قاطعیت محکوم کنند و...» این بیانیه از جانب شماری از نویسندگان، شعرا و روشنفکران عرب و از جمله نجیب محفوظ امضاء شد.

● ۳۰ آوریل ۱۹۸۹

نجیب محفوظ نویسنده برجسته مصری و برنده جایزه نوبل ۱۹۸۸، بخاطر حمایت از سلمان رشدی و تروریست نامیدن خمینی، از سوی شیخ عمر مبدل رحمان، رهبر سازمان "جهاد اسلامی" - که انور سادات را در ۱۹۸۱ به قتل رساند - محکوم به مرگ شد.

● ۲۱ مه ۱۹۸۹

کتابفروشی Abbey در سیدنی استرالیا به آتش کشیده شد و مدیر آن تهدید به مرگ شد. در پی این ماجرا چند کتابفروشی استرالیا از فروش کتاب "آیه‌های شیطانی" خودداری کردند.

● ۲۶ می ۱۹۸۹

"جمعیت همبستگی با سلمان رشدی برای حق اختلاف عقیده، ضدتبلیغ نژادی و بنیادگرایی" در یک کنفرانس مطبوعاتی در لندن اعلان موجودیت کرد: و گروهی از تبعیدیان ایرانی، فینیتست‌ها، سوسیالیست‌ها، اقلیت‌ها و نویسندگان حمایت خود را از این جمعیت اعلان کردند.

● ۳۰ مه ۱۹۸۹

فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران قطعنامه‌ای علیه فتوای قتل سلمان رشدی صادر کرد.

● ۳ ژوئن ۱۹۸۹ (۱۱ خرداد ۱۳۶۸)

آیت‌الله روح‌الله خمینی در این روز می‌میرد.

● ۴ ژوئن ۱۹۸۹

کلیم صدیقی، در انگلیس اعلان می‌کند که فتوای قتل سلمان رشدی بعد از مرگ خمینی نیز پابرجاست.

● ۱۵ ژوئن ۱۹۸۹

دولت ونزوئلا کتاب "آیه‌های شیطانی" را تحریم می‌کند.

● ۱۷ ژوئن ۱۹۸۹

شورای مساجد برادفورد در ده جا برنامه اعتراض علیه سلمان رشدی و ناشران آن برگزار می‌کند.

● ۲۲ ژوئن ۱۹۸۹

هاشمی رفسنجانی در سفرش به مسکو، اعلان میکند که فتوای قتل سلمان رشدی از سوی "جهان اسلام" حمایت می‌شود و آنچه آیت‌الله خمینی گفته حکم شریعت اسلام بوده و نه نظر شخصی»

● ۶ ژوئیه ۱۹۸۹

کتابفروشی بین‌المللی کولت در لندن به آتش کشیده می‌شود و خسارت زیادی می‌بیند.

● ۶ ژوئیه ۱۹۸۹

فنی ولدون (Fay Weldon) کتاب "گاواهای مقدس" را منتشر می‌کند.

● ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۹

ترجمه فرانسوی کتاب "آیه‌های شیطانی" - در پی ترجمه ایتالیایی - نروژی و اسپانیایی - به بازار می‌آید.

● ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۹

"کمیته بین‌المللی دفاع از سلمان رشدی" در "موسسه هنرهای معاصر" لندن کنفرانس مطبوعاتی تشکیل میدهد. "بیانیه جهانی" که دوازده هزار امضاء از ۶۷ کشور را داشت ارائه می‌دهد. پرفسور Kevin Boyle، دبیر کمیته (بعد از او Frances Sansa دبیر کمیته شد) پیامی از سوی سلمان رشدی خواند. سلمان رشدی در این پیام یادآور شده بود که بیشترین حمایت را - در نامه‌هایی که به او می‌رسند - از سوی مسلمان‌ها دریافت کرده است. و اینکه «فرآیند تفاهم با مسلمانان ادامه دارد، فرایندی که به آشتی خواهد انجامید».

● اول اوت ۱۹۸۹

انتشار کتاب "سیاست‌های آیه‌های شیطانی" از سوی جابویدخان و شعیب قورچی در افشای رفتار غربی‌ها.

● ۱۸ اوت ۱۹۸۹

انتشار ترجمه سوئدی کتاب "آیه‌های شیطانی"

● اول سپتامبر ۱۹۸۹

انتشار ترجمه آلمانی کتاب "آیه‌های شیطانی"

● ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۹

به کتابفروشی‌های پنگوئن در شهر یورک، پیتربورگ و کیلدفورد حمله میشود.

● ۲۷ اکتبر ۱۹۸۹

آیت‌الله مصباح - از یاران سابق "امام خمینی" و از مقامات مهم جمهوری اسلامی در سالهای آغازین - کتاب "آرندنگنامه، یا فلسفه تحولات در ایران" را در خارج از کشور نوشت. آیت‌الله مصباح در این کتاب - که افشاگری‌ای است نسبت به مواضع و روابط و وضعیت روحانیت حاکم بر ایران - درباره فتوای خمینی چنین می‌نویسد:

«در این فتوا ده ایراد فقهی وجود دارد... علت این همه بلوا و هو و جنجال فراخوانی سفرای ایران از کشورهای غربی و همچنین فراخوانی سفرای غربی از ایران همه و همه شهرت‌دادن باینکه خمینی از غرب رو برگردانیده و بشرق گراییده است و حال آنکه برنامه فقط همین بوده و سلمان رشدی بهانه بوده است».

● ۳۰ اکتبر ۱۹۸۹

انتشار ترجمه دانمارکی کتاب "آیه‌های شیطانی"

● ۱۶ نوامبر ۱۹۸۹

"هلال جهانی"، روزنامه انستیتیوی اسلامی نوشت: «اگر دو میلیون مسلمان ساکن بریتانیا نتوانند سلمان رشدی را بکشند، ۱۹۸ میلیون مسلمان دیگر جهان میتوانند هرگاه بخواهند و هرکجا که بتوانند او را بکشند».

● ۳۱ ژانویه ۱۹۹۰

کلیم صدیقی، دبیر بنیاد اسلامی انگلیس در دیداری با خانه‌ای بر سر ماجرای سلمان رشدی گفتگویی خصوصی می‌کند.

● ۴ فوریه ۱۹۹۰

سلمان رشدی با انتشار مقاله‌ای سکوت چندساله خود را می‌شکند. در نشریه ایندپندنت روزهای یکشنبه مقاله‌ای به نام "نیت پاک" می‌نویسد و با استدلال و منطق می‌کوشد تا ثابت کند که قصد اهانت به مقدسات اسلام را نداشته است.

● ۸ فوریه ۱۹۹۰

دولت انگلیس ۹ نفر ایرانی را که با سفارت جمهوری اسلامی رابطه داشتند به اتهام توطئه علیه جان سلمان رشدی، از این کشور بیرون میکند.

● ۹ فوریه ۱۹۹۰

خانه‌ای در نماز جمعه، اعلام کرد که «حکم امام برگشت‌ناپذیر است».

● ۱۰ فوریه ۱۹۹۰

انتشار ترجمه ژاپنی "آیه‌های شیطانی" در همین سال جلد اول ترجمه فارسی "آیه‌های شیطانی" در خارج از کشور منتشر میشود. بدون تاریخ انتشار و نام ناشر. حدود نیمی از کتاب در این جلد آمده است.

● ۱۱ فوریه ۱۹۹۰

"جمعیت اسلامی برای ترقی مدارای مذهبی" در لندن، تجدید فتوای قتل را محکوم میکند و راه حل فیصله‌دادن ماجرا را در این می‌یابد که سلمان رشدی بر روی جلد کتاب تاکید کند که رمانی است "افسانه‌ای" و "نه تاریخی".

● ۱۳ فوریه ۱۹۹۰

کنفرانس مطبوعاتی‌ای در توکیو به مناسبت ترجمه "آیه‌های شیطانی" به زبان ژاپنی برپا می‌شود. در همانجا به ناشر ایتالیایی کتاب حمله می‌شود. ضارب، یک پاکستانی به نام عدنان رشید، دستگیر می‌شود.

● ۱۴ فوریه ۱۹۹۰ (۲۵ بهمن ۱۳۶۸)

"کمیته بین‌المللی دفاع از سلمان رشدی" بیانیه نویسندگان جهان در حمایت از سلمان رشدی را دوباره منتشر می‌کند. این بار ۸ نویسنده ایرانی در تبعید نیز پای بیانیه امضاء می‌گذارند.

● ۱۵ فوریه ۱۹۹۰

کتاب "ماجرای شیطان: سلمان رشدی و خشم اسلام" از سوی Malise Ruthven منتشر میشود.

● ۱۹ فوریه ۱۹۹۰

محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی، اعلان کرد: «هر مسلمانی که امکان کشتن سلمان رشدی را داشته باشد، ولی او را نکشد، پیش خدا گناهکار است».

● ۲۷ فوریه ۱۹۹۰

جمهوری اسلامی روزنامه آلمانی اشپیکل را بخاطر "توهین به مقدسات مردم ایران" و آیت‌الله‌خانه‌ای و "خصومت با

فتوا"، تحریم می‌کند.

● ۲ مارس ۱۹۹۰

در تایلند حدود ۲۰۰ نفر در تظاهراتی علیه مترجم ژاپنی "آیه‌های شیطانی"، پیکره سلمان رشدی را می‌سوزانند.

● ۸ آوریل ۱۹۹۰

دایرة کمسیون بین‌المللی حقوقدانان بریتانیا، خواستار لغو جرم کفرگونی شد.

● ۲۸ آوریل ۱۹۹۰

سلمان رشدی در صحبتی با رادیو بی‌بی‌سی گفت در شگفت است که چرا هیچکس بخاطر «کارهایی که علیه او میشود» تحت تعقیب قرار نگرفته است.

● ۲۴ مه ۱۹۹۰

دادگاه عالی قضائی به "جبهه اسلامی بریتانیا" اعلام کرد که در انگلستان قانون دوباره کفرگونی فقط در مورد مسیحیت وجود دارد و نه مذاهب دیگر.

● ۲۸ مه ۱۹۹۰

حسین موسوی، رهبر "جهاد اسلامی" در لبنان گفت: اگر دولت بریتانیا سلمان رشدی را از انگلیس بیرون کند، برخی از گروگانهای انگلیسی آزاد خواهند شد.

● ۵ ژوئن ۱۹۹۰

اداره نظارت بر نمایش فیلم در انگلیس از نمایش و پخش ویدئوی فیلم سه ساعته "چریکهای بین‌المللی" پیشگیری کرد. این فیلم بر ضد سلمان رشدی و چگونگی قتل او توسط چریکهای سلمان تهیه شده است.

● ۵ ژوئن ۱۹۹۰

"کمیته بین‌المللی دفاع از سلمان رشدی" اعلان کرد: «اگر این فیلم تخلف از هیچ قانونی نباشد -نظیر تشویق به قتل یا برانگیختن نفرت نژادی- ما با سانسور فیلم مخالف هستیم».

● ۶ ژوئن ۱۹۹۰

هاشمی رفسنجانی در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام میکند: «هیچگونه امکان بازپرس گرفتن فتوای قتل سلمان رشدی وجود ندارد».

● ۲۱ ژوئن ۱۹۹۰

کتاب "تاریخچه کفرگونی" Richard Websters از سوی انتشارات Orwell Press در انگلستان منتشر شد.

● ۲۷ ژوئن ۱۹۹۰

در زلزله دهشتناک ایران، جمهوری اسلامی کمک مالی سلمان رشدی به قربانیان زلزله را رد کرد.

● ۴ اوت ۱۹۹۰

کنفرانس وزرای خارجه اسلامی قطعه‌ای صادر می‌کند و از تمام کشورهای عضو کنفرانس می‌خواهد که علیه ناشران "آیه‌های شیطانی" اقدام و از نظر اقتصادی آنها را تحریم کنند.

● ۱۷ اوت ۱۹۹۰

سلمان رشدی و کمیته دفاع از او هر یک در اطلاعیه‌ای جداگانه خواستار لغو ممنوعیت فیلم "چریکهای بین‌المللی" شدند. سلمان رشدی در اطلاعیه‌اش نوشت: «من حاضر نیستم خود عامل نوعی حمایت مشکوک از سانسور بشوم».

● ۶ سپتامبر ۱۹۹۰

نادین گوردیمر، نامه‌ای به دکتر هلی آهنی سفیر ایران در فرانسه مینویسد و در ضمیمه آن فراخوانی به امضای چهره‌های سرشناسی چون رئیس جمهور چکسلواکی و لیتوانی، وزیر فرهنگ فرانسه و چندین مقام دولتی و چندین نویسنده و... می‌فرستد. در این فراخوان از دولت ایران درخواست میشود که در تجدیدنظر نسبت به فتوا اقدامی مثبت، گشاده‌منظر و با روح مدارا انجام دهد.

● ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۰

دولت انگلیس دوباره روابط دیپلماتیک‌اش را با جمهوری اسلامی برقرار کرد.

● ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۰

سلمان رشدی کتاب "هارون و دریای قصه‌ها"یش را، که برای پسرش نوشته، منتشر کرد.

● ۳۰ سپتامبر ۱۹۹۰

سلمان رشدی برای نخستین بار، پس از صدور فتوا در تلویزیون انگلیس کانال ITV ظاهر شد؛ در مصاحبه‌ای که Melvyn Bragg از او تهیه کرده بود.

● ۱۵ اکتبر ۱۹۹۰

حزب کارگر به درخواست Blaydon و Deptford در یک کنفرانس حزبی تصمیم می‌گیرد که دولت آینده حزب کارگر اجرای حکم کفرگونی را -از طریق یک همه‌پرسی- از قوانین انگلستان حذف کند.

● ۳ نوامبر ۱۹۹۰

سفارت ایران در لندن دوباره گشوده میشود.

● ۱۹ نوامبر ۱۹۹۰

انتشار کتاب "بهای بیان آزاد" از سوی Simon Lee

● ۲۶ نوامبر ۱۹۹۰

سلمان رشدی در مصاحبه‌ای با کانال دوم بی‌بی‌سی، اعلام کرد: «من با رهبران اسلامی وارد گفتگو می‌شوم تا بتوانیم به مبنای مشترکی برسیم. بین ما این مبنای مشترک وجود دارد و سهم آن است که آن را استوار کنیم».

● ۳ دسامبر ۱۹۹۰

کلیم صدیقی به ایران میرود تا از رهبران جمهوری اسلامی بخواهد که فتوای خمینی را همچنان استوار نگه‌دارند.

● ۲۴ دسامبر ۱۹۹۰

سلمان رشدی با شش نفر از "زعمای اسلامی"، و نیز وزیر امور مذهبی مصر و امام سابق مسجد لندن، دیدار کرد. به گفته خود سلمان رشدی: «آنها پذیرفتند که در این زمان قصد توهین در بین نبوده است» و قول دادند «حالا

ما به نفع شما تبلیغ خواهیم کرد و به جهانیان خواهیم گفت که اشتباه بزرگی روی داده است.»
در این دیدار سلمان رشدی با فسخ چاپ ارزان قیمت کتاب توسط انتشارات پنگوئن توافق کرد.
در همین ماه، سلمان رشدی در یکی از کتابفروشی‌های لندن دقایق کوتاهی ظاهر میشود تا کتاب "هارون و دریای قصه‌ها"یش را امضاء کند.

• ۲۷ دسامبر ۱۹۹۰

خانم‌های اعلان می‌کند: فتوا برگشت‌ناپذیر است، حتی اگر سلمان رشدی زاهد زمان شود.

• ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱

سلمان رشدی در مصاحبه‌ای با اکبر س. احمد در روزنامه گاردین گفت: خواهن آن است که با امضاء جهاد اسلامی انگلیس به گفتگو نشیند و موقعیت خود را برای آنها تشریح کند.

• ۱۶ فوریه ۱۹۹۱ (۲۵ بهمن ۱۳۶۹)

کمیته دفاع از سلمان رشدی در دومین سالگرد فتوای قتل او بیانیه‌ای منتشر کرد. در این بیانیه از جمله گفته شده که دولت انگلیس بعد از برقراری روابط با ایران، نسبت به فتوای قتل سکوت کرده و منظر میرسد که بار مسئولیت گناه بدو سلمان رشدی افتاده است، تا بر دوش کسانی که فتوای قتل را صادر کرده‌اند... کمیته از دولت انگلیس می‌خواهد که علناً تجدید فتوا علیه یکی از شهروندان این کشور را محکوم کند و برای لغو فتوا گام‌های اطمینان‌بخشی بردارد.»

• ۲ مارس ۱۹۹۱

مقامات و سردمداران جمهوری اسلامی در کنفرانس اسلامی تهران، اعلام کردند که فتوای قتل برگشت‌ناپذیر است. نیز تأکید دوباره‌ای بر واجب بودن اجرای آن گذاشتند. در همین هفته "سمینار تبیین حکم امام خمینی" را نیز برگزار کردند.

• ۵ مارس ۱۹۹۱

حسن صانعی، رهبر "بنیاد ۱۵ خرداد" جایزه قتل سلمان رشدی را تا ۲ میلیون دلار بالا برد.

• ۱۷ آوریل ۱۹۹۱

انتشار کتاب "سرزمین خیالی"ی سلمان رشدی.

• ۳ ژوئیه ۱۹۹۱

اتوره کاپریولو، مترجم ایتالیائی "آیه‌های شیطانی" به ضرب چاقوی فردی ایرانی زخمی شد.

• ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۱

مترجم ژاپنی "آیه‌های شیطانی"، پرفسور ایگارچی، به ضرب چاقو به قتل رسید.

• ۱۲ ژوئیه ۱۹۹۱

سلمان رشدی در بیانیه‌ای تأسف و همدردی عمیق خود با خانواده ایگارچی ابراز کرد. و از جامعه جهانی، مسلمان و غیرمسلمان خواست که از ایران بازخواست کنند.

• ۳۱ ژوئیه ۱۹۹۱

وزیر کشور انگلیس، دگلاس هوگ در نامه‌ای به کمیته دفاع مسلمان رشدی و انجمن قلم کانادا، قتل ایگارچی را محکوم کرد و اطلاع داد که سفارت انگلیس در تهران بارها مسئله فتوا را با دولت ایران مطرح کرده است.

• ۲۶ اوت ۱۹۹۱

مدیریت نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت، زیر فشار چند بنگاه انتشاراتی و نویسندگان آلمانی و از جمله گوتتر گراس، ناگزیر دعوت از ناشران جمهوری اسلامی را برای شرکت در نمایشگاه پس گرفتند.

• ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۱

انجمن قلم کانادا برای چندمین بار، در اعتراض به فتوای قتل سلمان رشدی نامه‌ای به وزیر خارجه، باربارا مک‌دونال نوشت و خواستار آن شد که شرط پذیرش ایران در جامعه بین‌المللی، لغو فتوای قتل رشدی باشد.

• ۱۵ سپتامبر ۱۹۹۱

سلمان رشدی برای دریافت "جایزه نویسندگان" که به رمان "بچه‌های نیمه‌شب" و "هارون و دریای افسانه‌ها" داده شده است در جلسه‌ای در لندن حضور یافت و درباره زندگی مخفی دو سال و نیمه‌اش گفت: «من از شکل حضور غیرعادی‌ام در این جلسه پوشش می‌خواهم. من دلم می‌خواست بیشتر شب را در اینجا می‌بودم، اما در این کشور آزاد، من یک فرد آزاد نیستم» و «امیدوارم دفاع از خودم را ادامه بدهم. و امیدوارم شما به کارهایتان ادامه بدهید و این را روشن کنید که ما با این ایده خو نمی‌گیریم که آدمی بخاطر یک کتاب باید به قتل برسد... بدون هبستگی کسانی که در این اتاق هستند، من نمی‌توانستم زمانی به این درازی دوام بیاورم.»

• ۱۷ اکتبر ۱۹۹۱

انجمن قلم در آلمان قطعنامه‌ای تصویب کرد و خواستار قطع روابط فرهنگی کشورهای جهان با جمهوری اسلامی شد، تا زمانی که حکم قتل سلمان رشدی لغو شود.

• ۱۷ نوامبر ۱۹۹۱

فرانسیس دسوزا، دبیر کمیته دفاع از سلمان رشدی، در این ماه نامه‌هایی به پرژدوکوئینار، دبیر سازمان ملل متحد، لوئیس، دبیر شورای جامعه اقتصادی اروپا، ژاک دولور ریاست پارلمان اروپا، جان میجر، نخست‌وزیر انگلیس، فردریک ماجرور دبیر یونسکو نوشت و در آن یادآور شد که هزار روز از تاریخ فتوای قتل سلمان رشدی می‌گذرد. لازم است رسماً دولت ایران زیر فشار قرار گیرد تا فتوای قتل لغو شود و...

• ۱۸ نوامبر ۱۹۹۱

گروگان‌های آمریکائی و انگلیسی -تام ساترلند و تری‌ویت- آزاد شدند.

• ۱۲ دسامبر ۱۹۹۱

به مناسبت دویستمین سالگرد انتشار بیانیه حقوق بشر، دانشگاه کلمبیای آمریکا از سلمان رشدی دعوت به سخنرانی کرد. سلمان رشدی در این دانشگاه خطابه‌ای خواند به نام "هزار روز در بالن" و شرایط و موقعیت سخت و آسیب‌پذیر خود را توضیح داد.

• ۲۸ ژانویه ۱۹۹۲

روزنامه دی‌تاکن سایتونگ آلمانی با همکاری گوتترگراس، نویسنده برجسته آلمانی و به یاری کمیته دفاع از رشدی، هر روز نامه‌ای از یک نویسنده خطاب به سلمان رشدی چاپ کرد. از ۲۸ ژانویه تا ۱۶ فوریه.

• ۱۶ فوریه ۱۹۹۲ (۲۵ بهمن ۱۳۷۰)

در سومین سالگرد صدور فتوای قتل، کمیته دفاع از سلمان رشدی، جلسه‌ای در تالار Station Halls لندن برگزار کرد، با حضور نویسندگان و هنرمندانی چون گوتترگراس، کارژوآچی اورو، هارولد پینتر سلمان رشدی بدون خبر قبلی در جلسه شرکت و سخنرانی کرد.

در همین روز، دوستان و پاران سلمان رشدی در میدان معروف Smith's Jeald لندن گرد آمدند و در برابر پلاک یادبود کسانی که در طول تاریخ بخاطر عقایدشان اعدام شده‌اند، حلقه گل سرخی به شکل قلب، نصب کردند.

• ۶ مارس ۱۹۹۲

هفت‌نامه آلمانی "دی‌سایت" مصاحبه‌ای با سلمان رشدی چاپ کرد. سلمان رشدی در این مصاحبه نظرش را نسبت به رهبران اسلامی و جمهوری اسلامی چنین اعلان کرد: «به نظر من بزرگترین مشکل جامعه اسلامی همین مسئله رهبری است. جامعه اسلامی، نخواست، گرفتار و دربند "رهبران" افراطی شده که نماینده کسی نیستند.»

• ۲۶ مارس ۱۹۹۲

سلمان رشدی، به آمریکا رفت و در جلسه دانشگاهی‌ای در واشنگتن شرکت کرد.

• ۱۹۹۲ مارس

وزارت امور خارجه آمریکا سفر سلمان رشدی به آمریکا را چیزی جز تبلیغ برای کتابهایش ندانسته و از ملاقات با او امتناع ورزید. این وزارتخانه اعلام داشت که ملاقات با سلمان رشدی تعبیرات نادرستی را بدنبال خواهد داشت.

• ۲۶ مارس ۱۹۹۲

موسسه انتشارات فرانسه که برای شرکت در نمایشگاه کتاب به تهران دعوت شده بود، زیر فشار پاره‌ای نویسندگان و ناشران سرانجام از شرکت در این نمایشگاه خودداری کرد.

• ۱۱ مه ۱۹۹۲

مجله آلمانی اشپیکل مصاحبه‌ای با سلمان رشدی چاپ کرد. سلمان رشدی در این مصاحبه از جمله گفت: «ما باید همین قدرت کنترل مطالعه و تفسیر قرآن را از آنها (از ملاها) بگیریم. قرآن مال همه است و آدم‌ها مخیرند. هرچور دلشان می‌خواهد درباره قرآن حرف بزنند، آن را تعریف کنند و حتی برای آن لطیف بسازند» و «هم اکنون کشیف‌ترین و آلوده‌ترین لطیفه‌ها درباره پیامبر، از فضا و از محیط زیر سلطه آخوندها یعنی از ایران، صادر می‌شود.»

• ۱۷ ژوئن ۱۹۹۲

بنیاد ۱۵ خرداد جایزه قتل سلمان رشدی را بالاتر برد.

• ۱۷ ژوئن ۱۹۹۲

(بقیه در صفحه ۳۰)

آنها غریق وحشت خود بوده اند

تبریزی، مهاجر

(۱)

متحجر و بی‌شعور نامیده شدند. این همه، اما، به اعتبار "ولی امر مسلمین" در سامانه حکومتی آسیب زد و اقتدار او را به اما و اگرها وابسته. رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی بيمناک بود. سرشته امور را از دست داده بود. ابتکار عمل را نیز. سردرگمی و سرخوردگی در میان پایه‌ها، تنش و تشنج میان پایه‌ها و رأس هرم حکومت و تقابل و تعارض جناحهای حکومتی، همه به مرحله خطرناکی رسیده بود. سیاست نرمش و کرنش در برابر "جبهه کفر و استکبار جهانی" موقعیت جمهوری اسلامی را در "جهان اسلام" تضعیف کرده بود و پرچم اسلام‌خواهی و کفرستیزی به دست دیگران افتاده بود. «باید فکری کرد» (۲) و چارهای اندیشید. برای بازپس گرفتن رهبری مبارزه مسلمانان و بیعتی دوباره با همه سیاست‌ها و رسالت‌هایی که زیر سؤال رفته بود. برای مهار زدن بر افسارگسیختگی، منجمد کردن فراشده‌ی که از حد بیرون رفته و از اختیار خارج شده بود. برای ایجاد اتحادی دوباره در میان اصحاب که دگر بدست نمی‌آمد شب تاریک در پیش بود و بیم موج و گردابی چنین حائل (۳). خمینی گرچه جام زهر نوشیده بود، تا مرگ هنوز راه داشت. راهی که می‌بایست به اتکاء بحرانی جدید بپیامید. فکرهايش را کرد. حکم اعدام سلمان رشدی را صادر کرد.

(۲)

صدور حکم اعدام سلمان رشدی، اگر به ناگهان بود و بسی خشن‌تر از همه واکنشهای موجود به آیه‌های شیطانی، نه نابهنگام بود و نه هیچ شگفت‌آور. چه آیت‌الله خمینی، گذشته از همه محاسبه‌ها و ملاحظه‌های سیاسی، رهیمای سنت دیرینه مذهبی‌ای بود که "تکلیف الهی دین‌سالاران و شریعتمداران" همه ادیان بزرگ همه ادوار تاریخی، تلقی می‌شد: تکفیر مرتدان و کفرگرویان. تمیز آنها در صورت امکان. سنتی سازگار با روحیه او از دیرباز. چهل و اند سالی پیشتر، بر فتوای اعدام "مرتدی ملی" و "کفرگونی دهري" که از سوی علامه عبدالعزیز احمد امینی صادر شده بود، مهر تأیید گذاشته بود و پرشورتر از همه علمای اعلام و حجج اسلام زمان، زبان به تکفیر احمد کسروی گشوده بود و نوشته‌هایش را ظالم و خودش را مهدورالدم خوانده بود. (۴)

«...این اوراق ننگین است. این مظاهر خیانت، این شالوده‌های نفاق، این جرثومه‌های فساد، این دعوت‌های به زردشتی‌گری، این برگرداندن به مجوسیت، این ناسزاهای به مقدسات مذهبی را نخوانید و در صدد چاره‌جویی برآئید. با یک جوشش ملی، با یک جنبش دینی، با یک غیرت ناموسی، با یک عصبيت وطنی، با یک اراده قوی، با یک مشت آهنین، باید تخم این ناپاکان بی‌آبرو را از زمین براندازید... دولت اسلام با مقررات مذهبی همراه باشد... اشخاصی که این یاهوسرائی‌ها را می‌کنند در حضور هواخواهان دین اعدام کنند و این فتنه‌جویان را که مفسد فی الارض هستند از زمین براندازند.» (۵)

کسروی را کشتند. "فدائیان اسلام" کشتند. در هشتم اردیبهشت ۱۳۲۴. اما از او چه گناه نابخشودنی سرزده بود که این چنین با چماق تکفیر متشرعین و اسلام‌گرو روپرو شد؟ خرافه‌ستیزی، آشتی‌ناپذیری با جهل و خشکاندیشی دینی، بیدادی از "ملایان

در روز ۲۵ بهمن ۱۳۶۷، آیت‌الله روح‌الله خمینی حکم "اعدام مؤلف کتاب آیات شیطانی" را صادر کرد. کتاب اما پنج ماه پیشتر درآمده بود. در ۴ مهر ۱۳۶۷. از همان هفته اول انتشار در بسیاری از جامعه‌های اسلامی جنجالی به پا شده بود، با واکنش تند مکتبیون و قشریون مذهبی، به ویژه در پاکستان و هندوستان روبرو شده بود و از سوی بسیاری از جریان‌های اسلامی تکفیر و از سوی بسیاری از دولت‌های "دنیای اسلام" رسماً تحریم شده بود. در ایران اما، آب از آب تکان نخورده بود. کتاب‌های پیشین سلمان رشدی، "شرم" و "بچه‌های نیمه‌شب"، همچنان در کتابفروشی‌ها به فروش می‌رفت و خوب هم به فروش می‌رفت. "شرم" در سال ۶۶، عنوان "بهترین ترجمه کتاب سال" را از آن خود کرده بود و مترجم کتاب، از دست خامنه‌ای - که در آن دوره رئیس جمهور بود - جایزه گرفته بود. در مجله‌های مجاز دولتی هم، هر از گاهی نوشته‌ای درباره سلمان رشدی، سبک و مکتب ادبی او به چشم می‌آمد. فصلی از کتاب "لبخند یوزپلنگ"، که سفرنامه‌اش به نیکاراگوئه انقلابی بود هم در یکی از این مجلات، منتشر شده بود. از آیه‌های شیطانی اما چیزی گفته نمی‌شد. نسبت به این کتاب جز سکوت و سکوتی سنگین چیزی دیده نمی‌شد. تنها در یکی از مجله‌های دولتی، چیزی که درباره کتاب آمده بود. دست به عصا و بی‌آنکه به روی مبارک بیاورند، نوشته بودند: «معضی از منتقدان برآندند که کتاب آیات شیطانی، به ایران اشاره دارد.» (۱)

دارالخلافه تهران در بحران بود. بحرانی حاد و همه‌جانبه. پس از هشت سال جنگ به قصد "سرنگونی صدام و فتح کربلا" با خفت و خواری تن به آتش‌بس داده بود و از پیامدهای آن اندیشناک. در گیرودار مرحله‌ای سخت و دشوار. مرکز ثقل سیاست‌هایش، محور وحدت جناحهای درونیش و محمل بسیاری از ممنوعیت‌هایی را که حتا به هرم حکومت هم تعمیم داده بود، فرو ریخته بود. تزلزل و تردید، سرتاپای حکومت را فرا گرفته بود. هر یک از سردمداران می‌کوشیدند که خود را بی‌گناه و دیگری را گناهکار جلوه دهند. مرحله عقب‌نشینی بود. در همه زمینه‌ها. در پهنه بین‌المللی ناچار بودند از گلاویز شدن با "جبهه کفر و استکبار جهانی" دوری جویند و از حرکت‌های تحریک‌آمیز خودداری کنند. ولو موقتاً. چه جز همین "شیاطین" کوچک و بزرگ پشت و پناهی در مذاکرات صلح نداشتند. زمره گسترش رابطه با اروپا و بهبود مناسبات با آمریکا، در این هنگامه بگوش رسید؛ که بر حیرت و سردرگمی پایه‌های حکومت بیش از پیش افزود. در پهنه داخلی نیز ناگزیر بودند در برابر مردمانی ناراضی و خشمگین که بر اثر شکست حکومت در جنگ بالقوه در موضع تعرضی قرار گرفته بودند، دست به عقب‌نشینی‌هایی زنند. تا حدودی از فشارها بکاهند، کمی از افراط پرهیز و عنصر "اعتدال" را تجویز کنند. که با تجدید نظر ولی فقیه در "حلال‌ها" و "حرام‌ها" شروع شد و حلیت شطرنج، آواز زنان در رادیو و تلویزیون و خرید و فروش سازهای موسیقی. این نیز نگرانی شدیدی در میان خشکاندیش‌ترین و قشری‌ترین لایه‌های حکومت، به ویژه در حوزم‌های علمی برانگیخت. همانها که مورد عتاب و خطاب قرار گرفتند و از سوی امامشان "مقدس‌نماهای

کهنه‌پرست* و این قشر انگل‌صفت*(۶) جانبداری از پالایش مذهب شیعه از موهوماتی چون مهدویت، ظهور و غیبت، اصلاح دین بر بنیان کومه‌ای خردگرایی و هواداری از جدائی دستگاه دین از دستگاه دولت و روشنگری نسبت به ضرورت کاربست بینشی غیردینی در رتق و فتق امور جامعه. همان که چند قرنی پیشتر مصلحان دینی و اجتماعی اروپا به زبان آورده بودند و متولیان رسمی دین خونشان را ریخته بودند و سرانجام به رغم سیاهکاری‌های کلیسا، ریشه در گستره جامعه دواند و مسیحیت را نجات داد.

گناه رشدی اما چیست؟ او رساله‌ای بر ضد دین ننوشت. رویه‌ای بر موهومات دینی نگذاشته. با منطق عقلی و استدلال علمی به هم‌آوردی متشرعین شتافته. او، گرچه بی‌دین است، دین‌ستیز نیست. همه آنچه از اسلام در آیه‌های شیطانی آورده - که بخشی کوچک از کتابی بزرگ است - برداشت و بینشی غیرمذهبی و انسانگرا از پیامبر است. شبیه همان چیزی که کازانتراکیس در "مسیح باز مصلوب" کرده است. با خیال‌پردازی و از زاویه تاریخ و نه تقدس، زندگی پیامبر اسلام را همچون هر آدمی‌زاده‌ای و آدمی‌زاده‌ای بزرگ - با توانائی‌های ناسوتی و نه لاهوتی، با کاستی‌ها و کمالات انسانی، به قلم کشیده. به زبانی کنائی، و خیال‌پردازی لازمه کار داستان‌سراست. حکم اعدام خیال‌پرداز، اما چیزی جز حکم اعدام آفرینندگی و زایش آزادانه هنری نیست.

به من اتهام می‌زنند که گویا اقرار کرده‌ام کتابم حاوی حمله به اسلام است. خیر من چنین نگفتم و این اتهام را بشدت تکذیب می‌کنم. باید به این مسئله توجه داشت که موضوع اصلی کتاب پرداختن به اسلام نیست. کتاب روند دگردیسی و بروز شقاق فکری و نسخ شخصیت انسانهای مهاجر را شرح می‌دهد. از مهاجرت، عشق و مرگ و از شهر لندن و بیعتی حرف می‌زند. در آن بخش مورد مشاجره هم سخن از پیغمبری است که محمد خوانده نمی‌شود. در یک شهر خیالی زندگی می‌کند. شهری که از ماسه بنا شده و وقتی آب به آن می‌افتد، از هم و می‌رود. دور این پیغمبر را هوادارانی خیالی گرفته‌اند و یکی از آنها تصادفاً هنام من است. تازه این قسمت رمان روایت یک خواب و رویای یک فرد فرضی است و به صورت خوابگشت یک ستاره سینمای هندی عنوان می‌شود. این بابا هم کسی است که دارد عقل و شعور خود را از دست می‌دهد. آخر مگر بیش از این هم می‌شود از تاریخ فاصله گرفت؟ در این بخش خیالی کتاب، من خواسته‌ام دیدگاه شخصی خودم را درباره پدیده وحی کلام و تولد یک دین بزرگ جهانی وصف کنم. خُب، این دیدگاه متعلق به یک آدم غیردینی است که البته فرهنگ اسلامی در سراسر عمرش نقش مرکزی داشته است.»(۷)

(۲)

آیت الله خمینی، آیات عظام، علمای اعلام و حجج اسلام حکومت ایران، جزا و تاوان این "عمل خلاف شرع" سلمان رشدی را ستاندن جان او مقرر کردند. در پیشگاه باری تعالی، بی‌دادگاه، دادستان، دادرس و حنا متهم. از این نیز پا فراتر گذاشتند. برای سرش جایزه گذاشتند و جان‌شکاران حرفه‌ای را هم به این سوی و آن سوی اروپا گسیل داشتند. و این همه را در برابر دیدگان بهت‌زده جهانیان کرده‌اند. که در آینه فتوا، در آستانه هزاره سوم پس از میلاد، گذشته‌های دور و از یاد رفته خود را می‌دیدند. قرون وسطا را می‌دیدند و فرمانروائی کلیسا، بر جان، مال و رفتار و کردار "فرزندان گنهکار مسیح" را. تفتیش عقاید را و کتاب‌سوزان‌ها را. دیدن، گر به نگرستن فرا روید و بازنگری به بازانندی در آنچه در این سالها به ایران رفته است، گویای بسیار نکته

است.

در پرتو حکم الهی، علیه سلمان رشدی، گوشه‌ای از جنایات بی‌شمار حکومت آخوندی اینک امکان مرور می‌یابد. که از قضای روزگار با کتاب‌سوزان‌ها آغاز شد. در همان روزهای اول پیروزی بر استبداد شاهی. در بهار آزادی. آتشی که از کتابها زبان کشید و ایران را برافروخت، حکومت سیاهی را برافراشت. آزادی پوشش و نوش را از مردم گرفته‌اند. حجاب بر سر زنان بگذاشته‌اند. بدحجابان را تعزیر، زناکاران را سنگسار، گنهکاران را قطع عضو می‌کنند. قوانین قصاص و حدود ردیات را رواج داده‌اند. می‌گساران را تازیانه می‌زنند. "بدبینان" و بهائیان را به صلابه می‌کشند. با دگراندیشان، کوردلانه دشمنند. مردمان را دشمنند. آزاداندیشان را به زندان انداختند. مخالفان را گروه گروه از دم تیغ بگذرانده‌اند. پاکشان هم نبود که نام و نشانشان را نمی‌دانستند. به اعدام دسته‌جمعی زندانیان سیاسی دست زدند. هزارهزار. بزرگترین مهاجرت تاریخ ایران را به بار آورده‌اند و آوارگی میلیون‌ها نفر را. در تبعید نیز مخالفان را رها نمی‌کنند. ترور، از پی ترور. بی‌محابا...

و اینک قرعه به نام سلمان رشدی خورده است. او نیز رنجی از رنجهای ما شده است. نارواست و ناگوار. تنها، اما محملی از حدیثی مفصل است. رنجی که او در این چهار سال کشیده، گرچه در برابر رنج مردمان یک سرزمین ناچیز است، رنج کمی نیست. به ویژه از آن جهت که این رنج، امروز، یکی از نمادهای رنجهای مردمان ایران‌زمین شده است. نماد رنج زندگی در ولایت فقیه، نماد رنج تحقیر آدمیان در حکومتی مذهبی، نماد رنج توانفرسای سرکردن با قوانین ارتجاعی در این روزگار. و نماد مصیبتی که سراسر "دنیای اسلامی" را تهدید می‌کند.

گرچه قدرت‌های بزرگ، بنا به مصلحت و منافشان، هر از گاهی از سلمان رشدی حمایت کرده‌اند، اما او تنهاست. چون مردم ما. او نیز به تجربه آموخته است که عقب‌نشینی در برابر حکومت تبیکار، ثمری جز جرئ‌تر شدن آنها در پی ندارد. او نیز به تجربه دریافته است که در برابر حکومت اسلامی، تنها راه ایستادگی است. او نیز به تجربه آموخته است که جمهوری اسلامی زبانی جز زبان زور نمی‌شناسد. او نیز به تجربه دیده است که دین‌سالاران برای پیشبرد هدفشان به هر نیرنگ و ترفندی دست می‌زنند. فریبکاری آنها را در تبدیل "مسئله رشدی" به "مسئله اسلام" و "استیکار" زیسته است.

پیکار، اما میان "اسلام" و "استیکار"، شرق و غرب و مسلمان با نامسلمان نیست. پیکار بر سر آزادی اندیشه و بیان است. آنها که بر این اصل استوارند، از هر مذهب و مسلکی، در کنار سلمان رشدی و رو در روی تاریک‌اندیشان سیاهکار ایستاده‌اند. از حق او برای "کفرگوئی" نیز پشتیبانی می‌کنند، حتا اگر خود کفر نگویند. چه حق "کفرگوئی" جزء تجزیه‌ناپذیر آزادی اندیشه و بیان است و یکی از دست‌آوردهای بزرگ دوران ما.

پانویس‌ها

- ۱- کیهان فرهنگی، ۹ آذر ۱۳۶۷
- ۲- پیام خمینی خطاب به "روحانیون سراسر کشور و مدرسین و طلاب حوزها"، ۳ اسفند ۱۳۶۷
- ۳- همانجا
- ۴- رجوع کنید به "درباره قتل کسروی"، ناصر پاکدامن، نامه کانون نویسندگان ایران در تبعید، دفتر دوم، فروردین ۶۹
- ۵- کتاب کشف‌الاسرار، روح‌الله خمینی، ناشر دفتر نشر لفق، سال انتشار؟ صفحه ۷۴ و ۱۰۵
- ۶- زندگانی من، احمد کسروی، صفحه ۲۱
- ۷- برگرفته از "توسر مرگ رژیم تروریستی"، کریم قمصیم، مجله شورا، شماره ۴۶، دی-اسفند ۶۷، به نقل از روزنامه آلمانی TAZ، ۲۱ فوریه ۸۹، ص ۳.

بررسی اجمالی حکم قتل سلمان رشدی از دیدگاه فقه و مبانی اسلام

مهدی حائری

مسئله کذاب است که در حضرموت قیام کرد، و سومی طلبه‌بین غریلداسدی است که در حجاز قیام نمود. بنا به نوشته تاریخ طبری در آن جنگ‌ها بیش از شست هزار نفر کشته شدند. بدین جهت بود که فقها برای جلوگیری از چنین وقایع احتمالی فتاوی در جهت ارتداد صادر کردند که بعداً ارتداد فردی را هم شامل شد.

بنابه فرموده تمامی فقهای بزرگ ارتداد از دو راه ثابت می‌شود. اول خود شخص سه بار یعنی در سه جلسه متفاوت اقرار به این کند که او از اسلام برگشته و اسلام را رد می‌کند. دوم اینکه دو نفر عادل به ارتداد او گواهی دهند. باز برای نمونه به سرخ کتاب فقهی آگای خمینی می‌رویم، ارتداد با دو چیز ثابت می‌شود. اول این که خود شخص دو بار اقرار به ارتداد خود بکند. دوم اینکه دو نفر مرد عادل به مرتد شدن او گواهی دهند. اما گواهی زنان در هیچ مورد ارتداد را ثابت نمی‌کند، چه فردی شهادت بدهند و چه در کنار یک مرد دیگر. پس با این تعریف فقهی سلمان رشدی در هیچ دادگاه اسلامی و غیر اسلامی و در محضر هیچ حاکم شرعی اعتراف و اقرار به ارتداد نکرده و شهادت عدلینی نیز در کار نبوده است. نکته مهمتر این است، بنابه فرموده فقها اگر در محضر دادگاهی هم دو نفر مرد عادل شهادت به ارتداد کسی بدهند و او این اتهام را رد کند و قرار ایمان به اسلام کند حرف او پذیرفته است و حکم به سلمان بودن و طهارت او می‌شود.

تمامی فقها در این مسئله اتفاق نظر دارند که ارتداد باید از روی قصد و آشکارا باشد و اگر کسی بدون قصد و اختیار اعمالی کفرآمیز مرتکب شود حکم به ارتداد او داده نمی‌شود. باز در این مورد به کتاب تحریرالوسیله آگای خمینی رجوع می‌کنیم،

«در اینکه به مرتد شدن کسی حکم داده شود چند شرط در متهم لازم است: بلوغ، عقل، اختیار، قصد و لذا ارتداد در مورد بچه مجنون و مجبور صدق نمی‌کند. همین‌طور در باره کسی که سهواً یا مغلطاً با یا بدون قصد و یا شوخی کلمه کفرآمیز و یا عمل کفرآوری مرتکب شود ارتداد بر چنین شخصی صدق نمی‌کند یعنی مسلمان بودن او حکم داده می‌شود. اگر کسی چیزی که موجب ارتداد است صادر شده باشد و او ادعای اکراه و اجبار و با وجود احتمال حرفش پذیرفته است. و اگر با دلیل ثابت شود که از کسی عمل کفرآمیزی صادر شده و او ادعای عدم قصد کند حرف او مورد قبول است.» توضیح اینکه، سلمان رشدی تا کنون چندین بار اعلام ایمان و وفاداری به اسلام و مقدسات مذهبی را داشته و گفته است از اینکه کتاب او مایه رنجش مسلمانان جهان شده ممزور خواست و گفته است هیچ‌گونه قصد اهانت به مذهب و مقدسات را نداشته. مهمتر از همه این است که از دیدگاه فقه و فقهای اسلامی هیچ کس اهم از فقیه یا امام این حق را ندارد در خارج از مرزهای دارالاسلام حکم قتل کسی را صادر کند، چون احکام و قوانین و نظامات جزائی اسلام فقط در قلمرو و حیطه حکومت اسلامی و یا در محدوده دارالاسلام دارای نفوذ شرعی و آثار و ترتب شرعی می‌باشد و در خارج از محدوده حکومت اسلامی قابل تصور هم نیست.

بر کسی در جهان پوشیده نیست که روحانیون حاکم بر مقدرات ملت ما نه تنها ابتدائی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانی را زیر پا گذاشته‌اند و در ابعاد گسترده حقوق بشر را نقض کردند بلکه اسلام و اعتقادات مذهبی ملت ایران را نیز بطور مستمر و در در ابعاد وسیع مورد تاخت و تاز قرار دادند و آن را فدای امیال و خودکامی‌های نا مشروع خود ساخته‌اند بطور قطع و یقین می‌توان گفت اولین قربانی در این نظام استبدادی و انحصاری اسلام و مقدسات مذهبی ملت ایران بود. روحانیون خودکام و سرمست از باده قدرت با اعمال و کردار ننگین خود آبروی و حیثیت اسلام و مقدسات مذهبی را بردند. امروز اسلام و تشیع در جهان مساوی با ترور، آدم‌ربائی، وحشت، اختناق و سفاکی می‌باشد. یکی از این اعمال ننگین و شرم‌آور دستور قتل سلمان رشدی و جایزه دو میلیون دلاری برای سر اوست. در این رابطه جهت روشن شدن اذهان و افکار عمومی بر خودم وظیفه دانستم مطالبی بنگارم. همچنان‌که مستحضرید اخیراً مسئله قتل سلمان رشدی با آب و تاب بیشتری در ایران بر سر زبان‌ها افتاد. این بار جایزه یک میلیون دلاری به دو میلیون دلار افزایش یافته. می‌بینید که چگونه متولیان دروغین و ریاکاران فاسق و فاجر حاکم بر مقدرات ملت ما اسلام را مورد تاخت و تاز وحشیانه خود قرار داده و آن را فدای سیاست‌های غلط و امیال غیر انسانی و غیر اسلامی خود کردند. از دیدگاه فقه و فقهای بزرگ و نامی شیعه سلمان رشدی با نوشتن رمان افسانه‌ای و تخیلی غیرواقعی مرتد نشده است و محکوم به قتل هم نیست. رشدی با نوشتن رمان خیالی و انتخاب نام آفات شیطانی نمی‌تواند مرتد شناخته شود زیرا این اساسی نمی‌تواند دقیقاً به معنی بازگشت او از اسلام و انکار ضروریات دینی تلقی شود. با یک رمان موهوم و ساختگی و غیر واقعی نمی‌توان کسی را به ارتداد و مرگ محکوم کرد و طبق قاعده (الحدود تدره بالقیهات) اگر هم مراد نام کتاب آفات شیطانی باشد باید عرض کنم قبل از سلمان رشدی محدثان و مفسران و مورخان بزرگ اسلامی همانند طبری داستان و افسانه هراتیک یا آفات شیطانی را در مکتب خود نوشتند. اصولاً با تعریفی که فقها از مرتد دارند با عمل سلمان رشدی مطابقت ندارد. برای نمونه به سرخ معتبرترین کتاب فقهی آگای خمینی، تحریرالوسیله، می‌رویم تا ببینیم در تعریف مرتد چه فرمودند، «مرتد یعنی کسی که از دین اسلام خارج و کفر اختیار کند، دو نوع است:

۱- مرتد فطری آن کسی است که در حال انعماد نطفه‌اش یکی از پدر و مادرش مسلمان باشد و بعد از بلوغ او بجای اسلام کفر را بگزیند، ۲- مرتد ملی آن کسی است که از پدر و یا مادر کافر زاده شود و بعد از بلوغ اسلام اختیار کند و بعد از مسلمان شدن دوباره کافر شود.» چون ارتداد در لغت هم به معنی بازگشت است و در فقه هم به همین معنی آمده است، آنچه مورد نظر فقه است ارتداد گروهی می‌باشد که آن را اهل آلوده می‌نامند که پس از وفات پیامبر (ص) در جزیره العرب به اوج خود رسیده بود و جنگ‌هایی هم علیه مسلمانان برافراشته‌اند و معروفترین رؤسای قبائل که از اسلام برگشته و بر علیه آن جنگیدند مبارزند: عبیده بن کعب معروف به اسودفسی است که در ین قیام کرد، و

هیچ‌گونه دلیل شرعی و عقلی در کتب فقهی شیعه نمی‌توان یافت که به ما این اجازه را بدهد تا ما شخصی را خارج از مرزهای حکومت اسلامی به جرم ارتداد یا اعمال دیگر بکشیم یا حدی بر او جاری کنیم. اصلاً چنین حکمی با موازین فقهی و شرعی سازگار نیست و مغایر با شئونات و حیثیت اسلام است، کما اینکه چنین حکمی مخالف صریح نص معتبر شرعی و بر ضد اصول دیانت و مذهب تشیع می‌باشد. حد زده نمی‌شود، در سرزمین دشمنان اسلام، برای اینکه احتمال ملحق شدن فردی که حد بر او جاری شد به دشمنان اسلام می‌رود و همچنین از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که آن حضرت در دوران حکومت خود در جواب سؤال یکی از آستانداران نواحی مرزی که هم‌جوار با غیرمسلمان بودند در پیرامون حدود اسلامی و چگونگی اجرای احکام جزائی اسلام را خواستار شده بود فرمودند: اگر اجرای این‌گونه قوانین تأثیر سوئی در روحیه مردم غیرمسلمان آن سامان می‌گذارد باید از اجرای آن موقتاً جلوگیری کرد. باز در همین خصوص حدیث معتبری شیخ طوسی در کتاب تهذیب‌الاحکام که یکی از چهار کتاب معتبر فقهی شیعه می‌باشد از علی (ع) روایت می‌کند که در سرزمین دشمنان اسلام بر کسی حد جاری نمی‌شود. متن حدیث (علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن فضال عن یونس بن یعقوب عن ابن مریم عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال امیرالمؤمنین (ع) لا یتقام علی احد حداً بالارض عدو) علی بن ابراهیم از پدرش و او از ابن فضال و از ابن یونس بن یعقوب و او از بن مریم از شاگردان امام باقر (ع) و او از امام علی روایت کرده که فرموده بر هیچ احدی در سرزمین غیراسلامی یا سرزمین دشمنان اسلام حد جاری نمی‌شود. بر مبنای همین حدیث تمامی فقها اجتماع کردند که قوانین و نظامات جزائی اسلام فقط در دارالاسلام قابل اجرای و دارای نفوذ شرعی می‌باشد. رئیس‌المحدثین ابن بابویه شیخ صدوق متوفی سنه ۳۸۱ هجری قمری در کتاب من لایحضره الفقیه و همچنان کلینی در کافی حدیثی را به سند غیث بن ابراهیم از علی (ع) نقل می‌کند که ما عین حدیث را برای توجه خوانندگان در ذیل می‌آوریم:

غیث‌بن ابراهیم از امام ششم شیعیان حضرت صادق روایت کرد که آن حضرت فرمود بر هیچ فردی در سرزمین دشمنان اسلام (یعنی کشوری که اکثریت جمعیت آن غیرمسلمان باشند) حد اقامه نمی‌شود تا اینکه او از آنجا خارج شود. در غیر این صورت احتمال این می‌رود که فرد حد خورده به دشمنان اسلام ملحق شود. در اصطلاح فقهی به این می‌گویم یک نص معتبر یعنی اجتهاد در مقابل نص شرعی حرام و باطل است. چنین اجتهادی فاقد اعتبار و ارزش شرعی می‌باشد. در طول تاریخ شیعه فقیه‌ای را نمی‌توان یافت که در مقابل نص و اجماع فقها فتوای یا حکم صادر کرده باشد. روحانیون حاکم در جمهوری اسلامی یا فاقد تحصیلات فقهی و بنایی اجتهاد می‌باشند یا اینکه مفروض و مفسد به دیانت و احکام اسلامی هستند! این مسئله چنان اتفاقی و اجماعی است. حتی یک فقیه هم نیامده بر خلاف این نظر فتوا یا حکم بدهد. برای نمونه می‌توانید به کتاب جواهرالکلام، جلد ۴۰، ص ۳۴۴ رجوع کنید. لازم به توضیح است که آقای خمینی یکی از طرفداران فقه جواهری بود و بارها گفتند حوزها باید به سبک فقه جواهری یا فقه سنتی بیاموزند. اخیراً محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه ایران در نماز جمعه تهران گفته بود که حکم آقای خمینی به‌عنوان رهبر حکومت اسلامی جنبه اجرائی دارد و لازم‌الاجرای است. در این مورد باید عرض کنم، اگر آقای خمینی رهبر حکومت جهان بود و همه مردم جهان اعم از مسلمان و غیرمسلمان به حکومت او گردن می‌نهادند حرف آقای یزدی درست بود. احکام صادره از جانب آقا فقط به‌عنوان رئیس حکومت اسلامی ایران و برای مردم ایران جنبه اجرائی دارد، اما خارج از مرزهای حکومت اسلامی احکام صادره او فاقد ارزش و اعتبار شرعی می‌باشد چه برسد که جنبه اجرائی هم داشته باشد. پرواضح است که اجرای احکام و قوانین جزائی و نظامات حکومتی اسلام منوط به حیطة و قدرت و سیطره حکومت اسلامی است. به عبارت دیگر قوانین و نظامات اسلامی تا آنجا ارزش دارد و قابل تصور و دارای توتب شرعی است که او آنجا حکومت و قدرت و استیلای شرعی دارد.

تاریخ گواه این واقعیت است که امامان بزرگوار تشیع چون حکومت ظاهری نداشتند، در طول دوستاندانی سال امامت به جز علی (ع) هیچ کدام حدی از حدود شرعی را اجرای نکردند. بسیار کسانی بودند در زمان ائمه (ع) مرتد شدند، از اسلام برگشتند، اما آن بزرگواران حکم قتل یا حدود دیگر شرعی را ندادند. چرا، چون حکومت نداشتند، در سرزمین اسلامی این وظیفه از آنها ساقط شده بود. چون ملاک و اعتبار شرعی، قوانین اسلامی حکومت است. اجرای احکام اسلامی بدون حکومت نه قابل تصور است و نه دارای آثار و ترتب شرعی می‌باشد. همین روحانیونی که امروز دیانت مذهب را معلق دست خود قرار دادند و آن را فدای امیال نامشروع خود می‌کنند، در زمان رژیم پهلوی اغلب همین روحانیون حاکم در ایران زندگی می‌کردند، پس چرا قوانین و نظامات شرعی را اجرای نمی‌کردند؟

حتماً خواهید گفت ما آن روز حکومت نداشتیم پس لازمه اجرای احکام جزائی و غیر جزائی اسلام حکومت است، پس چطور می‌توانید در خارج از مرزهای کشور ایران آن‌هم به قول خودتان دیار کفر و استکبار حدی از حدود اسلامی را اجرای کنید؟ آخر چرا با آبرو و حیثیت اسلام و تشیع بازی می‌کنید؟! چرا به این تراژدی فاجعه‌بار غم‌انگیز پایان نمی‌دهید؟! تا کی می‌خواهید برای قدرت و دوام خودکامگی‌ها مقدسات و سرمایه‌های ملی ما را فدا کنید؟! آقای خمینی نادانسته و نخوانده و تحت تأثیر حرف‌های یک مشت بی‌اطلاع از تمامی مقررات بین‌المللی و احکام دینی فتوای را صادر کرده. حتی یک صفحه از کتاب سلمان رشدی را نخوانده، دستور کشتن او را در خارج بلاد اسلامی، به قول خودش در دارالکفر می‌دهد. پس از آنکه فوت شده تمامی احکام صادره و فتاوی او از ارزش و اعتبار شرعی می‌افتد. این مورد اجماع فقهاء است وقتی که فقیه و مجتهدی می‌میرد تمامی احکام و فتاوی صادره از آثار شرعی ساقط می‌شود. بر همین مبنا بود که رهبر جدید تمامی نمایندگان آن رهبر متوفی را در سمت خود ابقای کرد یا شخص دیگری را بدین سمت گمارد.

بعضی از روحانیون بی‌سواد می‌گویند در حکم صادره آقای خمینی تجدید نظر نمی‌توان کرد. در بی‌سوادی‌شان همین بس که صاحب جواهر می‌فرماید، "در وجوب تجدیدنظر مخالفی نیافتم". اغلب فقهاء نامی تشیع وجوب تجدیدرا پذیرفتند. مرحوم محقق علی در کتاب شرایع اسلام همین نظر را دارد و همچنین شهید تائی در مسالک وجوب تجدید نظر در حکم قاضی را پذیرفت. سردمداران حکومت ایران اعلام می‌کنند که توبه و معذرت‌خواهی سلمان رشدی قبول نیست. آخر مگر شما نموبالاه از طرف خداوند کاغذی دارید که توبه بندگان او را مورد قبول یا رد قرار می‌دهید؟ توبه و معذرت‌خواهی را خدا باید قبول کند نه بنده خدا. خلاصه توبه را باید خداوند قبول کند نه سردمداران ریاکار و دروغ‌گوی حاکم بر ایران. خود آقای خمینی از آن دسته از فقهاء است که توبه مرتد فطری را قبول دارد. در کتاب تحریرالوسیله می‌فرماید: «اگر مرتد فطری توبه کند مجازات از او ساقط می‌شود، حکم به طهارت او داده می‌شود و می‌تواند با زن مسلمان ازدواج کند و اموالی را که از راه شرعی به‌دست آورده است تصاحب کند». اکثر فقهاء همین نظر را دارند، منجمله ابن جنید ابکافی، و شهید ثانی صاحب مالک. اهل سنت نیز همین قول را پذیرفته‌اند و شواهد تاریخی گویای این مطالب است. چنانکه طلیحه بن خویلداسدی یکی از مرتدین معروف صدر اسلام بود بعد از ارتداد در حجاز بر ضد حکومت اسلامی و مسلمین قیام کرد و مدتی هم جنگید، اما شکست خورد و بعداً توبه کرد و جالب این‌جاست همین شخص در جنگ نهباند یکی از فرماندهان بزرگ ارتش اعراب بود و در همین جنگ کشته شد و امروز نام او به‌عنوان یکی از شهدای بزرگ اسلام ثبت است و قبر او در نهباند زیارتگاه مسلمانان می‌باشد. با این توصیفات خوانندگان محترم درخواهند یافت که روحانیون حاکم بر مقدرات ملت ما نه تنها مسائل مادی و سرمایه‌های و ذخائر ملی ما را بر باد فنا دادند، بلکه به حریم مقدسات تجاوز کردند و برای دوام حکومت استبدادی و انحصاری خود اسلام و مصالح انسانی را (بقیه در صفحه ۲۶)

حکم رشدی با موازین اسلامی منطبق نیست

نامه آقای جلال گنجه‌ای به سردبیر نیویورک تایمز در تاریخ نهم مارس ۱۹۹۳ منتشر شد.

به سردبیر

نامه سپهر ذبیح تحت عنوان «آیا ملایان حکم قتل سلمان رشدی را لغو خواهند کرد؟» (مندرج در تاریخ ۱۹ فوریه)، به سفاکان حاکم در ایران که با تحریف اسلام و سوءاستفاده از آن، برای توجیه جنایتهای دامنه‌دار خود علیه انسانیت مجوز درست می‌کنند، مشرومیت می‌دهد. نامه ایشان نمونه‌ای از همان افسانه‌پردازیهایی است که «کارشناسان» اسلام را به خود مشغول داشته است.

من در قم و نجف از همان مدارسی فارغ‌التحصیل شدم که آیت‌الله روح‌الله خمینی شده بود. در رویه قضایی و سنت‌های فقه در اسلام هیچ موجودی برای حکم مورخ ۱۹۸۹ خمینی، یعنی دستور قتل سلمان رشدی وجود ندارد. حکم مذکور را باید از جمله همان حیل‌های ماکیاوولی خمینی دانست که برای انحراف اذهان از رشد روزافزون بحران در میهن ما بکار می‌برد. این حکم فتوی نیست، زیرا با فتوی نمی‌توان حکم بر محکومیت شخص خاصی صادر کرد بلکه می‌توان به بیان نظریه‌ای عمومی راجع به یک مساله خاص پرداخت. تا جایی که به اسلام مربوط می‌شود، همه احکام مجازات باید در دادگاه صادر شود، آن هم پس از رعایت مقررات مربوط به

آیین دادرسی.

راه حل آقای ذبیح برای لغو این فرمان - یعنی اجماع آیات عظمای باقی‌مانده - ماهیتاً صوری و بی‌محتوی است، زیرا (۱) فقط محاکم صلاحیت صدور حکم یا لغو آن را دارند، و (۲) حکمی که اصلاً لغو و نامشروع باشد که احتیاج به الفاء ندارد به علاوه، کیست که به هر آیت‌اللهی بنا بر دلخواه وی، حق صدور حکم اعدام و لغو آن را داده باشد. متأسفانه این سفسطه‌ها به رفتار مجرمانه و تروریستی ملایان حیثیت می‌بخشد. راهنمای حکام ایران که احکام اسلامی نبوده است؛ آنها هوسهای جنایت‌بار و سفاکانه خود را زیر پرده فقاقت مخفی کرده‌اند. به همین صورت، در حکومت ۱۴ ساله خود برای اعدام یکصد هزار نفر از مخالفان، از جمله زنان باردار، کلاه شرعی درست کرده‌اند.

با آقای ذبیح در این گفته موافقم که سایر علمای ایرانی باید دعوت خمینی را برای آدم‌کشی محکوم می‌کردند. به عنوان فقیهی مسلمان و عضو شورای ملی مقاومت که اکنون ۱۵۰ عضو دارد و از سال ۱۹۸۱ برای استقرار دموکراسی در ایران مبارزه کرده است، نویسنده همین کار را کرده و باز هم خواهد کرد. در اسلام صدور خودکامه احکام مرگ، نه مجاز است و نه قابل اغماض - به خصوص به عنوان تلافی در مقابل عقایدی که خالی از وجهه محسوب شود. اعمالی از این قبیل متعلق به عصر جاهلیت است.

(آیت‌الله) جلال گنجه‌ای

پاریس، دوم مارس ۱۹۹۳

بررسی اجمالی حکم قتل... (بقیه از صفحه ۲۵)

پول در آن درس بخوانند یا برای همان مردم محروم و به‌قول خودشان مستضعفین که سنگ آنها رابه سینه می‌زنند تسهیلات و امکانات زندگی ایجاد کنید که هم مرضی خداوند است و هم مایه خوشنودی ائمه طاهرین (ع) می‌باشد و همچنین می‌خواهم بیش از این از نام اسلام و مقدسات مذهبی سوء استفاده نکنند و آن را دام تزویر و ریاکاری و بازیچه امیال خود نگردانند.

فدا کردند و از چهره رحمت جاودانگی خداوند در جهان مملو از قهر و خشونت، ستیز و آشتی‌ناپنیری ترسیم کردند. که امروز در جهان مساوی با ترور و آدم‌ربایی و سفاکی می‌باشد. به خاطر همین مسئله سلمان رشدی چقدر آبروی و حیثیت اسلام را این خودکامان بی‌دین حاکم بر ایران بردند! هر بچه‌طلبه‌ای می‌دانست و می‌داند دستور قتل نویسندمای به جرم نوشتن یک رومان تخیلی، فیهرواقعی در خارج از مرزهای حکومت اسلامی ایران بر خلاف شریعت اسلامی و ضد مصالح و مقتضیات دینی و عرف بین‌المللی است. چنین احکام و فتاوتی ضروری به اسلام و تشیع بیشتر از کتاب آیهات شیطانی رشدی می‌باشد. در دنیایی که ما زندگی می‌کنیم، دنیا روابط بین‌المللی است و جمهوری اسلامی به‌عنوان یک عضو از این مجمع جهانی و جامعه بشری که اغلب قوانین و قراردادهای آن را امضاء کرده است، با این عمل خود نقض آشکار قوانین و معاهدات بین‌المللی محسوب می‌شود و طبق آیه قرآن که می‌فرماید، «یا ایها الذین آمنوا! اولوا بالمعروف» ای کسانی که ایمان آورده‌اید به تمهیدات و قراردادهای خود وفادار باشید، یعنی بر شما واجب است که احترام و عمل به تمهیدات اجتماعی، حقوقی، سیاسی، مدنی و ... و نقض معاهدات و پیمان‌های اعم از داخل و بین‌المللی یا فردی و اجتماعی حرام است و گناهی نابخشودنی.

اینجانب معتقد است آیت‌الله خمینی و سلمان رشدی هر دو قربانی شیطنت سیاست‌بازان حرفه‌ای پخت پرده بین لندن-تهران شدند. در خاتمه از سردمداران جمهوری اسلامی می‌خواهم به‌جای اینکه دو میلیون دلار بدهند فردی را در خارج از دارالاسلام بکشند و خشم و نفرت خدا و مردم جهان را برای خود بغرند بهتر است آن دو میلیون دلار را برای کودکان بی‌سرپناه چند مدرسه درست کنند تا فرزندان مالکین واقعی آن

مواضع نیروهای اپوزیسیون

بیشتر نیروهای اپوزیسیون و نشریات و مجله‌های در تبعید به تناوب و در تاریخ‌های مختلف در این چهار سال - از زمان فتوای خمینی تا کنون - به نوعی در محکوم کردن فتوا و همبستگی با سلمان رشدی اطلاعیه داده‌اند و مقاله نوشته‌اند.

پاره‌ای از جریان‌ها نیز یا به این ماجرا بطور مستقیم و مشخص برخورد نکرده‌اند و یا آن را مسکوت گذاشته‌اند. ما در اینجا تا آنجا که برای مان میسر بوده، دست چینی از موضع‌گیری طیف‌های گوناگونی را آورده‌ایم، که موضعی نسبت به فتوا و مسأله سلمان رشدی داشته‌اند.

بولتن

هاتف:

در چهارده سال گذشته... معنای استبداد مذهبی را بخوبی می‌فهمند» خواسته است باید همدردی خود را با سلمان رشدی بهر طریق ممکن بیان کنند، صرفنظر از اینکه کتاب او را خوانده باشند، یا نه. بدون چنین دفاعی از آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، جنبش ما نخواهد توانست به هدفهای انسانی بزرگی که دارد دست یابد. بدون چنین دفاعی از آزادی اندیشه و بیان، نخواهیم توانست استبداد مذهبی را بگور بپساریم.

...با توجه به آنچه گفته شد می‌بایست از آزادی بیان بدون قید و شرط دفاع نمود و این دفاع در حال حاضر بصورت دفاع از کتاب «آیه‌های شیطانی» و سلمان رشدی آشکار می‌شود. می‌بایست همه حرکات ارتجاعی از قبیل سوزاندن کتاب، تقاضای تحریم انتشار و تحریم خواندن را محکوم نمود. بدون تردید تاریخ نه بر علیه رشدی بلکه علیه مخالفان ارتجاعی او رای خواهد داد. رشدی به عنوان یک هنرمند شجاع، دین خود را ادا کرده است و بدون تردید از جانب نسل‌های آینده همانقدر مورد ستایش قرار خواهد گرفت که چوردانو پرونو و گالیله مورد ستایش قرار گرفتند....

نیمه دوم مارس ۸۹، شماره ۱۸، مارس ۱۹۸۹

برگزیده مطالب خواندنی (وابسته به هواداران سابق پیکار)

«...سلمان رشدی جرات کرده و در داستانی اسلام را بنقد کشیده است. او لایقکار را بسپای خود انجام داده، یعنی قدری متفاوت از روشی که پرتوهای انقلابی در برخورد به مسئله اتخاذ می‌کنند. اما پرتوهای مردم تحت ستم میباید از این اثر استقبال کرده و از دیدگاه خود به نقد آن بپردازند. بعلاوه باید در مقابل تمام کسانی که لیدهای شرقی را سرکوب می‌کنند، بروی ستم برزن پرده سانس میکشند، اگر آنتیستی را با قتل پاسخ می‌دهند، مقاومت کرد.

مذالک «مقاومت بی‌غل و غش» خود مسئله‌ای است...»
اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) اسفند ۶۷

جبهه دمکراتیک ملی ایران؛ اطلاعیه‌ای علیه فتوای قتل سلمان رشدی.

اسفندماه ۱۳۶۷

در این اطلاعیه آمده است که: «فتوای قتل سلمان رشدی، نویسنده انگلیسی‌زبان «آیه‌های شیطانی» با توجه به همین هویت جمهوری اسلامی و نیز به شمارش افتادن نفس خمینی پس از نوشیدن جام زهر آتش‌بس، قابل فهم است.»

و اینکه: «رشد تاریخی، همواره در گرو رشد فرهنگی است و رشد فرهنگی جز از رهگذر آزادی اندیشه و بیان ممکن نمی‌شود.»

نیز «جبهه دمکراتیک ملی ایران، ضمن احترام

کامل به باورداشت‌ها و عواطف مذهبی هم میهنان سلمان و دیگر مسلمانان جهان... بر خلاف عملکرد خمینی، در فرهنگ اسلامی و بویژه در مذهب شیعه - که خمینی مدعی اسام آن است. تامل و مداوا با دیگراندیشان، سابقه‌ای به درازای عمر اسلام دارد.»

...

۲۸ اسفند ۱۳۶۷، مقاله‌ای با عنوان «فوغای آیات شیطانی» به امضای عبدالله مهدی دارد. در بخشی از آن مینویسد: «دولتهای امپریالیستی غرب که تا هم اکنون نیز سلاح و مهمات وزارتخانه جمهوری اسلامی را تأمین میکردند و... منجمله سوچ کشتارهای اخیر زندانیان سیاسی را با سکوت و بی‌تفاوتی کامل برگزار کردند، این بار سفرا و رؤسای هیاتهای دیپلماتیک خود را به اعتراض از ایران فراخواندند.»

در بخشی دیگر از این سرمقاله آمده است که: «از لحاظ محتوا پیکاری که امروز از طرف پان‌اسلامیسم براه افتاده در قیاس با مضامین سایر کمپین‌های آن در گذشته (جنگ، تعرض دولت موقت، اشغال سفارت، حتی تظاهرات حج) بسیار حقیر و بی‌خاصیت و نشاندهنده ته‌کشیدن حربه‌ها و ابزارهای آن است. توسل به چنین حربه‌ای رقت‌انگیز است تا ترسانک. کاریکاتوری از قدرت‌نمایی است تا اینکه نشان قدرت‌نمایی باشد.»

راه کارگر:

«سلمان رشدی یکی از ماست»

اعلامیه هیئت اجرایی کمیته مرکزی ۲۰ آبان ۱۳۷۱

راه کارگر در اعلامیه خود با نام «سلمان رشدی یکی از ماست»، نخست اشاره‌ای به پی‌آمدهای استبداد مذهبی حاکم بر ایران در درون مرزها و بیرون از مرزها دارد. و سپس مینویسد:

«حقیقت این است که ما ایرانیان به شایستگی با سلمان رشدی همدردی نکرده‌ایم. شاید او را یک «خارجی» پنداشته‌ایم که سرنوشتش با سرنوشت ما یکی نیست. اما اشتباه نباید بکنیم. «او یکی از ماست» و با حکم اعدایی که گرفته، به «نیمه» جمهوری اسلامی تبدیل شده است. او نیز هم سرنوشت ماست.»

در پایان از «کارگران و زحمتکشان ایران که

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) «بشکنید این قلم‌ها را»

۲۸ بهمن ۱۳۶۷ - ۱۷ فوریه ۱۹۸۹

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) سه روز پس از فتوای خمینی اطلاعیه مطبوعاتی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه به رسانه‌های گروهی فرستاد. این اطلاعیه را سپس به زبان فارسی با عنوان «بشکنید این قلم‌ها را!» منتشر کرد.

در بخشی از این اطلاعیه آمده است: «فرمان قتل سلمان رشدی از سوی حکومت اسلامی ایران به جرم نوشتن کتاب؟! و تعیین جایزه‌های هنگفت برای سر او اصری است که جهان را به شگفتی آورده است. اما برای نویسندگان و روشنفکران ایران، که ده سال تمام موضوع و ناظر این‌گونه فرمان‌ها بوده‌اند، چندان شگفتی‌آور نیست. این فرمان تنها بُعد جدیدی از کشتار فرهنگی جاری در ایران را به جهانیان وانموده است...»

کانون نویسندگان ایران (در تبعید) همچنین، ایمان و اعتقاد پیروان همه ادیان و مذاهب را، بدون هیچ استثناء حرمت می‌نهد؛ اما بهانه کردن هیچ‌کس را برای سرکوب اندیشه روا نمی‌دارد و بر این باور است که نویسنده، شاعر، هنرمند، اندیشمند و پژوهشگر باید در آفرینش و پژوهش هنری و فکری آزاد باشند و سخن خود را آزادانه بیان دارند و...

کانون نویسندگان ایران... همبستگی خود را با سلمان رشدی، به عنوان یک نویسنده اعلام می‌دارد.

حزب کمونیست ایران؛ «فوغای آیات شیطانی» و بن بست پان‌اسلامیسم»

حزب کمونیست در ارگان مرکزی خود، شماره

سازمان مجاهدین خلق ایران؛ فتوای ابلهاته خمینی؛ توسل آشکار به ترور در سطح بین المللی و ...

سازمان مجاهدین در اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۶۷ ضمن محکوم کردن فتوای قتل سلمان رشدی، نوشتند: «بدین ترتیب کاملاً روشن است که دجال خدبشر در حقیقت درهم شکستن و در حالیکه در معرض انزجار شدید داخلی و بین‌المللی قرار دارد، سنگ مقدسات اسلام و مسلمین را به سینه می‌زند و با بهانه قرار دادن دجال‌گونه‌ی موضوع کتابی که مدت‌ها پیش منتشر شده... به صدور احکام اعدام بین‌المللی و احلام عزای عمومی در سطح داخل کشور دست می‌زند»

و نیز اینکه در «ماه گذشته نیز خمینی شخصاً و فی‌الغور حکم اعدام یک زن را که در یک برنامه‌ی رادیو تهران اظهارنظری کرده بود، صادر کرد. حال آنکه حتی مطابق قانون اساسی خود این رژیم نیز، شخص خمینی حق صدور حکم اعدام را ندارد».

حزب دمکرات کردستان ایران؛ درباره کتاب سلمان رشدی

حزب دمکرات کردستان ایران در اسفندماه ۱۳۶۷، در ارگان کمیته سرکزی حزب کوردستان در مقاله‌ای «درباره کتاب سلمان رشدی» نوشت:

«این فتوای نابجا که طبق موازین شناخته شده بین‌المللی دخالت آشکار در امور داخلی کشورهای دیگر محسوب می‌شود، عملاً به تبلیغ برای کتاب «آیه‌های شیطانی» تبدیل گشته و ناخوانده‌های فرمانروا و شخص خمینی بکرات خود چنین بی‌حرمتی‌هایی را نسبت به باورهای صدها میلیون مسلمان سنی‌مذهب روا داشته‌اند و حتی خاندان پیامبر اسلام نیز از زخم زبان این باصطلاح جارسان اسلام در امان نبوده است»

و همچنین «ما فرمان دور از عقل و منطق خمینی را... مردود می‌شماریم» و «آنگاه محکوم می‌کنیم، اما در همان حال اکنون که از طریق رسانه‌های گروهی بیشتر از محتوای کتاب «آیه‌های شیطانی» اطلاع یافته‌ایم، بر این باوریم که این کتاب بی‌حرمتی آشکار و صریح به اعتقادات مذهبی صدها میلیون مسلمان است و از اینرو آنرا بشدت محکوم می‌کنیم. ما ضمن اینکه به آزادی عقیده و بیان اعتقاد همیتی داریم، معتقدیم که هیچکس حق ندارد در پوشش استفاده از آزادی بیان و قلم به اعتقادات آئینی و مذهبی و سیاسی مردم توهین نماید».

انقلاب اسلامی.

بنیادگرایی، رشد، بهم گذاری؟

ابوالحسن بنی‌صدر در نشریه انقلاب اسلامی، شماره ۴۰۲ از ۲۴ اسفند تا ۸ فروردین ۱۳۷۲ در مقاله‌ای با عنوان «بنیادگرایی، رشد...» درباره فتوای خمینی نوشته است: «از آنچه تاکنون به اختصار بیان شد، روشن گشت که در اسلام، خود ارتداد و بازگشت از دین، حکمش اعدام نیست. از اینرو، بعضی از فقها، ارتداد را تنها در مورد کسی بکار برده‌اند که از روی شناخت و علم، عمل کرده باشد و... شخص خمینی ولی فقیه‌ی بود

که از ساختن توجیه و دروغ و تهمت، لبا نداشت. برای مثال، از شدت هداوت با مصدق، او را غیرمسلمان خواند و بارها به آن مرد بزرگ، اهانت کرد و...»
در بخش دیگری از این مقاله آمده است: «بنیادگرایان مسلمان از ارزشهای غرب تنفر شدید دارند و خود را پیشاهنگ نظم جهانی جدیدی بر بنیاد مذهب میدانند... ولی از هر فاجعه‌ای بارزتر و سوزانده‌تر اینکه ملت مسلمان نسبت به مذهب و دین بدبین شده و دیگر اعتباری برای آن قائل نیست. .. معلوم نیست چه مدت زمان لازمست تا آثار زیانبار این فاجعه برطرف شود... بزرگترین خسارتهای معنوی و دردناک‌ترین ضایعه را که بی‌اعتبار کردن اسلام در جهان است، خمینی بیار آورد»

فتوای خمینی را شرم آور می‌دانیم

گروهی از هنرمندان، روزنامه‌نگاران، پژوهشگران و ... در دفاع از سلمان رشدی و آزادی بیان اطلاعیه‌ای صادر کردند. امضاءکنندگان این اطلاعیه از جمله شهید امیرشاهی، نادر نادرپور، اسماعیل خویی، علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، سوراسرافیل، مولود خانلری، جمیل ننداتی، رامین کامران، نسیم خاکسار و رضا هلامه‌زاده و... نوشته‌اند:

از آنجا که این یورش و دست‌درازی به آزادی بیان از ایران آغاز شده است، آزاداندیشان ایرانی بیش از هرکس و هر گروه دیگری می‌بایست نسبت به آن احساس مسئولیت کنند و صدا را به اعتراض بر این فتوا و به دفاع از سلمان رشدی بلندتر از دیگران به گوش جهانیان برسانند.

ما امضاءکنندگان این اطلاعیه... معتقدیم که آزادی بیان از جمله بزرگترین دست‌آوردهای بشری است و یادآور می‌شویم که این آزادی فقط وقتی مفهوم واقعی پیدا می‌کند که به گفته والتر انسانیها حق کفرگویی هم داشته باشند. اگر جز این بیندازیم ناگزیر هر فرقه و دسته‌ای را مجاز شمرده‌ایم که به بهانه تقدس مسلک یا مذهبش بندی نو بر زبان و قلم سخنوران و نویسندگان بزند.

ما به جهانیان هشدار می‌دهیم تا زمانی که با بی‌احتیایی و سکوت دست رژیم جمهوری اسلامی را برای پایمال کردن بارزترین و ابتدایی‌ترین حقوق مردم ایران باز بگذارند، این رژیم را در اجرای طرح‌های تروریستی در سطح دنیایی و صدور فتوایی نظیر آنچه شامل حال رشدی شده است بی‌پروا و جری‌تر می‌سازند».

اتحاد کار- ارگان مرکزی سازمان فدائی- ایران.

شماره ۴۲ فروردین ماه ۱۳۷۲

«حقیقت این است که مسئله رشدی صرفاً و حتی عمدتاً مسئله یک فرد و یک نویسنده نیست. این مسئله سرنوشت یکی از شناخته‌شده‌ترین و ابتدایی‌ترین اصول دمکراسی یعنی آزادی بیان است. آزادی بیان، بنا به گفته با ارزش سلمان رشدی، خود زندگی است. مفهوم عمیق فتوای قتل رشدی، همانا فتوای ترور آزادی بیان است. آنهم نه فقط در چهارچوب ایران، که دست رژیم تا مرفق به خون آزادخواهان آلوده است، بلکه در یک مقیاس بین‌المللی و توسط رژیمی که مظهر جهل و تاریک‌اندیشی قرون وسطانی و تروریسم دولتی است».

سلمان رشدی و حکومت ایران

گزیده‌ای از مطبوعات رژیم

(ره) صادر گردیده تغییرناپذیر است.

رسالت؛ ۲۶ دی ماه ۱۳۷۱

رشدی در دویلین در میان انتظار ظاهر شد!

— «دویلین - خبرگزاری فرانسه:

سلمان رشدی نویسنده (مرتد) انگلیسی که پس از تهدید به مرگ توسط ایران بطور مخفی زندگی می‌کند، دیروز بی‌خبر در دویلین در انتظار ظاهر شد تا در کنفرانسی در مورد آزادی اطلاعات سخنرانی کند! این مرتد هندی‌الاصول که از زمان فتوای اعدام حضرت امام خمینی (ره) در فوریه سال ۸۹ میلادی در مخفیگاه بسر می‌برد در این کنفرانس شدیداً مورد تشویق حضار قرار گرفت.

وی همچنین با «آلبرت رینولدز» معاون جدید نخست‌وزیر، «دیک اسپرینگ» وزیر امور خارجه و سیاستمداران مخالف دولت ایرلند نیز دیدار کرد.

رسالت؛ ۹ دی ماه ۱۳۷۱

سوء استفاده تبلیغی غرب از رشدی

— «سلمان رشدی نویسنده مرتد کتاب موهن آیات شیطانی در ماه‌های اخیر در حالی که غرب تبلیغات هماهنگی را بر ضد ایران اسلامی آغاز کرده است بر تلاش برای نجات از بحران روحی و روانی خود افزوده است.

وی در دو ماه گذشته به آلمان، نروژ و سوئد و چند کشور دیگر سفر کرده است تا سران و شخصیت‌های سیاسی این کشورها را در مورد تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی ایران برای لغو حکم مرگ خود متقاعد سازد.

وی اخیراً اعلام کرده است که به فرانسه خواهد رفت و مقامات فرانسوی نیز خبر دادند که از وی استقبال رسمی خواهند کرد.

وی در ماه گذشته در سفری به کانادا با باربارا مک‌دونالد وزیر خارجه این کشور ملاقات کرد. این وزیر کانادایی اولین وزیر خارجه‌ای است که در چهار سال اخیر با رشدی در مقابل صفحه تلویزیون ظاهر شده است. رشدی که از این ملاقات به وجد آمده بود گفت: امیدوارم کانادا از این لحاظ سرمشق دیگران قرار بگیرد.

دولت فرانسه نیز هفته گذشته اعلام کرد که آماده استقبال از سلمان رشدی است و در مدت اقامت وی در پاریس و دیگر شهرهای این کشور از وی حفاظت رسمی خواهد کرد.

دولت فرانسه اشاره‌ای به تأییدی که این پذیرایی بر روابطش با ایران خواهد داشت سخنی بی‌مانده است.

بسیاری از کارشناسان سیاسی این حرکت مقامات فرانسوی را با تردید می‌نگرند و معتقدند که اینگونه رفتارها تنها به خدشه وارد کردن مرادفات سیاسی و اقتصادی دو کشور خواهد انجامید.

این در حالی است که حجم مبادلات ایران و فرانسه در سال میلادی ۹۱ به ۳۰۵ میلیارد دلار رسید و به این ترتیب فرانسه یکی از بزرگترین شرکای تجاری ایران محسوب می‌شود.

سلمان رشدی هدف از این تلاش‌ها را متقاعد

حکام ایران که از افزایش فشارهای آمریکا و دولت‌های اروپای غربی به هراس افتاده‌اند و با توجه به وضعیت بحرانی اقتصاد کشور می‌دانند که در مرحله خطیری قرار گرفته‌اند، امسال در سال‌روز صدور فتوای خمینی با شدت و جدت بیشتری به میدان آمده‌اند. هر کدام به شیوه خاص خود به دفاع از "حکم امام" شان پرداختند و از بازگشت ناپذیری آن سخن گفتند. خاصه‌ای از جایگاه ولی فقیه دست بالا را گرفت، از خمینی گامی فراتر گذاشت و استرداد سلمان رشدی را پیش کشید. به مرگ گرفت که تا "غربی"‌ها به تب رضایت دهند. رفسنجانی در نقش "جناح معتدل" رژیم از زاویه "کارشناسانه" به دفاع از فتوا پرداخت و با حالتی حق به جانب و عصبانی، دخالت "غیرکارشناسان" را در این موضوع عوامانه خواند. صافعی مسئول بنیاد ۱۵ خرداد، بر جایزه قتل سلمان رشدی باز هم افزود. نمایندگان مجلس در نامه‌ای تندتر از نامه‌های هر ساله‌شان نوشتند که، "تیری که امام راحل رها کرده‌اند، دیر یا زود قلب سلمان رشدی خائن را هدف قرار داده و او را از پای در خواهد آورد." ناطق نوری، رئیس مجلس شورای اسلامی به "غربی"‌ها هشدار داد که "شخص احمقی چون رشدی آنقدر ارزش ندارد که غرب بر روی او سرمایه‌گذاری کند و منافع خود را با جهان اسلام به خطر اندازد."

در این هنگامه سمیناری هم برپا انداختند تا به بهترین رساله فقهی در باب حکم اعدام سلمان رشدی جایزه دهند. جایزه‌ای هم برای بهترین کاریکاتور سلمان رشدی تعیین کردند و ... که اینها را البته می‌بایست جزء شیرین کاری‌های جدید و نمودی از "تجددگرایی" شان گذاشت.

بولتن

فروردین ماه ۱۳۷۱

رسالت؛ ۲ بهمن ماه ۱۳۷۱

دومین سمینار تبیین حکم حضرت امام در مورد رشدی مرتد برگزار شد

— «...» به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی بنیاد ۱۵ خرداد طی اطلاعیه‌ای برگزاری این سمینار را در راستای احیا غیرت و همت دینی و تعمیق بصیرت مسلمین جهان نسبت به دسیسه‌های استکبار جهانی در لوای آزادی بیان و قلم اعلام کرد.

بنیاد ۱۵ خرداد در این اطلاعیه از کلیه نویسندگان، صاحبزنان و اندیشمندان متعهد درخواست کرد مقالات و آگار خود در این زمینه را به ستاد برگزاری دومین سمینار تبیین حکم حضرت امام (ره) واقع در این بنیاد ارسال دارند.

لازم به تذکر است محورهای مورد بحث در اطلاعیه‌های بعدی به اطلاع خواهد رسید.

رسالت؛ ۵ دی ماه ۱۳۷۱

فرانسه آماده استقبال از سلمان رشدی مرتد است

— «به گفته سخنگوی وزارت امور خارجه فرانسه این کشور آماده استقبال از سلمان رشدی نویسنده مرتد کتاب موهن‌آیه‌های شیطانی است.

به گزارش خبرگزاری فرانسه از پاریس برنارکوشر روز پنجشنبه گفت: فرانسه از سلمان رشدی نویسنده انگلیسی استقبال می‌کند و در همه دیدارهایش از فرانسه از وی حفاظت خواهد شد.

بنابر این گزارش وی ادعا کرد که چنانچه کشورهایی همچون فرانسه، انگلیس، آلمان، کانادا و کشورهای اسکاندیناوی درباره پرونده وی اقدامی نکنند مقامات ایرانی ناچار به تجدید نظر در حکم صادره در مورد او خواهند شد.

جمهوری اسلامی ایران همواره تصریح کرده است که حکم اعدام سلمان رشدی که به وسیله امام خمینی

این روند علاوه بر اینکه کینه و بغض مسلمانان را نسبت به سیاست‌های نژادپرستانه و نابرابر غرب با جهان اسلام شدت خواهد بخشید برای آینده سیستم‌های حکومتی در جهان اسلام که تأمین‌کننده منافع غرب هستند خطرناک خواهد بود.

این دیپلمات افزود: غرب بهتر است خیمه‌شب‌بازی با نقش اول رشدی را رها کند. بازی با اعتقادات یک میلیارد مسلمان برای تأمین کوتاه‌مدت منافع اقتصادی و سیاسی پیآمدهای وخیمی برای این کشورها خواهد داشت.

کردن کشورهای غربی برای وارد آوردن فشار بر دولت ایران جهت تجدید نظر در حکم مرگ خود اعلام کرده است اما دیپلمات یک کشور اسلامی در اروپا تصریح کرد که رشدی به‌خوبی می‌داند که حکم مرگ وی غیرقابل تغییر است و تحرکات رشدی به‌هیچوجه با هدف لغو حکم امام خمینی (ره) صورت نمی‌گیرد و به‌نظر می‌رسد مسافرت‌های وی بیشتر با دستور و هماهنگی جامعه اروپا و در چارچوب تبلیغات ضدایرانی صورت می‌گیرد.

(...) یک مقام برجسته مذهبی به خبرنگار ما گفت سلمان رشدی ساده‌لوحانه فکر می‌کند حکم مرگ وی به دلیل اینکه حضرت امام خمینی (ره) در ایران آن را صادر کرده است اگر در ایران نیز به فرض محال تجدیدنظر شود همه‌چیز حل شده است در حالی که حکم قتل رشدی یک اصل واجب اسلامی است که هیچ فرد مسلمانی قدرت تردید در آن را ندارد.

وی افزود: اهانت به یک پیامبر الهی و یک میلیارد مسلمان مسأله‌ای نیست که با اظهارنظر یک رئیس‌جمهور یا مقام سیاسی در یک کشور اسلامی حل شود و این حکم نیز حکمی نیست که بتوان بر سر آن معامله سیاسی یا اقتصادی کرد.

یک دیپلمات ایرانی نیز در این زمینه گفت: رهبران غربی مدت‌ها است به این باور رسیده‌اند که این یک حکم سیاسی نیست اما برای سوءاستفاده از وضعیت سلمان رشدی در معاملات سیاسی خود با جمهوری اسلامی ایران از آن به عنوان یک فاکتور استفاده می‌کنند.

کیهان هوانی، اسفند ماه ۱۳۷۱

برپایی مسابقه بهترین کاریکاتور در مورد سلمان رشدی

ماهانامه «کیهان کاریکاتور» طرح افشین سبکی از سلمان رشدی - که در شماره ۵۱ روزنامه همشهری به چاپ رسید - را به عنوان بهترین طرح سال برگزید. این ماهنامه همچنین در آستانه چهارمین سالگرد صدور حکم تاریخی حضرت امام (ره) و تأکید مجدد مقام معظم رهبری بر وجوب اجرای این حکم، اقدام به برپایی مسابقه‌ای در میان طراحان و کاریکاتوریست‌ها کرده است. کیهان کاریکاتور از تمامی هنرمندان ایرانی دعوت کرد طرح یا کاریکاتور خود در مورد رشدی را حداکثر تا پایان سال جاری به تهران - مؤسسه کیهان - کیهان کاریکاتور ارسال کنند. جایزه بهترین طرح در این زمینه ۱۰ سکه بهار آزادی خواهد بود.



نقاش از این قسمت جدا کنید

آن انتقاد شده است.

۱۴ فوریه ۱۹۹۳

دبیر شورای مساجد انگلیس، سیاست دولت انگلیس را در طرح مسئله سلمان رشدی «بازی با آتش» خواند و گفت من تنها از این ترند بهره‌ای نخواهند برد، بلکه اعتبار و منافع تجاری خود را نیز در ممالک اسلامی به خطر خواهند افکند.

۱۴ فوریه ۱۹۹۳

جان میجر، آماردگی خود را برای دیدار از سلمان رشدی رسماً اعلام کرد. در همین ماه شمار زیادی از نمایندگان احزاب مختلف مجلس ایتالیا با امضاء طوماری از دولت ایتالیا خواستند که سلمان رشدی رسماً به ایتالیا دعوت شود.

۱۷ فوریه ۱۹۹۳

۱۸۰ نماینده «مجلس شورای اسلامی» بار دیگر با امضاء نامه‌ای بر فتوای قتل سلمان رشدی تأکید کردند.

۲۰ فوریه ۱۹۹۳

هاشمی رفسنجانی نامه‌ای خطاب به سران کشورهای عضو جامعه اقتصادی اروپا انتشار داد و در آن از جمله نوشت «ادان هیاو و جنجال در مورد سلمان رشدی چیزی جز اهانت به جهان اسلام و حقوق بیش از یک میلیارد مسلمان نبوده و قطعاً به صلاح شما نیز نخواهد بود». هاشمی رفسنجانی در همین روزها نامه‌ای با همین مضمون خطاب به جان میجر، نخست‌وزیر انگلیس نیز فرستاد.

۱۸ مارس ۱۹۹۳

سلمان رشدی به فرانسه رفت و مورد استقبال وزیر فرهنگ و صدها نویسنده سرشناس این کشور قرار گرفت

۱۵ اکتبر ۱۹۹۲

سلمان رشدی در یک مصاحبه اختصاصی با روزنامه فرانسوی لیبراسیون، زندگی مخفی‌اش را با طنزی تلخ تشریح کرد.

۱۶ اکتبر ۱۹۹۲

وزارت خارجه فرانسه رسماً از ایده سفر سلمان رشدی به فرانسه استقبال کرد. خود سلمان رشدی گفته است که سه بار قصد سفر به فرانسه داشته، اما هربار از ورودش به این کشور پیشگیری شده است.

۱۴ فوریه ۱۹۹۳ (۲۵ بهمن ۱۳۷۱)

در چهارمین سالگرد فتوای خمینی، خامنه‌ای از دولت انگلیس درخواست استرداد سلمان رشدی را کرد و گفت: «بلاشک، بلاشک بایستی این حکم اجرا شود و اجرا هم خواهد شد».

۱۴ فوریه ۱۹۹۳

در چهارمین سالگرد صدور فتوای قتل سلمان رشدی، تظاهراتی از سوی مکتبی‌های مقیم آلمان در جلوی کنسولگری انگلیس در هامبورگ برگزار شد.

۱۹۹۳ فوریه

دولت بنگلادش از پخش مصاحبه سلمان رشدی از شبکه CNN پیشگیری کرد.

۱۴ فوریه ۱۹۹۳

جزوه‌ای بنام «شیطان و طرفدارانش» توسط «احمد اورل» در ترکیه منتشر شد. در این جزوه علاوه بر تأکید بر فتوای قتل رشدی، از دولت ترکیه و سیاست‌های دوجبه‌دلی

روزشمار ماجرای سلمان رشدی

(بقیه از صفحه ۲۱)

آخرین گروهانهای غربی، هنریش استروویگ و توماس کمپتنر آلمانی آزاد شدند.

۲۲ ژوئن ۱۹۹۲

سلمان رشدی به دانمارک رفت و با مقامات این کشور ملاقات کرد. سخنرانی کرد و...

۲۴ ژوئن ۱۹۹۲

سلمان رشدی به دعوت مارک فیشتر -نماینده حزب کارگر در مجلس عوام- در مجلس عوام انگلیس حضور یافت و در پی آن در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت کرد و گفت: «سکوت کمکی به من نمی‌کند. بنابراین سعی من در این است که مردم را وادارم تا جای ممکن در اطراف من سر و صدا کنند». و اینکه «بعد از آزادشدن تری‌ویت» در لبنان، خود را برای گفتن مطالبی که دارد آزادتر احساس می‌کند. چون «قبلاً مرتب به من گوشزد میشد که اگر حرفی بزنم وضع «تری‌ویت» به مخاطره می‌افتد». من «خود را آخرین گروهان غربی میدانم که هنوز در اسارت» پسر می‌برد.

۳۰ ژوئن ۱۹۹۲ (۹ تیر ۱۳۷۱)

نمایندگان «مجلس شورای اسلامی» طی بیانیه‌ای یکصدا اعلام کردند که «فتوای حضرت امام در مورد ارتداد سلمان رشدی همچنان به قوت خود باقی بوده و همه مسلمانان و نیروهای حزب‌الله موظف به اجرای آنند».

بولتن آغازی نو

حساب‌های بانکی

اروپا

Credit Lyonnais بانک:
No 057157 K شماره حساب:
H.T.
Porte D'Orlean 479 شعبه بانک:
Paris 75014
France

آمریکا

Credit Union Acct # 120492
Cooperative Center
Federal Credit Union
1432 University Ave.
P.O. Box 248
Berkeley, CA 94701
U.S.A.

کانادا

Bank of Montreal
Toronto, Ontario
Branch No: 2450
Acct # 7025879

در طول چهار سال گذشته با انتشار بولتن کوشیده‌ایم تا در حد توان خود شما را در جریان رویدادهای ایران، رخدادهای بین‌المللی، و مسائل سیاسی و فرهنگی جامعه ایرانیان خارج از کشور قرار دهیم. در صورتی که بولتن را مفید و قابل استفاده خود می‌دانید، به سهم خود به تداوم انتشار آن یاری رسانید. هزینه چاپ و پست بولتن نسبتاً سنگین است و امکانات مالی ما محدود. در صورتی که مجله را قابل استفاده می‌دانید آن را مشترک شوید. حق اشتراک خود را به یکی از حساب‌های زیر واریز کنید و رسید آن را به ضمیمه آدرس پستی خود و ذکر این که مجله را از چه شماره‌ای می‌خواهید به یکی از آدرس‌های آغازی‌نو ارسال کنید. ارسال مقاله، ترجمه، گزارش، معرفی کتاب یا حتی نسخه کپی مطلبی از یک روزنامه یا مجله ایرانی یا خارجی که از نقطه نظر تحلیلی یا اطلاعاتی مفید تشخیص می‌دهید - بی‌شک کمک ارزنده‌ای است. انتقادات، پیشنهادها و نظر خود را در مورد کیفیت بولتن نیز از ما دریغ نکنید، که قطعاً در ارتقاء سطح بولتن تأثیری بسزا دارد.

با این نشانی‌ها با ما تماس بگیرید

اروپا:

Aghazi No
B. P. 115
75263, Paris CEDEX 06
France

آمریکا:

Aghazi No
P.O. Box 7584
Berkeley, CA 94707
USA

کانادا:

Aghazi No
P.O. Box 787 Sta. P.
M5s2Z1
Toronto, Ontario
Canada



قصه‌ی آدمی

و یکی بود و نبود
آسمانی آبی بود. زندگانی آسانی
همه هم را می دانستند.
کهکشانشا روشن بود. ذره نامهجول
و خدا با ما بود.
اینک اما در ما
کهکشانشا تاریک است و زندگی نادانی است
و جهان، آسان نیست
و خدا با ما نیست
و صدا می گوید:
موسا
رویت را همچنان می‌لرزد.

ف. نیکمراد

Aghazi-No Bulletin

Special Issue: Salman Rushdie

Spring 1993